

اندیشه‌های اسلامی در پرتو کتاب و سنت

اسماء و صفات الهی

تألیف:

دکتر عمر سلیمان اشقر

ترجمه:

گروه فرهنگی انتشارات حرمین

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۵
مبحث اول: موضوع و هدف این پژوهش.....	۱۵
مبحث دوم: راه شناخت اسماء و صفات خداوند.....	۱۶
مبحث سوم: اهمیت شناخت اسماء و صفات خداوند.....	۱۹
مطلب اول: شناخت اسماء و صفات خداوند راه شناخت خداوند است.....	۲۰
مطلب دوم: تزکیه و تربیت نفس بنا بر منهج عبودیت برای خدای یگانه.....	۲۲
مطلب سوم: علم به اسماء و صفات خدا، بهترین علوم است.....	۲۷
مطلب چهارم: علم به اسماء و صفات خدا، اساسی است برای سایر علوم.....	۲۸
مطلب پنجم: افزایش ایمان.....	۲۹
مطلب ششم: پاداش والای کسی که نام‌های خدا را حفظ کند.....	۳۰
مطلب هفتم: تعظیم و تقدیس و فرا خواندن خداوند با نامها و صفات الهی.....	۳۳
مطلب هشتم: شناخت خداوند طبق برنامه‌ی قرآنی و نبوی.....	۳۹
مبحث چهارم: فواید خیالی.....	۴۱
مطلب اول: گمان بر این که اسماء خداوند دارای خواص و اسرار ی نهفته است.....	۴۱

- مطلب دوم: درخواست تشبیه به صفات خداوند متعال ۴۲
- فصل اول نام‌های مبارک خداوند..... ۴۵**
- مبحث اول: تحقیق درباره‌ی تعداد نام‌های خداوند ۴۵
- مبحث دوم: تعیین نام‌های مبارک خداوند ۴۹
- نام‌های خداوند در روایت ترمذی: ۴۹
- میزان صحت احادیث وارده در مورد اسماء خداوند ۵۰
- سبب اختلاف در تعیین نام‌های مبارک خداوند ۵۲
- مبحث سوم: قواعد و قوانینی که در پرتو آنها نام‌های خداوند تعیین می‌گردند ۵۵
- مطلب اول: اکتفا کردن به نام‌هایی که در قرآن و سنت وارد شده‌اند ۵۵
- مطلب دوم: همگی اخبار نصوص جزو اسم‌های خداوند نیستند ۵۶
- مطلب سوم: جایز نیست از صفات و افعال خداوند نام‌هایی برای او بسازیم ۵۷
- مطلب چهارم: جایز نیست خداوند را با نام‌های ناپسند و یا مشعر به ذم نام نهاد ۵۸
- مطلب پنجم: جایز نیست که تعداد نام‌های خداوند را از نود و نه نام کمتر کرد ۵۸
- مطلب ششم: هر اسمی که نتوانیم خداوند را بدان فرا خوانیم، جزو اسم‌های خداوند متعال شمرده نمیشود ۵۹
- مطلب هفتم: صفات افعال خداوند جزو نام‌هایش بحساب نمی‌آید ۶۰
- مطلب هشتم: اسم‌هایی که دارای یک معنا و الفاظ متفاوتی هستند، جزو اسم‌های خداوند بشمار می‌روند ۶۱
- مطلب نهم: حذف اسم‌های مضافی که در قرآن و سنت آمده‌اند از دایره‌ی اسم‌های خداوند جایز نیست ۶۲
- مطلب دهم: صحت تعبید نام انسان با نام‌های خداوند ۶۲
- مطلب یازدهم: اسم‌های جامد جزو اسم‌های خداوند نیستند ۶۲

مطلب دوازدهم: نامهایی که با «ذو» آغاز می‌شوند، جزو اسمهای خداوند نیستند

۶۳.....

مطلب سیزدهم: آنچه که بر صیغه‌ی اسم تفضیل آمده است.....

۶۴.....

مطلب چهاردهم: تعیین اسمهای خداوند در پرتو قواعد سابق.....

۶۵.....

مبحث پنجم اقسام نامها و صفات خداوند و دلالت‌های آنها.....

۶۶.....

مطلب اول: اقسام نامها و صفات.....

۶۷.....

مطلب دوم: دلالت اسماء خداوند متعال بر ذات و صفاتش.....

۸۱.....

مطلب سوم: اسمهای خداوند، نامهایی مترادف، و اوصافی متبایناند.....

۸۱.....

مطلب چهارم: اسمهای خداوند متعال مراتب مختلفی دارند.....

۸۲.....

مطلب پنجم: حقیقت و مجاز در اسمهای خداوند متعال.....

۸۷.....

مطلب ششم: ارتباط صفات خداوند با ذات وی.....

۸۷.....

فصل دوم اعتقاد اهل سنت و جماعت در خصوص اسماء و صفات خداوند

۹۱.....

مبحث اول: معرفی اهل حق (اهل سنت و جماعت).....

۹۱.....

مبحث دوم اصولی که اعتقادات اهل سنت و جماعت راجع به اسماء و صفات

خداوند بر آنها مبتنی است.....

۹۴.....

اصل اول: اثبات آنچه که خدا و رسولش اثبات نموده‌اند.....

۹۵.....

اصل دوم: تمام اسماء و صفات خداوند کامل و در نهایت کمالند.....

۹۹.....

اصل سوم: پاک دانستن خداوند از تشبیه، تمثیل و همهی صفات نقص.....

۱۱۴.....

اصل چهارم: پذیرفتن صفات بر اساس ظاهر آنها.....

۱۱۸.....

اصل پنجم: اجمال در نفی صفات و تفصیل در اثبات آنها.....

۱۲۲.....

اصل ششم: توقیفی بودن اسماء و صفات خداوند.....

۱۲۵.....

اصل هفتم: خودداری از بحث و گفتگو پیرامون حقیقت ذات و صفات خداوند

.....

۱۳۳.....

اصل هشتم: عدم الحاد در اسماء و صفات خداوند متعال.....

۱۳۵.....

مبحث سوم: دلایل مبنی بر اینکه آنچه در مبحث گذشته ذکر کردیم، اعتقاد سلف است ۱۳۸

مبحث چهارم: ویژگی های منهج سلف صالح ۱۴۰

نخست: مذهب سلف صالح همان مذهب اکمل و احسن و سالم است ۱۴۰

دوم: اعتدال و میانه روی ۱۴۱

سوم: تمسک به قرآن و سنت ۱۴۲

چهارم: آرامش روحی و روانیای که این منهج برای پیروانش ایجاد می کند ۱۴۳

پنجم: توافق و انسجام و عدم تناقض و اختلاف ۱۴۵

ششم: منهجی که در اسلوب و معانی اش آسان است ۱۴۶

فصل سوم مخالفان مذهب سلف صالح در باب اسماء و صفات خداوند... ۱۴۹

مبحث اول کسانی که خداوند را به صفات نقص متصف می کنند ۱۴۹

مبحث دوم کسانی که خداوند را به مخلوقات تشبیه میکنند ۱۵۱

مبحث سوم کسانی که صفات خداوند را نفی میکنند و گروه های مختلف آنها

..... ۱۵۲

مطلب اول: فیلسوفان افراطی و گروه باطنیه ۱۵۲

مطلب دوم: گروه دوم جهمیه ۱۵۳

مطلب سوم: گروه سوم: معتزله ۱۶۱

مبحث چهارم شبهاتی که نفی کنندگان صفات خداوند بر آنها تکیه میکنند و

پاسخ آنها ۱۶۳

مطلب اول: شبهات نفی کنندگان صفات خداوند ۱۶۳

مطلب دوم: رد شبهات آنها ۱۶۵

فصل چهارم عوامل اختلاف در باب اسماء و صفات ۱۸۵

اول: اعراض کردن از قرآن و سنت و حکم قرار دادن عقل در حوزهی شرع

..... ۱۸۵

- دوم: رد محکمت و پیروی از متشابهات..... ۱۸۶
- سوم: تأثیر فلسفه و عقاید گمراه کننده‌ی وارداتی بر آنها..... ۱۸۷
- چهارم: نابود کردن اعتقادات بطور برنامه ریزی شده..... ۱۹۲
- پنجم: احادیث ضعیف و موضوع (ساختگی)..... ۱۹۸
- فصل پنجم مذهب سلف صالح در میدان مبارزه..... ۲۰۱**
- مبحث اول: رقابت مناهج باطل با منهج رسول الله ﷺ..... ۲۰۱
- مبحث دوم: دلایل مبنی بر اینکه اعتقادات سلف صالح علمی‌تر، سالمتر و محکم‌ترند..... ۲۰۳
- مبحث سوم: تناقض گویی متکلمین و سرگردانی آنها..... ۲۰۵
- ایمان سلف صالح مانند ایمان پیرزنان نیست..... ۲۱۰
- مبحث چهارم: موضع‌گیری علمای سلف در برابر مخالفانشان..... ۲۱۱
- مبحث پنجم: بد جلوه دادن مذهب سلف صالح..... ۲۱۳
- اول: ادعای اینکه آنها پیروان بهترین منهج‌اند..... ۲۱۳
- دوم: ادعای برخی از مخالفان سلف صالح مبنی بر اینکه آنها پیروان مذهب سلف صالح هستند..... ۲۱۴
- سوم: متهم کردن اهل سنت به القاب زشت..... ۲۱۵
- چهارم: متهم کردن اهل سنت به شرک و کفر..... ۲۱۹
- پایان و نتیجه‌ی کل مطالب..... ۲۲۱**
- منابع و مراجع..... ۲۲۳**

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾﴾ [الحشر: ٢-٣].

«الله آن ذاتی است که جز او معبود حقی وجود ندارد؛ آگاه از جهان نهران و آشکار است. او دارای رحمت عامه - در این جهان در حق همگان - و دارای رحمت خاصه - در آن جهان، نسبت به مؤمنان - است. خدا ذاتی است که جز او معبود حقی وجود ندارد. او فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شکوهمند، والامقام و فرازمند است. خداوند پاک دور از چیزهایی است که انباز او قرار می‌دهند. او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است؛ دارای نامهای نیک و زیبا است؛ چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او را می‌گویند و او چیره و باحکمت است.»

پیشگفتار

سپاس و ستایش از آن خدایی است که ما را به راه راست هدایت فرمود و دل‌های ما را با شناخت و ایمان به خودش، حیات بخشید و نهان ما را با نور هدایت قرآن منور گرداند؛ و درود و رحمت بی‌پایان خداوند بر روح مبارک پیامبر اسلام، حضرت ختمی مرتبت؛ پیامبری که خداوند توسط ایشان پرده‌ی مبهمات را برداشت و امتی ویژه را بنیان نهاد و ایشان را به عنوان دلیل و برهان برای بشریت قرار داد. بی‌شک، هرکس که در مسیر او حرکت کند، پیروز و رستگار خواهد شد، و هر کس که راهی غیر از راه او انتخاب کند، در نهایت، دچار هلاکت و فلاکت خواهد شد. همچنین درود و رحمت بی‌پایان خداوند بر روح یاران بزرگوار پیامبر باد؛ کسانی که راه آنحضرت را پیمودند و با پیروی از راه و روش وی، هدایت شدند؛ آنانی که دل و درونشان آمیخته با ایمان و شناخت و حکمت بود؛ آنانی که خداوند از ایشان راضی بود و ایشان هم از خداوند راضی بودند.

بدون شک، بحث و پژوهش پیرامون اسماء و صفات خداوند، یکس از مهم‌ترین مباحث اختلافی است و گروه‌های اسلامی راجع به این موضوع، راه‌های گوناگونی رفته و دیدگاه‌های مختلفی مطرح کرده‌اند؛ تا جایی که در این خصوص، اعتقادات و دیدگاه‌های باطلی نیز پا به میدان نهاده‌اند؛ اما خداوند در این میدان پر هیاهو و گیر و دار اختلافاتی، سلف صالح ما را به پیمودن راه حق هدایت نمود.

همین امور باعث شد تا بنده تصمیم بگیرم که در این موضوع کتابی به رشته‌ی تحریر درآورم و در آن دیدگاه اهل «سنت و جماعت» را شرح دهم و پایه‌های اساسی مذهب آنها و شاخصه‌های ویژه‌ای را که خط فاصل آنها از دیگران است، بیان دارم و در عین حال، راه و روش ویژه‌ی قرآنی و نبوی را در این راستا مورد کنکاش قرار دهم؛ راه و روشی را که سلف صالح ما دنبال کردند و بر آن اعتماد نمودند.

در حقیقت، پیروی از این راه و روش، قایق نجاتی است که مسافرانش را از هلاکت و فلاکت نجات می‌دهد و هر که از این قایق فاصله گیرد، حتما غرق خواهد شد.

خداوند بهترین شهادت را برای اصحاب پیامبر داده و رضایت خویش را از آنان اعلان نموده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی، روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند؛ و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر - درختان و کاخهای - آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند؛ این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾ [الطور: ۲۱].

«کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندانشان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده‌اند، - در بهشت - فرزندانشان را بدیشان ملحق می‌گردانیم بی‌آنکه ما اصلاً از عمل آنان چیزی بکاهیم - و از اندوخته‌ی پدران و مادران چیزی برداریم و به فرزندانشان بدهیم، یا بدین وسیله بر حسنات فرزندان بیفزاییم و یا گناهانشان را از این راه بزدایم - چرا که هر کس در گروهی است که انجام داده است».

همچنین در فرازی از دعای ابراهیم عليه السلام آمده است که: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ [ابراهیم:

۳۶]. «پس هرکس از من پیروی کند، او از من است».

و به همین سبب است که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۶۸].

«سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی نمودند و نیز این پیغمبر - محمد - و

کسانی که ایمان آورده‌اند؛ و خداوند سرپرست و یاور مؤمنان است».

پس مخالفت با صحابه و دنبال کردن راهی غیر از راه آنها، باعث ایجاد جدایی و فاصله با آنان خواهد شد:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵].

«کسی که با پیامبر دشمنانگی کند، بعد از آن که راه هدایت برایش روشن شده است، و راهی جز

راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که دوست داشته است، رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌نماییم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!».

قرآن کریم کسانی را که از راه و روش گروهی پیروی می‌کنند، جزو همان گروه می‌شمارد:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾﴾ [المائدة: ٥١].

«ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید - و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید؛ آنان دوست یکدیگرند. هرکس از شما با آنها دوستی ورزد - و آنان را به سرپرستی بپذیرد - بیگمان او از زمره‌ی آنان بشمار می‌آید. بی شک، خداوند افراد ستمگر را هدایت نمی‌کند».

پس هرکس که در دنیا از رهبران گمراه و تحریفگر پیروی کند، در سرای آخرت با آنها حشر خواهد شد. لذا قوم فرعون یعنی کسانی که در دنیا در گمراهی از وی تبعیت کردند، پروردگار آنها را در آخرت نیز وارد آتش جهنم خواهد نمود.

﴿إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأِيهٖ فَاتَّبَعُوهُ ءَأْمَرُ فِرْعَوْنَ وَمَا ءَأْمَرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿٩٧﴾ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ ﴿٩٨﴾﴾ [هود: ٩٧-٩٨].

«موسی را به سوی فرعون و اشراف و اعیان او فرستادیم؛ پس اطرافیان فرعون از فرمان او پیروی کردند در حالی که فرمان فرعون مترقیانه و مایه‌ی هدایت نبود. فرعون در روز قیامت، پیشاپیش قوم خود بوده و آنها را به آتش دوزخ می‌اندازد؛ چه بد جایگاهی که بدان وارد می‌شوند!».

در حدیث آمده است که خداوند متعال در روز قیامت، معبودان هر ملتی از قبیل سنگ و درخت و انسان و ماه و چیزهای دیگر را به تصویر می‌کشد. آنها در آخرت نیز از همان معبود خود پیروی می‌کنند تا اینکه ایشان را به آتش دوزخ می‌اندازد.

همچنین هر کسی که در دنیا، در سنت، بدعت، امور خیر و شر از کسی پیروی کند، در آخرت نیز با او حشر خواهد شد. کسی که می‌خواهد در آخرت با سلف صالح باشد و در میدان محشر و در بهشت آنها را همراهی کند، باید در این دنیا راه و روش آنها را در پیش گیرد.

گفتنی است که آنچه باعث تقویت انگیزه‌ی من در تدوین این نوشتار گردید، این بود که کتابی تحقیقی و مفید در این خصوص ندیدم که بتواند به عنوان مرجع برای پژوهشگران این مبحث باشد. امیدوارم که این کتاب بتواند این هدف را محقق نماید.

این پژوهش شامل یک مقدمه و پنج فصل و یک خاتمه می‌باشد.

و مقدمه‌ی آن در چهار بحث ارائه شده است:

بحث اول، موضوع و هدف‌های پژوهش را تعریف می‌کند.

بحث دوم، راه شناخت اسماء و صفات خداوند متعال را بیان می‌نماید.

بحث سوم، توضیحی بر اهمیت اسماء و صفات خداوند می‌باشد.

بحث چهارم، به فواید شناخت اسماء و صفات خداوند می‌پردازد.

و فصل اول به بحث در مورد اسماء حسنی اختصاص یافته است که مطالب آن شامل پنج

مبحث می‌باشد.

در بحث اول راجع به تعداد اسمای حسنی تحقیق نموده‌ام. و بحث دوم را به تعیین این اسماء

اختصاص داده‌ام. در بحث سوم به بیان قواعد و قوانینی پرداخته‌ام که من در تعیین و متمایز ساختن

اسماء خداوند به آن قواعد تکیه نموده‌ام. گفتنی است که تعداد این قواعد به چهارده قاعده و قانون

رسید؛ به همین سبب، چهارده مطلب را به بیان و توضیح این مطالب اختصاص دادم.

و بحث چهارم را به تعیین اسمای حسنی در پرتو قواعد بیان شده در بحث سوم، اختصاص دادم.

و در مبحث پنجم این فصل به بیان اقسام اسما و صفات و مفاهیم آنها پرداخته‌ام.

همچنین در این مبحث به برخی از مسایل مهم اشاره خواهم نمود؛ از جمله به تحقیق در مورد

مراتب برتری اسماء خداوند، مباحثی مربوط به نصوص در ارتباط با اسم اعظم خداوند و همچنین

رابطه‌ی صفات خداوند با ذات وی و نهایتاً به بحثی در خصوص حقیقت و مجاز در اسماء باری

تعالی پرداخته‌ام.

و در مبحث اول و دوم فصل دوم، اهل سنت و جماعت را معرفی نموده و سپس به بیان

اعتقادات آنها درباره‌ی اسماء و صفات خداوند پرداخته‌ام. همچنین به پایه‌های اساسی‌ای که اعتقاد

آنان بر آنها مبتنی است، اشاره کرده‌ام که شامل نه پایه است و پیرامون هر یک از این پایه‌ها مباحث

بسیاری وجود دارد که با این پایه‌ها در ارتباط‌اند.

بعد از آن، در همین فصل به دو بحث دیگر اشاره می‌کنم: نخست، به ذکر دلیل برای آنچه که به

عنوان مذهب سلف صالح ذکر کردیم، می‌پردازم. سپس ویژگی‌های روش سلف صالح را بیان می‌نمایم.

و فصل سوم با مباحث چهارگانه‌ای که دارد به معرفی گروه‌هایی اختصاص یافته که علی‌رغم

اختلاف دیدگاه‌هایشان در باب اسماء و صفات خداوند راه انحراف را پیموده‌اند؛ شبهاتی را که

باعث انحراف آنها شده، ذکر نموده‌ام؛ سپس دلایلی را که باعث کشف انحراف مذهب آنها و

شبهه‌زدایی از استدلالشان می‌شود، ارائه داده‌ام.

و در فصل چهارم، عواملی را که منجر به ایجاد اختلاف در باب اسماء و صفات خداوند شده، مورد بحث قرار داده‌ام.

و در آخرین و پنجمین فصل به موضع مذهب سلف صالح در کشمکش با این موضوع پرداخته‌ام؛ در مبحث اول، میزان تعارض روشهای باطل را با آنچه که پیامبر اکرم فرموده، توضیح داده‌ام. و در مبحث دوم به ارائه دلایلی همت گماشته‌ام که دال بر این است که مذهب سلف صالح سالمتر و قوی‌تر است. همچنین در این مبحث به ذکر اقوال فراوانی درباره‌ی تضاد و تناقض سخنان دانشمندان علم کلام و سردرگمی آنها پرداخته‌ام.

و در مبحث چهارم این فصل به گوشه‌ای از شیوه‌هایی اشاره نموده‌ام که هدف آنها بدنام کردن مذهب سلف است.

در پایان نیز مردم و علما را به حفظ مذهب سلف صالح و اهل سنت و جماعت دعوت نموده‌ام تا اینکه چراغ هدایت رهروان راه حقیقت همچنان فروزان بماند و راه و روشی که خداوند آن را ارائه فرموده، همچنان پرتو افشانی نماید.

امیدوارم که توانسته باشم این موضوع بسیار مهم را به روش پژوهشی، منظم و مفصل ارائه داده باشم و از خداوند متعال می‌خواهم که اجر و پاداش آنرا به من عنایت فرماید؛ همچنین از بارگاه ایشان مسئلت می‌نمایم که در صورت نقص و کوتاهی، مرا مورد مغفرت قرار دهد؛ زیرا عیب و نقص جزو طبیعت بشر است و عذر من نزد خداوند متعال این است که من نهایت تلاش خود را بنا بر قواعد پژوهشی که علمای ما بر آنها تکیه کرده‌اند، مبذول داشته‌ام.

«والحمد لله رب العالمین»

«دکتر عمر سلیمان عبدالله اشقر»

دانشگاه اردن. عمان

مقدمه

مبحث اول: موضوع و هدف این پژوهش

هدف از این پژوهش تبیین اصل و لب اعتقاد اسلامی است که آن هم معرفی خداوند متعال با اسماء و صفاتش بر اساس نصوص قرآن کریم و سنت نبوی می‌باشد؛ همچنین هدف از این پژوهش کشف چهره‌ی ساختگی‌ای است که در بسیاری از کتاب‌های تدوین شده‌ی اعتقادی ظاهر مباحث اسماء و صفات خداوند را به خود گرفته است. علاوه بر آن، هدف این پژوهش، بیان قواعدی در باب اسماء و صفات است که اندیشه‌ها و دلها را از به انحراف کشیده شدن در یکی از مهمترین مباحث اعتقادی مصون دارد.

این پژوهش، روش حقیقی و واقعی‌ای را در این باب معرفی می‌نماید که نسل اول این امت و پیروان راستینشان، بر آن، گام نهادند.

این پژوهش به بیان انحرافات خواهد پرداخت که پیروانش را از روش اهل سنت و جماعت منحرف ساخت و پرده از چهره‌ی گروههایی برمی‌دارد که مرتکب اینگونه انحرافات شدند. اصل و مبنایی که این پژوهش بر آن مبتنی است، همان وحی الهی است؛ آن وحیی که آمده است تا پروردگار بندگان را به آنان معرفی نماید؛ چنانکه خداوند ما را در آیه‌ی زیر به حرکت در مسیر چنین پژوهشایی فراخوانده است:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الاعراف: ۱۸۰].

«خداوند دارای زیباترین نامها است پس او را بدان نامها صدا بزنید و بخوانید و کسانی را که در نام‌های خدا به تحریف دست می‌یازند، رها کنید».

این آیه سه نکته‌ی مهم را برای ما بیان می‌نماید:

یک: اثبات آنچه که خداوند از اسماء مبارک خویش به اثبات رسانیده و صفاتی که اسما بر آنها دلالت می‌نمایند.

دو: نتیجه‌ی این شناخت، فراخواندن خداوند با نامهای نیک خودش می‌باشد.

سه: شناخت خط انحرافی که در تحریف اسماء خداوند ایجاد شده و سپس دوری از آن و اهل آن.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد به این موضوع و ابعاد آن می‌گوید:

اصل در باب صفات این است که خداوند را با آنچه که خودش را بدان توصیف نموده و یا با آنچه که پیامبر اسلام به صورت نفی یا اثبات، خداوند را بدان توصیف کرده، توصیف کرد و آنچه را که خداوند برای خودش ثابت کرده، آنها را برای وی ثابت نموده و آنچه را که از خود نفی نموده، آنها را نفی نماییم. معلوم است که روش و راه سلف و ائمه‌ی ما همانا اثبات صفاتی بود که خداوند خود، آنها را ثابت فرموده، آنهم بدون هیچ تمثیل و تشبیهی و بدون هیچ تحریف و تبدیلی. همچنین آنها بدون هیچ تحریفی در اسماء و آیات الهی، هر آنچه را که خدا از خود نفی نموده بود، نفی می‌نمودند؛ زیرا خداوند کسانی را که در اسماء و آیات الهی تحریف ایجاد می‌کنند، مورد مذمت قرار داده، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾ [الاعراف: ۱۸۰].

«خداوند دارای زیباترین نامها است؛ پس او را بدان نامها صدا بزنید و بخوانید و کسانی را که در نامهای خدا به تحریف دست می‌یازند، رها کنید؛ آنان بزودی کیفر کار خود را خواهند دید.»
همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا﴾ [فصلت: ۴۰].

«کسانی که آیات ما را مورد طعن قرار می‌دهند و به تحریف حقایق و معانی آنها دست می‌یازند، بر ما پوشیده نخواهند بود»^۱.

مبحث دوم: راه شناخت اسماء و صفات خداوند

انسان در طول تاریخ، هیچگاه لحظه‌ای از تحقیق و بررسی درباره‌ی پروردگار خود غفلت نورزیده است؛ زیرا علاقه‌ی بسیار زیادی در نهان انسان نهفته است که او را وادار به شناخت خدا می‌نماید و

در این راستا بسیاری از پژوهشگران از عقل خود به عنوان ابزاری برای شناخت اسماء و صفات خدا استفاده کرده‌اند و در کنار تفکر و تأمل در نظام هستی به برخی از شناخت‌ها دست یافته‌اند. این تفکر در نظام هستی که بسیار شگفت‌انگیز، گسترده و بزرگ است، عقل بشر را به این سمت رهنمون گردید که حتماً طراح نظام هستی دارای شناخت و حکمتی گسترده و قدرتی فوق‌العاده می‌باشد؛ اما عقل بشریت چگونه می‌تواند به جایگاهی برسد که بتواند میل شدید خود را نسبت به شناخت اسماء و صفات خداوند، اشباع کند؟ چرا که اسماء و صفاتی که برای شناخت خداوند به کار می‌روند و انسان آنها را نشناخته است، بسیار فراوانتر از آنهایی هستند که بشر نسبت به آنها شناخت پیدا نموده است. تازه آنچه را که بشر نسبت به آنها شناخت پیدا نموده، از چندان ثباتی نزد او برخوردار نیستند؛ زیرا چه بسا که این اسما و صفات نیز در مقاطع مختلف در معرض قبول یا رد قرار گرفته‌اند. و پر واضح است که اگر شناخت خداوند بر اساس یقین قطعی مبتنی نباشد، منتهی به نتیجه‌ای درست نخواهد شد.

پژوهشگرانی که تنها به عقل تکیه دارند، درباره‌ی احاطه‌ی علم خداوند بر همه چیز دچار شک و گمان شده‌اند و می‌گویند: علم خداوند تنها به کلیات است و از جزئیات شناختی ندارد. همچنین آنان خداوند را واجب الوجود و عقل فعال نام نهاده‌اند.

همین جا اضافه کنم که بشر نمی‌تواند برخی از اسماء و صفات خداوند را صرفاً با عقل خود درک کند؛ بلکه تنها راه شناخت آنها همان دلایل نقلی است؛ صفاتی مانند فرود آمدن خداوند در یک سوم آخر شب به آسمان دنیا، بالای عرش بودن، اثبات چشم و گوش و دست و وجه و غیره برای خداوند از طریق عقل شناخته نمی‌شوند.

در حقیقت، اعتماد صرف به عقل، جهت شناخت اسماء و صفات خداوند، راهی پر مخاطره است و چه بسا که باعث لغزش انسان گردد. همچنین اطلاعاتی را که بشر از این طریق بدست می‌آورد، چه بسا که خالص و پاک نباشد. از طرفی دیگر، بخش بزرگی از این امور را عقل بشر نمی‌تواند بدون وحی الهی درک نماید.

ابن بدران می‌گوید: «صفات والای خداوند را می‌توانیم از طریق عقل یا از طریق نقل صحیح دریافت نماییم. اگر ما راه شناخت آنها را عقل بدانیم، در این صورت موضع سردرگمی را اتخاذ کرده‌ایم؛ زیرا می‌بینیم که خردمندان در اثبات صفات خداوند دچار سردرگمی شدیدی شده‌اند؛ بعضی‌ها ادعای ثنویت و بعضی‌ها تثلیث و برخی دیگر ادعای حلول کرده‌اند در حالی که همه‌ی اینها جزو صفات بشریت است و هیچ یک از آنها نمی‌تواند صفات خداوند باشد.

همچنین چه بسا که عقل منکر اتصاف خداوند به صفاتی مانند کلام و شنوایی و بینایی شود؛ چنانکه «معطله» چنین اعتقادی دارند. و چه بسا که این صفات را همانند انسان برای خداوند نیز اثبات کند؛ چنانکه گروه «مجسمه» چنین اعتقادی دارند؛ و چه بسا که موضعی غیر شفاف میان اثبات و نفی بگیرد و در این موضوع بلا تکلیف و سردرگم باقی بماند^۱.

خداوند بزرگ را نمی توان با چشمان سر دید؛ زیرا جزو حوزهی مغیبات است؛ لذا به ما دستور داده تا بطور غیبی به او ایمان بیاوریم و در همه‌ی احوال، ترس او را به دل داشته باشیم و تنها راه شناخت امور غیبی، وحی الهی می باشد.

برای ما جایز نیست که در حوزهی مغیبات بدون دلیل و برهان صحبت نماییم:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الاسراء: ۳۶].

«از چیزی دنباله روی مکن که از آن آگاهی نداری. بی گمان، چشم و گوش و دل، همه مورد پرس و جوی قرار می گیرد».

خداوند متعال قومی را که گمان می کردند فرشتگان مؤنث هستند، سرزنش و مذمت می نماید و آن را سندی برای قیامت جهت بازجویی از آنها قرار می دهد:

﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثًا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾ [الزخرف: ۱۹].

«آنان فرشتگان را که بندگان خدای مهربانند، مؤنث بشمار می آورند - و دختران خدا قلمداد می نمایند. آیا ایشان به هنگام آفرینش فرشتگان حضور داشته اند و خلقتشان را مشاهده نموده اند؟! اظهار نظر و گواهی ایشان، ثبت و ضبط می شود و در روز قیامت، بازخواست خواهند شد».

وقتی که سخن بدون دلیل و حجت در مورد فرشتگان بازخواست خواهد داشت، در مورد خداوند چگونه خواهد بود؟ ما باید بدانیم که صحبت کردن در مورد خداوند متعال بدون دلیل و حجت در ترازوی الهی، گناه بسیار بزرگی بشمار خواهد رفت:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الاعراف: ۳۳].

«بگو: خداوند کارهای ناپهنجار - چون زنا - را حرام کرده است خواه که آشکارا انجام گیرد و ظاهر باشد یا اینکه پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند. همچنین خداوند تجاوز به ناحق و اینکه شما بدون آنکه خداوند دلیل و برهانی نازل کرده باشد به او شرک ورزید و همچنین نسبت دادن سخنانی به خداوند را که اطلاعی در مورد آنها ندارید، حرام گردانیده است».

ما باید بدانیم که تنها راه بدون مخاطره برای شناخت الله ﷻ همان راه وحی است که این دانش را بسیار واضح برای ما بیان نموده است. همچنین ما باید بفهمیم که این راه، راه امن و خوش فرجامی است؛ زیرا مصدر و منبع آن، خدا و پیامبرش می‌باشند.

و باید بدانیم که هیچ کس خداوند را بهتر از خود خدا نمی‌شناسد؛ همچنین در میان مخلوقات کسی وجود ندارد که خداوند را بهتر از پیامبرش بشناسد.

به همین سبب، میدان بحث ما در این موضوع، همان نصوص قرآنی و احادیث نبوی است و برای فهم این نصوص از تفسیر و توضیحات علما کمک می‌گیریم.

مبحث سوم: اهمیت شناخت اسماء و صفات خداوند

قلم انسان ضعیف و ناتوان چگونه می‌تواند فواید و منافع والا و بزرگی را که در پس این تحقیقات عاید انسان می‌شود، ابراز دارد.

خداشناسان و اندیشمندان در مورد فواید بزرگی که از شناخت خداوند و اسماء و صفاتش عاید انسان می‌شود، بسیار سخن گفته‌اند. و علی‌رغم اینکه با بیاناتشان عقل‌ها را خیره و دچار شگفتی نموده‌اند، اما آن دانشی که بوسیله‌ی آن، دل‌ها منور شده و عقل‌ها رهنمون گردیده، همچنان یک قطره از دریا، و جرعه‌ای ناچیز از یک نهر بزرگ بشمار می‌رود. چرا که وراى این نصوص، اسرار و انوار فراوانی نهفته است که اندیشه‌ها را به شگفتی وامی‌دارد و دل‌ها را نورانی می‌گرداند.

همین کافی است که خداشناس‌ترین انسان؛ آن کسی که بیشتر از همه از خدا می‌ترسید و تقوای بیشتری داشت، اعتراف می‌نماید که نمی‌تواند آن حمد و ثنا و مدحی را که پروردگار جهانیان شایسته‌ی آن است، بجا آورد؛ اینجا است که خطاب به پروردگارش فرمود: «لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ». «خدایا! نمی‌توانم آنگونه که شایسته‌ی توست، تو را مدح نمایم».

ما در این پژوهش از نصوص دینی و اقوال علما برای بیان منافع و فواید این پژوهش استفاده می‌نماییم. و در این مبحث، هشت مطلب را برای بیان فوایدی که در پس این تحقیقات عاید انسان می‌شود، اختصاص داده‌ایم.

مطلب اول: شناخت اسماء و صفات خداوند راه شناخت خداوند است

اگر انسان بخواهد پروردگارش را بشناسد و یا شناختش را نسبت به او افزایش دهد، هیچ راهی جز شناخت وی از کانال نصوصی که اوصاف و اعمال و اسماء وی را صراحتاً بیان می‌دارند پیش رو ندارد؛ زیرا خداوند را نمی‌توان با چشمان و یا در دنیا مشاهده کرد، پس باید با مراجعه به نصوص دینی وی را شناخت.

خداوند اینگونه خود را معرفی می‌نماید:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد و او زنده و پایدار و جهان هستی را نگهدار است. او را نه چرتی و نه خوابی فرا نمی‌گیرد. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین وجود دارد، از آن او است. کیست آن که در پیشگاه او میانجیگری کند مگر با اجازه‌ی او؟ می‌داند آنچه را که در پیش روی مردمان است و آنچه را که در پشت سر آنان است و مردمان چیزی از علم او را فراچنگ نمی‌آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد. کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته است. و نگاهداری آن دو - آسمان و زمین - وی را در مانده نمی‌سازد و او بلندمرتبه و سترگ است.»

همچنین می‌فرماید:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٢٩﴾﴾ [الحشر: ۲۳].

«خداوند آن ذاتی است که جز او معبود حقی وجود ندارد؛ او فرمانروا، منزه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والامقام و فرازمند است.»

و در مورد کارها و تصرفاتش در جهان هستی می‌فرماید:

﴿أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾ وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا

مُعْرِضُونَ ﴿۳۳﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿۳۴﴾ [الانبیاء: ۳۰-۳۳].

«آیا کافران نمی‌بینند که آسمانها و زمین به هم متصل بوده و ما آنها را از هم جدا ساختیم و هرچیز زنده‌ای را از آب آفریدیم. پس آیا ایمان نمی‌آورند؟ ما در زمین کوههای استوار و ریشه‌داری پدید آوردیم تا زمین انسانها را مضطرب نسازد و توازن آنان را به هم نزنند. و در لابلای کوهها راههای پهنآوری به وجود آوردیم تا این که انسانها راهیاب گردند. و آسمان را سقف محفوظی نمودیم؛ ولی آنان از نشانه‌های آن روی گردانند. خداوند است که شب و روز و خورشید و ماه را آفریده است و همه در مداری - معین - می‌گردند».

نصوص وارده در این رابطه بسیار زیادند؛ بلکه قرآن کریم سراسر سخن از خداوند متعال است. و قرآن کریم خلاصه و درونمایه‌ی تمام رسالت‌های آسمانی را در یک آیه بیان می‌دارد:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿۲۵﴾﴾ [الانبیاء: ۲۵].

«ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این که به او وحی کردیم که: هیچ معبود حقی بجز من وجود ندارد؛ پس تنها مرا پرستش کنید».

همچنین خداوند متعال خلاصه‌ای از آنچه را که بر پیامبر اسلام وحی نموده چنین بیان می‌نماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۷۸﴾﴾ [الانبیاء: ۱۰۸].

«بگو: صرفاً به من وحی می‌شود که معبود شما تنها یکی است. حال که چنین است، آیا شما تسلیم - خداوند یگانه - می‌شوید؟».

و ما باید بدانیم که انسان نمی‌تواند حقیقت عبودیت را درک کند و ان را در قول و عمل تحقق بخشد بدون اینکه صفات خداوند را بشناسد.

اینجا است که ما می‌توانیم به جنایت کسانی پی ببریم که اسماء و صفات و افعال خداوند را نفی می‌کنند؛ زیرا آنان با این کارشان دروازه‌ی شناخت خداوند متعال را می‌بندند. چرا که اگر اسماء، صفات و افعال موجودی ناشناخته باقی بماند، آن موجود به تصور محضی تبدیل خواهد شد که به صاحب تصور هیچ سودی نمی‌رساند.

کسانی که راه انحراف را در پیش گرفته‌اند و صفات الهی را نفی می‌کنند، به میزان اسماء و صفاتی که نفی می‌کنند، دروازه‌ی معرفت الهی را می‌بندند. چنانکه ابن تیمیه می‌گوید: «نمی‌توان ذات خداوند را بدون شناخت اسماء و صفات ثبوتی و سلبی او شناخت؛ اگر کسی بنا را بر این بگذارد

که خداوند ذاتی است مجرد از قیود سلبی و ایجابی، این، شناخت خداوند بشمار نمی‌رود؛ زیرا کسی که گمان ببرد خداوند مجرد از تمام امور سلبی و ایجابی است، دچار اشتباه بزرگی شده است. به همین سبب، این دیدگاه (سلب کلی چیزی را که شامل امر ثبوتی یا عدمی می‌شود) را هیچ کس بجز گروه قرامطه که یک گروه باطنی هستند، نپذیرفته است. یکی از سخنان باطل قرامطه این است که اطلاق وجود و عدم، عالم و غیر عالم و قادر و غیر قادر را بر خداوند جایز نمی‌دانند.

علم به صفات و اسماء خدا یکی از دو رکن توحید است

اهمیت علم به اسماء و صفات خداوند در این است که شناخت آنها یکی از دو رکن توحید به شمار می‌آید و توحید بزرگترین مسئله‌ای است که انبیا علیهم السلام برای تثبیت آن آمده‌اند. توحیدی که پیامبران منادی آن بوده‌اند، بر دو نوع است: یکی توحید در علم و اعتقاد و دیگری در نیت و اراده؛ نوع اولی آن «توحید علمی»، و دومی «توحید ارادی» نام دارد؛ چون که نوع اول مربوط به اخبار و معرفت و دومی مربوط به اراده است. محور نوع اول از توحید مبتنی بر اثبات صفات کمال خدا و نفی تشبیه و مثال و عیوب و نقص از اوست^۱.

مطلب دوم: تزکیه و تربیت نفس بنا بر منهج عبودیت برای خدای یگانه

هدف از نازل شدن شریعت الهی همانا اصلاح انسان است؛ و راه اصلاح نیز وادار نمودن انسان به طی کردن راه عبودیت واقعی برای خدای یگانه است؛ زیرا کلیدی که پیامبران بدان دل انسان را باز می‌کردند، همان آیات الهی بود که درباره‌ی خداوند متعال صحبت می‌نمودند و آنها از این طریق دل و وجود انسان را با خدای یگانه مرتبط می‌ساختند.

در واقع، محور اساسی قرآن کریم، صحبت از خداوند و صفات و افعال وی در هستی و بیان عظمت وی و همچنین دعوت مردم به پاسخ مثبت به شریعت الهی و دوری از خشم خداوند و بیان برخورد خدا با اهل طاعت و اهل معصیت است.

زیرا این نوع گفتمان است که می‌تواند وجود انسان را به لرزه در آورد و دل مردم را به حرکت به سوی خدا وادارد و نجاست و خبائثی که انسان را از راه خیر باز می‌دارد، برطرف نماید؛ به عنوان نمونه به این فرموده‌ی خداوند متعال توجه نمایید که درباره‌ی تأثیر نصوص قرآن کریم بر افراد نیکوکار این امت سخن می‌گوید:

۱ التفسیر القیم ابن قیم صفحه (۲۴).

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۲۳].

«خداوند بهترین سخن را فرو فرستاده است؛ کتابی را که همگون و مکرر است. از آن کتاب لرزه بر اندام کسانی می‌افتد که از پروردگار خود می‌ترسند و از آن پس پوستهایشان و دل‌هایشان نرم و آماده‌ی پذیرش قرآن خدا می‌گردد».

در حقیقت، علم به اسماء و صفات خدا انسان را از گناه، لغزش و کوتاهی در کارها مصون می‌دارد؛ همچنین کلیدی است که دروازه‌های امید را به روی انسان می‌گشاید و انسان را به صبر و پایداری دعوت می‌نماید و از سستی و تبلی نجات می‌دهد.

چه بسا نفس بشری به ارتکاب فحشا و گناه میل پیدا می‌کند؛ اما انسان به یاد این نکته می‌افتد که که خداوند متعال او را زیر نظر دارد و روز قیامت در برابر او پاسخگو خواهد بود؛ در نتیجه از انجام گناه پرهیز می‌نماید.

همچنین چه بسا که انسان مرتکب گناه و معصیت می‌شود؛ سپس وسعت رحمت خداوند را به یاد می‌آورد؛ در نتیجه در انجام گناه اصرار نمی‌ورزد و راه سقوط و هلاکت را ادامه نمی‌دهد؛ بلکه راه توبه را در پیش می‌گیرد و به درگاه پروردگار توبه پذیر و مهربان برمی‌گردد.

و چه بسا که انسان در زندگی‌اش به مصیبت و بلایی گرفتار می‌شود؛ اما هیچگاه بی‌صبری نمی‌کند و آرامش خود را از دست نمی‌دهد؛ بلکه به محکمترین قلعه و مهم‌ترین پایگاه یعنی خداوند متعال پناه می‌برد و با دلی مالامال از رضایت و خوشنودی به مقابله‌ی با آن می‌پردازد.

و چه بسا که افراد شرور در صدد آن برمی‌آیند تا جلوی رزق انسان را بگیرند یا اینکه با به قتل رساندن وی، حیاتش را قطع و عمرش را کوتاه کنند؛ اما او می‌داند که میزان رزق و روزی و هنگام فرارسیدن مرگ در دست خداوند متعال است.

ابن‌قیم در مورد آثار مثبت ایمان به اسماء و صفات خداوند مباحثی دارد؛ او متذکر می‌گردد که به هر یک از صفات خداوند یک عبودیت و بندگی ویژه تعلق می‌گیرد که از مقتضیات و آثار آن صفت بشمار می‌رود.

به عنوان نمونه، شناخت انسان نسبت به این صفات که نفع و ضرر در دست خداوند متعال است، اوست که به یکی عطا می‌کند و از دیگری دریغ می‌ورزد، آفرینش و رزق و زنده‌گردانیدن و میراندن در قبضه‌ی قدرت اوست، باعث غرس نهال عبودیت توکل در درون انسان می‌گردد و لوازم و ثمرات آن در اعمال و رفتار انسان به چشم می‌آید.

و مقتضای شناخت ما نسبت به شنوایی، بینایی و علم خداوند متعال این است که هیچ ذره‌ای در زمین و آسمان‌ها بر او پنهان نمی‌ماند و او رازهای نهانی انسان و آنچه را که در دلها می‌گذرد و همچنین خیانت پنهانی چشمان را می‌داند. چنین شناختی باعث می‌شود تا انسان زبان و سایر اعضا و جوارحش و خطورات قلبی خویش را حفظ کند و کاری انجام ندهد که ناخشنودی خداوند متعال را به همراه داشته باشد؛ همچنین اعضایش را معلق به کارهایی می‌نماید که محبت و خوشنودی خداوند را به ارمغان می‌آورد. در نتیجه، انسان به نوعی حیای باطنی آراسته می‌گردد و این حیا باعث می‌شود تا از کارهای حرام و سایر زشتی‌ها پرهیز نماید.

و شناخت انسان نسبت به غنا، جود، کرم، احسان و رحمت الهی باعث ایجاد امیدی گسترده در قلب بنده می‌گردد؛ در نتیجه، این امید انسان باعث ایجاد انواع عبادت‌های ظاهری و باطنی به میزان شناختی که انسان از خداوند دارد، خواهد شد.

و شناخت انسان نسبت به جلال، عظمت و عزت خداوند متعال باعث ایجاد خضوع، خشوع، فرمانبرداری و محبت خواهد شد. و این احوال درونی انسان است که انواع عبادات ظاهری و باطنی را شکل می‌دهد.

همچنین شناخت انسان نسبت به کمال، جلال و صفات والای خداوند متعال موجب ایجاد محبتی ویژه به خداوند می‌گردد. در نتیجه، ما ملاحظه می‌نماییم که تمام عبودیت‌ها به مقتضای اسما و صفات الهی برمی‌گردد^۱.

ابن قیم در جایی دیگر در مورد تأثیر شناخت اسماء و صفات و اوامر و افعال خداوند در نهان انسان می‌گوید: «یکی از اسرار قرآن کریم این است که پروردگار جهانیان را با بیان صفاتش به بندگانش معرفی می‌نماید؛ گاهی خداوند متعال در آیات قرآن کریم در لباس هیبت و عظمت و جاه و جلال ظاهر می‌شود که باعث تواضع و فروتنی انسان، پایین آمدن صدا و ذوب شدن تکبر مانند ذوب شدن آب در نمک می‌گردد.

گاهی هم با صفات جمال و کمال، یعنی کمال اسماء و جمال صفات و افعال ظاهر می‌گردد و این امر نیز باعث غرس محبت کامل در دل انسان می‌گردد و بنا بر میزان معرفت انسان از صفات جمال و کمال الهی، دل انسان از محبت غیر خدا تهی می‌گردد. و اگر دیگران بخواهند این محبت را به بسوی خود سوق دهند، دل انسان از آنها فاصله می‌گیرد و هرگز حاضر نیست به چنین محبتی تن دهد.

و هرگاه که خداوند با صفات رحمت، بخشش، لطف و احسانش تجلی پیدا کند، نیروی امید در انسان شکوفا می‌گردد، آرزوهایش افقی فراتر را در برمی‌گیرد، طمع وی به پروردگارش افزایش می‌یابد، در راه پروردگارش گام برمی‌دارد و در این مسیر، امید هم رکاب وی می‌گردد. و هر اندازه که طمعش بیشتر شود، تلاش وی نیز بیشتر خواهد شد. همانگونه که کشاورز هر اندازه که امید بیشتری به محصول داشته باشد، بذر بیشتری در زمین می‌کارد؛ اما اگر امید اندکی به محصول داشته باشد، بذر کمتری در زمین می‌پاشد.

و هرگاه که خداوند با صفات عدل و انتقام و عصبانیت و عقوبت متجلی گردد، نفس اماره به گوشه‌ای می‌خزد و نیروی شهوانی و لهو و لعب انسانی و پافشاری بر انجام محرمات فروکش کرده و یا ضعیف می‌گردد و افسار بی‌پروایی آن از بین رفته و راه خوف و خشیت الهی و پرهیز از گناه را در پیش می‌گیرد.

و هر گاه که با صفات امر و نهی و عهد و وصیت و فرستادن پیامبران، نازل نمودن کتب و تشریح قوانین ظاهر شود، آنگاه در انسان نیروی اجرا و تنفیذ اوامر خداوند، تبلیغ دین الهی، توصیه‌ی مردم به آن و ذکر و تصدیق او برانگیخته می‌گردد.

و هرگاه با صفات سمع و بصر و علم تجلی پیدا کند، نیروی حیا در انسان شکوفا می‌گردد؛ در نتیجه، بنده شرم می‌کند که خداوند وی را در کاری ببیند که مورد پسند او نیست یا اینکه خداوند او چیزی بشنود که از آن کراهیت دارد و یا در دلش چیزی را مخفی نگه دارد که مورد پسند خداوند نباشد. اینجاست که حرکات و اقوال و افعال و خواطر وی آزاد و رها یا تابع هوا و هوس نیست؛ بلکه در میزان شرع قرار می‌گیرد.

و هرگاه خداوند با صفات کفایت، محبت، انجام مصالح بندگان، روزی رسان، دفع مصایب، کمک از دوستان و حمایت از آنها تجلی پیدا کند، نیروی توکل بر خداوند، سپردن کارها به او، راضی بودن به رضایت وی و به هر آنچه که با بندگانش انجام می‌دهد، در درون انسان نهادینه می‌شود.

قابل یادآوری است که توکل، مفهومی است که از شناخت انسان نسبت به اینکه خدا برای وی کافی است و خداوند هر آنچه را که شایسته است برای بندگانش انتخاب می‌کند و اطمینان داشتن به خداوند و راضی بودن به آنچه که او برای ما انتخاب می‌نماید، شکل می‌گیرد.

و هر گاه با صفات عزت و کبریاء ظاهر شود، انسان در برابر عظمت و قدرت و بزرگی وی سر تعظیم فرود می‌آورد و دل و درون و همه‌ی اعضای انسان بیشتر و بیشتر خاشع می‌گردد و دیگر توان و قدرت انسان در برابر قدرت و توان خداوند ناچیز خواهد بود.

خلاصه‌ی کلام اینکه: خداوند، گاهی با صفات الوهیت، و گاهی با صفات ربوبیت خود را به انسان معرفی می‌نماید؛ صفات الوهیت باعث ایجاد محبت ویژه نسبت به خدا و شور و شوق جهت ملاقات وی، آرامش روحی و روانی و خوشحال شدن به خاطر خدمت به وی، مسابقه دادن برای قرب و نزدیکی و سخن گفتن با وی از طریق ذکر و فرار از مردم برای نزدیک شدن به وی می‌شود تا آنجا که تنها خداوند هم و غم او خواهد شد.

اما صفات ربوبیت باعث ایجاد توکل بر خداوند، نیازمند شدن به او، طلب کمک از وی و تسلیم در برابرش و فرمانبرداری از وی می‌شود.

و زمانی انسان در این باب به کمال می‌رسد که ربوبیت خداوند را در الوهیتش، الوهیتش را در ربوبیتش، حمد و ثنا را در ملکش، قدرت وی را در عفوش، حکمت او را در قضا و قدرش، نعمت او را در بلا و مصیبتش، بخشش وی را در عنایت نکردن، لطف و احسان و رحمت وی را قیومیت‌اش، عدالتش را در انتقامش، و کرم و بخشش وی را در مغفرت و ستر رازهای انسان مشاهده نماید.

همچنین حکمت و نعمتش را در امر و نهی‌اش، عزت وی را در رضایت و خشمش، حلم و بردباری او را در مهلت دادنش، کرم او را در اقبال وی، و غنای وی را در اعراض و روی برگرداندنش ببیند.

اگر شما در قرآن کریم بدون تحریف و دخیل نمودن آرای متکلمین و اندیشه‌های تشریفاتی تأمل نمایید، به شما پادشاهی معرفی می‌نماید که فوق آسمانها بر عرش‌اش قرار دارد، امور انسانها و هستی را مدیریت می‌نماید، امر و نهی می‌کند، پیامبران را به سوی بشریت روانه می‌نماید، کتابهای خویش را نازل می‌کند، برخی از بندگان را مورد رضایت، و برخی دیگر را مورد خشم، بعضی را مشمول ثواب و بعضیها را مشمول عقاب قرار می‌دهد. همچنین به بعضی‌ها عطا می‌نماید و از بعضی دریغ می‌ورزد، عده‌ای را عزت می‌دهد و تعدادی را به ذلت می‌کشد، برخی را پایین می‌آورد و برخی دیگر را بالا می‌برد، از بالای هفت آسمان می‌بیند و می‌شنود، امور پنهان و آشکار را می‌داند، هر چه بخواهد انجام می‌دهد، از همه‌ی کمالات برخوردار است، از هر عیب و نقصی پاک است، هیچ ذره‌ای بدون اذن وی حرکت نمی‌کند، هیچ برگ درختی بدون علم او پایین نمی‌افتد، هیچ کسی نزد او بدون اجازه‌اش شفاعت نمی‌کند و او تنها دوست و شفیع بندگان می‌باشد^۱.

مطلب سوم: علم به اسماء و صفات خدا، بهترین علوم است

انسان‌ها در طول تاریخ شیفته‌ی علم و معرفت بوده‌اند؛ لذا شما می‌بینید که چگونه در ویرانه‌ها و حفره‌ها به تحقیق و بررسی می‌پردازند تا از اخبار انسانهای گذشته باخبر شوند؛ و چگونه راجع به افرادی که از مسائل غیبی سخن به میان آورده‌اند، مطالعه می‌نمایند تا از وقایع آتی اطلاع پیدا کنند و چگونه تلسکوپ‌ها را برای ستاره‌شناسی اختراع می‌کنند و حتی سفینه‌های فضایی را با افراد و دستگاههای متنوعی به فضا می‌فرستند تا امور پوشیده و پنهان هستی را کشف نمایند.

همچنین انسان به زمین‌شناسی روی آورد؛ کوه‌ها، بیابانها، لایه‌ها و طبقات مختلف زمین را مورد بررسی قرار داد و به اعماق دریاها فرورفت تا اسرار و موجودات آن را کشف نماید. و در مورد انسان، گیاهان و حیوانات به جستجو پرداخت و در این راستا تألیفات فراوانی از خود بجا گذاشت و علم تاریخ، جغرافیا، ستاره‌شناسی، شیمی، فیزیک، پزشکی، گیاه‌شناسی و سایر رشته‌ها را تدوین نمود. و از آنجایی که ارزش هر علمی بستگی به ارزش آن چیزی دارد که در مورد آن بحث می‌نماید، باید دانست که علمی که پروردگاران را به ما معرفی می‌نمایند، بهترین علوم هستند و دانشمندان علم خداشناسی بهتر و بالاتر از کرم‌شناسان، ماهی‌شناسان، زمین‌شناسان، حیوان‌شناسان، ستاره‌شناسان و انسان‌شناسان هستند.

ابن العربی می‌گوید: «جایگاه علم وابسته به جایگاه معلوم است؛ و از آنجایی که خداوند بزرگ‌ترین معلومات است، پس علم به اسماء و صفات بزرگ‌ترین علوم می‌باشد»^۱. اسلام پیروانش را به شناخت و تفکر در هستی و تحقیق راجع به اسرار نهفته‌ی آن تشویق می‌نماید و آنانی را که علمشان را در محدوده‌ی حیات خلاصه می‌کنند و به خالق حیات و هدفی که خداوند به خاطر آن زندگی و زندگان را آفریده است، نپردازند مورد مذمت قرار می‌دهد:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ [الروم: ۷].

«آنها تنها شکل ظاهری زندگی دنیا را می‌دانند و ایشان از آخرت کاملاً بی‌خبرند».

همچنین از آنجایی که علوم دینی بهترین و با ارزش‌ترین علوم هستند، پس علمی که خدا را به ما بشناساند از سایر علوم دینی ارزش بیشتری دارد؛ به همین سبب هم نصوصی که خدا و اسماء و

صفاتش را معرفی می‌نمایند، بهترین نصوص قرآنی‌اند؛ چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است که آیه‌الکرسی بهترین آیه در قرآن کریم، و سوره‌ی اخلاص معادل یک سوم قرآن کریم می‌باشد. بسیار واضح است که عظمت و ارزش این آیات تنها به خاطر آن است که از ذات یکتا و بی‌همتای خداوند صحبت می‌نمایند.

مطلب چهارم: علم به اسماء و صفات خدا، اساسی است برای سایر علوم

علم به اسماء و صفات والای خداوند، اساس سایر علوم و معلومات بشمار می‌رود؛ چرا که بجز خداوند، سایر معلومات به دو دسته تقسیم می‌شوند:

اول: مخلوقاتی که خداوند آنها را آفریده و سروسامان داده است.

دوم: اوامر و دستورات خداوند که آنها نیز بر دو نوع‌اند: اوامر تکوینی که خداوند بوسیله‌ی آنها مخلوقات را آفرید و اوامر و دستورات تشریحی و دینی.

و این تنها خداوند است که صاحب خلق و امر می‌باشد: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الاعراف: ۵۴].

و منبع خلق و امر همان اسماء والای خداوند است؛ خلق و امر با اسماء والای الهی ارتباط نزدیکی همانند ارتباط مقتضی با اقتضایش دارند. همه‌ی اوامر الهی از اسماء خداوند متعال سرچشمه می‌گیرد؛ پس همه‌ی دستورات الهی خوب و مفیدند و از دایره‌ی مصلحت انسان و محبت و مهرورزی و احسان به انسانها خارج نمی‌شوند.

لذا فعل خداوند هرگز از دایره‌ی عدالت و حکمت و مصلحت و رحمت خارج نمی‌شود؛ زیرا مصدر و منبع آن، اسماء والای الهی است. همچنین هیچگونه اختلاف و بیهودگی‌ای در آفرینش وی وجود ندارد و هرگز خداوند آفرینش را به باطل و بیهودگی نیافریده است.

و از آنجایی که بجز خداوند، سایر موجودات با دستور خداوند پا به عرصه‌ی وجود نهاده‌اند، پس وجود آنها وابسته به وجود خداوند است. لذا شناخت خداوند اصل و پایه‌ی سایر شناخت‌ها است. پس کسی که اسماء و صفات خداوند را آنگونه که هستند، به مردم معرفی کند، می‌تواند سایر علوم را نیز درست معرفی نماید؛ چرا که علم به اسماء خداوند پایه و اساس سایر شناخت‌ها بشمار می‌رود؛ چونکه سایر معلومات از مقتضیات اسماء خداوند و مرتبط با آنها هستند. پس تأمل نمایید که امر و خلق چگونه از منبع علم و حکمت خداوند سرچشمه می‌گیرند؛ به همین سبب است که هیچ خللی در آن مشاهده نمی‌کنید. اگر خللی وجود دارد، در حقیقت، خلل ناشی از امر و کردار

انسان است، آنهم یا به دلیل جهل برآن و یا عدم حکمت وی است؛ اما خداوند بزرگ، عالم و حکیم مطلق است و هیچ خلل و تناقضی در افعال وی راه نخواهد داشت.^۱

مطلب پنجم: افزایش ایمان

ایمان با علم و عمل افزایش می‌یابد؛ هر اندازه که علم انسان نسبت به خدا و آیاتش بیشتر شود، به همان اندازه، ایمان وی نیز زیاد خواهد شد. همچنین هرگاه انسان به اوامر خداوند لبیک گوید، ایمانش سیر صعودی طی می‌نماید. و اگر علم و عمل انسان اندک باشد، ایمان نیز سیر نزولی طی خواهد نمود؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۱۲۴﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۱۲۵﴾﴾ [التوبة: ۱۲۴-۱۲۵].

«هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، کسانی از آنان - منافقان - می‌گویند: این سوره بر ایمان کدام یک از شما افزود؟ و اما این آیات، ایمان مؤمنان را افزایش می‌دهد و شادمان می‌گردند. ولی کسانی که در دل‌هایشان بیماری نفاق است، خبثتی بر خبثتشان می‌افزاید و در حال کفر می‌میرند».

بلی، مؤمنان آیات نازل شده و علوم و قوانینی را که در بر دارند، با عزم به عمل کردن به آنها تصدیق می‌نمایند. و این، باعث افزایش ایمان آنها می‌گردد. اما منافقان به خاطر تکذیب آیات الهی و عدم استجابت، کفرشان افزایش می‌یابد.

بدون شك، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آیات الهی همان آیاتی است که راجع به اسماء و صفات خداوند صحبت می‌کنند؛ لذا هرکس به آنها ایمان آورد و معنای‌شان را درک کند و به مقتضای آنها عمل نماید، ایمانش چند برابر می‌گردد.

علم به اسماء و صفات خداوند، درک معنای آنها، عمل به محتوایشان و خواستن از خداوند بوسیله‌ی آنها در دل بندگان خدا تعظیم، تقدیس، محبت، امید، ترس، توکل، و انابت ایجاد می‌کند؛ طوری که خداوند در دل آنها به مثل اعلی در خواهد آمد که هیچ شریکی در ذات و صفاتش ندارد. همچنین هیچ کس نمی‌تواند چنین جایگاهی در قلب انسان داشته باشد. اینجا است که توحید قلبی متحقق می‌گردد، عبودیت خداوند تجلی پیدا می‌کند، دلها در برابر عظمت و جلال خداوند خاشع و فروتن می‌گردند و تمام وجود انسان در برابر قدرت باری تعالی سر تعظیم فرود می‌آورد.

۱- به بدایع الفوائد (۱/۱۶۳) مراجعه نمایید.

مطلب ششم: پاداش والای کسی که نام‌های خدا را حفظ کند

هرکس که نام‌های خداوند متعال را حفظ کند، معنای آنها را بفهمد و به مقتضایشان عمل نماید، مستوجب پاداش بسیار بزرگی خواهد شد؛ امام بخاری در صحیح خود از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۱. «خداوند نود

و نه اسم دارد؛ یعنی یکی کمتر از صد؛ هر کس که آنها را حفظ نماید، وارد بهشت خواهد شد».

تحقیقی در باره‌ی معنای واژه‌ی «احصاء» در حدیث مذکور

علما در مورد معنای واژه‌ی «احصاء» اختلاف نظر دارند؛ بعضی‌ها گفته‌اند: به معنی احاطه‌ی کامل بر معانی آنها است. برخی می‌گویند: به این معنی است که شخص معنای آنها را بداند و به مقتضای آنها عمل نماید. اما صحیح این است که واژه‌ی «احصاء» به معنی برشمردن و حفظ نمودن است؛ زیرا کلمه‌ی «احصاء» در لغت به همین معناست؛ ابن منظور می‌گوید: «احصاء به معنی شمردن و حفظ نمودن است و «أحصي الشيء» یعنی بدان چیز احاطه پیدا نمود. در قرآن کریم نیز آمده است که:

﴿وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾ [الجن: ۲۸].

ازهری می‌گوید: یعنی علم خداوند برای شمارش عدد هر چیزی به کمال رسیده است و «أحصيت الشيء» یعنی آن چیز را شمردم. فراء در مورد این فرموده‌ی خداوند: ﴿عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَأْتِبَ عَلَيْكُمُ﴾ [المزمل: ۲۰]. می‌گوید: یعنی خداوند می‌دانست که آنها اوقات شب را نمی‌توانستند، حفظ نمایند»^۲.

فیروزآبادی می‌گوید: «احصاء از لفظ «الحصى» به معنی بدست آوردن عدد و شمارش است. می‌گویند: «احصیت کذا» یعنی آن را شمردم. و کلمه‌ی «حصى» که به معنای سنگریزه است از آن جهت برای شمارش استعمال می‌شود که مردم آن زمان برای شمارش از سنگریزه استفاده می‌کردند همانگونه که ما از انگشتانمان استفاده می‌نماییم.

ابن اثیر می‌گوید: «اسماء الله المحصى» یعنی اسم‌های خدایی که علم محیط دارد و همه چیز

۱- صحیح بخاری (۲۷۳۶).

۲- لسان العرب (۶۵۸/۱).

را بنا به علمش شمارش می‌نماید، طوری که هیچ چیز کوچک و بزرگی را از یاد نمی‌برد. و احصاء به معنای شمردن و حفظ نمودن است.

در حدیث آمده است که: «لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ» یعنی: خدایا! نمی‌توانم نعمت‌های تو را بشمارم و تو را در برابر آنها سپاس گویم و نمی‌توانم در این باره ادای واجب نمایم.

در حدیثی دیگر آمده است که: «أَكَلَّ الْقُرْآنَ أَحْصَيْتَ؟» یعنی آیا کل قرآن را حفظ نموده‌ای؟^۱ همچنین امام بخاری رحمه الله «احصاء» را به حفظ تفسیر کرده و بعد از روایت فوق می‌گوید: «احصیناه» یعنی ما آن را حفظ کردیم.^۲

بر صحت این سخن، روایت ابو هریره رضی الله عنه نیز در صحیح بخاری دلالت می‌نماید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا، مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا، لَا يُحْفَظُهَا أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَهُوَ وَثْرٌ يُجِبُّ الْوَثْرَ»^۳. «خداوند نود و نه اسم دارد؛ یعنی یکی کمتر از صد؛ هر کس که آنها را حفظ نماید، وارد بهشت خواهد شد؛ و خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «امام نووی می‌گوید: بخاری و دیگر محققان می‌گویند: «احصاها» یعنی آن را حفظ کرد و این قول، بهتر است؛ چون که در متن حدیث وارد شده است». امام نووی در الأذکار می‌گوید: این، قول اکثر علماست.

ابن جوزی می‌گوید: چون در برخی از طرق حدیث، «من حفظها» به جای «من احصاها» وارد شده است، ما این دیدگاه را برگزیده‌ایم که احصا به معنای شمارش است، یعنی کسی که آنها را بشمارد و خوب حفظ نماید.^۴

پس نظریه‌ی درست ان شاء الله همین است؛ چرا که حفظ این نام‌های مبارک باعث برکت نفس و تزکیه‌ی آن می‌گردد. البته باید دانست که این مطلب با این سخن علما تضادی ندارد که حافظ این نامها باید معانی آن را نیز درک نماید و خداوند را با آن نامها فرا خواند؛ ابن حجر از ابن عطیه نقل می‌نماید که: «احصاها، یعنی اینکه آن نامها را شمارش و بعداً حفظ نماید؛ و این امر، حاوی آن

۱- تفسیر اسماء الله الحسنى صفحہ ۲۲) تألیف زجاج.

۲- صحیح بخاری با فتح الباری (۲۱۴/۱۱).

۳- فتح الباری (۲۲۶/۱۱).

۴- فتح الباری (۲۲۶/۱۱).

است که به آنها ایمان داشته باشد، تعظیمشان کند، نسبت به آنها علاقه و محبت داشته باشد و به معانی آنها توجه کند^۱. و رتبه‌ی کسی که آنها را حفظ نماید و معانی آنها را بداند، بالاتر از رتبه‌ی کسی است که تنها آنها را حفظ نماید؛ و رتبه‌ی کسی که آنها را حفظ نماید، معانی آنها را بداند و خداوند را با آنها بخواند و صدا کند، بالاتر از دو نفر قبلی است.

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: احصای اسماء الهی سه رتبه دارد:

اول: اینکه آنها را بشمارد و حفظ نماید.

دوم: اینکه مفاهیم و معانی آنها را بفهمد.

سوم: اینکه خداوند را با آنها بخواند و دعا نماید؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الاعراف: ۱۸۰].

«خدا دارای زیباترین نامها است - که بر بهترین معانی و کاملترین صفات دلالت می‌نمایند - پس

او را با آن نامها بخوانید»^۲.

بعضی از علما هم می‌گویند: احصا در حدیث فوق به معنای ایمان آوردن به آنها و شناخت مفهوم آنها است؛ یا احصا به معنی حفظ قرآنی است که این اسمها در آن وارد شده‌اند؛ و یا اینکه به معنای عمل به مقتضای آنها است.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «در باره‌ی «من احصاها» چهار قول وجود دارد:

یک: آنها را حفظ کند.

دو: معانی آنها را بشناسد و به آنها ایمان بیاورد.

سه: آنها را کاملاً در نظر داشته باشد و تا جایی که برایش ممکن است اخلاقی را با آنها وفق دهد و به آنها عمل نماید.

چهار: قرآن را ختم نماید، چون که با تلاوت مکرر قرآن کریم به محتوای نامها پی می‌برد، ابو عبدالله زبیری این دیدگاه را پذیرفته است.

امام نووی می‌گوید: دیدگاه اول مورد اعتماد است.

اما من معتقدم که احتمال دارد دیدگاه زبیری مورد نظر باشد^۳.

۱- منبع سابق.

۲- بدایع الفوائد (۱/۱۶۴).

۳- تلخیص الجبیر (۴/۱۷۴).

مطلب هفتم: تعظیم و تقدیس و فرا خواندن خداوند با نامها و صفات الهی

اسماء و صفات خداوند دال بر عظمت او هستند؛ اینجاست که اسماء و صفات خداوند فراوانند و بعضی ها گفته‌اند: «شخص بزرگ، کسی است که دارای صفات کمال فراوان باشد»^۱. از آنجا که اسماء و صفات خداوند بر عظمت، کمال و برتری او دلالت دارند، لذا این بزرگترین راهی است که انسان می‌تواند آن را برای حرکت به سوی تعظیم و تمجید و فراخواندن خداوند در پیش گیرد.

خداوند به ما دستور داده که او را با نامهای زیبایش صدا بزیم: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الاعراف: ۱۸۰]. یعنی از خداوند با نام‌های زیبایش طلب و درخواست نمایید^۱. فرا خواندن خداوند با نامهای زیبایش آنگونه که ابن قیم می‌گوید: دو مرتبه دارد:^۲

اول: فرا خواندن خداوند جهت سپاس و یا عبادت وی؛ چرا که خداوند متعال به ما دستور داده که که پاکی او را بیان کنیم و به ثنا و ستایش او پردازیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾﴾ [الاحزاب: ۴۱-۴۲].

«ای مؤمنان! بسیار خدای را یاد نمایید و صبح و شام پاکی او را بیان کنید».

در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»^۳ «هیچ کس بیشتر از خداوند صلی الله علیه و آله مدح و ستایش را دوست ندارد». همچنین خداوند به کسانی که او را یاد می‌کنند وعده داده است که آنها را یاد نماید:

﴿فَإِذْ ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٥٢﴾﴾ [البقرة: ۱۵۲].

«پس مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد نمایم و از من سپاسگزاری کنید و ناسپاسی مرا مکنید».

امام بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ»^۱. «خداوند متعال می‌فرماید:

۱- احکام القرآن ابن العربی (۲/۸۰۵).

۲- بدائع الفوائد (۱/۱۶۴).

۳- فتح الباری (۱۳/۳۸۳).

من با بنده‌ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می‌نمایم. و هنگامی که مرا یاد می‌کند، من با او هستم. پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد. و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری، یاد خواهم کرد».

همچنین خداوند متعال اعلان نموده است که یادش باعث آرامش دلها می‌گردد:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸].

«هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند».

دوم: خواندن خداوند برای برآورده ساختن نیاز و حاجتی؛ خداوند متعال به ما دستور داده که او را بخوانیم و نیازهای خود را با او در میان بگذاریم و او هم وعده‌ی اجابت داده است:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰].

«پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم».

قابل یادآوری است که صدا زدن خداوند و درخواست نیازها از او صرفاً بوسیله‌ی اسماء و صفات والای الهی جایز است؛ به این معنا که نمی‌توان گفت: ای موجود! ای چیز! مرا مورد مغفرت و رحمت خود قرار ده.

دانشمندان دینی به ما گوشزد کرده‌اند که لازم است کسی که دعا می‌کند، برای هر دعایی نام مناسب دعای مورد نظر را انتخاب کند و خدا را با آن فرا خواند. ابن قیم می‌گوید: «خدا را با نامی که مناسب محتوای دعا است، بخوانید. و اگر کسی به دعا‌های رسول اکرم ﷺ توجه نماید، خواهد دید که دعاها مطابق با نامهای خداوند است»^۱.

همچنین در جایی دیگر می‌گوید: «فرد دعا کننده خداوند را با نامی که مناسب محتوای دعا است، بخواند؛ مانند اینکه: خدایا مرا مورد مغفرت و رحمت خود قرار ده؛ زیرا تو غفور و رحیم هستی. و پسندیده نیست که بگوید: چون که تو سمیع و بصیری»^۲.

ابن العربی می‌گوید: «با هر اسمی از خداوند، چیزی را بخواهید که شایسته‌ی آن نام است؛ به عنوان نمونه بگویید: ای خدای رحیم! به ما رحم کن. ای خدای حکیم! کارهای مرا منظم و استوار گردان. ای خدای رازق! مرا رزق و روزی ده. ای خدای هادی! مرا هدایت فرما»^۳.

۱- صحیح بخاری با فتح الباری (۳۸۴/۱۲).

۲- بدائع الفوائد (۱۶۴/۱).

۳- بدائع الفوائد (۱۶۰/۱).

۴- احکام القرآن ابن العربی (۸۰۵/۲).

همچنین ابن عربی یادآوری می‌نماید که برخی از اسماء خداوند مانند الله و پروردگار عام هستند؛ لذا می‌توان در هر جا و برای هر کاری خداوند را با این نام‌ها صدا زد و خواند.

نمونه‌هایی از تقدیس خداوند و فراخواندن وی با اسماء و صفاتش

در قرآن و سنت، نصوص فراوانی وارد شده که در آنها خداوند بوسیله‌ی صفاتش مورد حمد و ثنا و تعظیم قرار گرفته است؛ همچنین در آنها دعا و درخواست نیز آمده است.

ما در اینجا به بیان گوشه‌ای از نصوصی می‌پردازیم که خداوند متعال را تعریف و تمجید می‌نمایند:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾ [الانعام: ۱].

«ستایش خداوندی را سزا است که آسمانها و زمین را آفریده و تاریکیها و روشنایی را ایجاد نموده است.»

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِئِكَةِ رُسُلًا أُولِي أجنِحَةٍ مَثْنِي وَثُلَاثَ وَرُبْعًا يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾ [فاطر: ۱].

«ستایش خداوندی را سزا است که آفریننده‌ی آسمانها و زمین است؛ او فرشتگان را مأمور و دارای دو بال، سه بال و چهار بال قرار داد. وی هر چه که بخواهد بر آفرینش - فرشتگان و مردمان و سایر موجودات جهان - می‌افزاید.»

﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [القصص: ۷۰].

«پروردگار تو الله است و هیچ معبود حقی بجز او وجود ندارد؛ هر گونه سپاس و ستایشی چه در این جهان و چه در آن جهان، بدو تعلق دارد؛ فرماندهی و داوری از آن او است و بازگشت همه‌ی شما به سوی او خواهد بود.»

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴾ [الروم: ۱۷].

«پس سحرگاهان و شامگاهان به تنزیه خدا - از هر عیب و نقص و چیزهایی که لایق جلال و کمال او نیست - بپردازید.»

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ [الجمعة: ۱].

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغولند؛ آن خدایی که مالک و حاکم کل جهان است، از هر نقص و عیبی مبرا و منزه می‌باشد و غالب و با حکمت است.»

﴿تَبْرَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱﴾ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۲﴾ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَلُّوتٍ فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ﴿۳﴾﴾ [الملک: ۱-۳].

«بزرگوار و دارای برکات بسیار است آن ذاتی که فرمانروایی از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است. همان کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما کار بهتر و نیکوتر انجام می‌دهد. او چیره و توانا و آمرزگار است. آن که هفت آسمان را بالای یکدیگر و هماهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضاد و عدم تناسبی نمی‌بینی. پس دیگر باره بنگر - و با دقت جهان را واری کن - آیا هیچ گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟».

و گوشه‌هایی از دعاهای عبادت که در احادیث وارد شده است عبارت است از اینکه رسول الله ﷺ

می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ».

«بارالها! تو سلامی و سلامی از جانب تو است؛ تو بسیار بابرکت و بلند مرتبه‌ای، ای صاحب عظمت و بزرگی». [روایت ابوداود و نسائی].

همچنین آنحضرت ﷺ الله را در نمازهای تهجدش حمد و ثنا می‌نمود و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قِيَمُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ حَقٌّ». [روایت بخاری و مسلم]. «بارالها! حمد از آن تو است؛ تو نور آسمان‌ها و زمین و آنچه که در ما بین آنهاست، هستی. حمد از آن تو است، تو سرپرست آسمان‌ها و زمین و آنچه که در بین آنهاست، هستی. و حمد از آن تو است؛ تو حقی و وعده‌ات حق است».

همچنین پیامبر اکرم ﷺ به هنگام سختی‌ها می‌فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ

السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ»^۱. «هیچ معبود حقی بجز خدای بزرگ و بردبار وجود ندارد. هیچ معبودی جز الله که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد. هیچ معبودی به جز الله که پروردگار آسمان‌ها و زمین و عرش گرامی است، وجود ندارد».

و در سنن نسائی آمده است که رسول الله ﷺ در رکوعش می‌فرمود:

«سُبْحَانَ ذِي الْجَبْرُوتِ، وَالْمَلَكُوتِ، وَالْكِبْرِيَاءِ، وَالْعَظَمَةِ»^۱. «پاک است پروردگاری که مالک قدرت، فرمانروایی، بزرگی و عظمت است».

همچنین امام بخاری در صحیحش از شداد بن اوس رضی الله عنه روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهترین استغفار این است که شخص بگوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أُبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَأُبُوءُ بِذُنُوبِي، فَاعْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ». و افزود: «هرکس هنگام شب آنرا با یقین بگوید و در آن شب بمیرد، و یا صبح بگوید و در همان روز بمیرد به بهشت وارد می شود»^۲. ترجمه: «الهی! تو پروردگار من هستی؛ بجز تو معبود حق دیگری وجود ندارد؛ تو مرا آفریدی، و من بنده‌ی تو هستم، و بر پیمان و وعده‌ام با تو بر حسب استطاعت خود، پایبند هستم؛ و از شر آنچه که انجام داده‌ام به تو پناه می‌برم؛ به نعمتی که به من عطا فرموده‌ای، اعتراف می‌کنم؛ و به گناه‌ام اقرار می‌نمایم. پس مرا ببخشای؛ چرا که بجز تو کسی گناهان را نمی‌بخشاید».

و هنگامی که یاران فقیر رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی آمدند و شکایت کردند و گفتند: ای رسول خدا! ثروتمندان با انفاق اموالشان همه‌ی پاداشها را بردند، آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَفَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَمْرٍ تُدْرِكُونَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَتَسْبِقُونَ مَنْ جَاءَ بَعْدَكُمْ، وَلَا يَأْتِي أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا جِئْتُمْ بِهِ، إِلَّا مَنْ جَاءَ بِمِثْلِهِ، تُسَبِّحُونَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ عَشْرًا، وَتَحْمَدُونَ عَشْرًا، وَتُكَبِّرُونَ عَشْرًا»^۳. «آیا شما را به انجام کاری راهنمایی نکنم که با انجام آن به گذشتگان می‌رسید و از آیندگان سبقت می‌گیرید و هیچ کس نمی‌تواند همانند آن را بیآورد مگر اینکه آن را انجام دهد. آن هم اینکه: بعد از هر نماز، ده بار سبحان الله، ده بار الحمدلله، و ده بار الله اکبر بگویید».

و برای دعای مسئلت و طلب می‌توان این آیات قرآن کریم را بیان نمود:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ۗ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۸۶].

۱- روایت نسائی و أبو داود (۲۳۰/۱) و أحمد، و سند آن حسن است.

۲- صحیح بخاری. نگا: فتح الباری (۹۷/۱۱).

۳- صحیح بخاری. نگا: فتح الباری (۱۳۲/۱۱).

«پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را بخاطر آن مورد مؤاخذه قرار مده. پروردگارا! بار سنگین را بر دوش ما مگذار آن چنان که بر دوش کسانی که پیش از ما بودند، گذاشتی. پروردگارا! آنچه را که یاری آن را نداریم بر ما بار مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و به ما رحم فرمای. تو یاور و سرور مایی؛ پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان».

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾^(۸)
[آل عمران: ۸].

«پروردگارا! دل‌های ما را بعد از آن که ما را هدایت نموده‌ای، منحرف مگردان و از جانب خود رحمتی به ما عطا کن؛ بی‌گمان تو بخشایشگری».

﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٥٥﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٥٦﴾ وَأَحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿٥٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٥٨﴾﴾ [۲۵-۲۸].

«پروردگارا! سینه‌ام را فراخ و گشاده دار و کار رسالت مرا بر من آسان گردان و گره از زبانه بگشای تا این که سخنان مرا بفهمند».

﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴].
«پروردگارا! همسران و فرزندانمانی به ما عطاء فرما که باعث روشنی چشمانمان گردند و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان».

و در سوره‌ی فاتحه که بزرگترین سوره‌ی قرآن کریم، بلکه بزرگترین سوره‌ی تمام کتابهای آسمانی است، دعای عبادت و دعای طلب با هم جمع شده‌اند؛ ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نَضْفَيْنِ، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿١﴾ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: حَمَدِي عَبْدِي وَإِذَا قَالَ: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ ﴿٢﴾ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَتْنِي عَبْدِي وَإِذَا قَالَ: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ ﴿٣﴾ قَالَ: حَمَدِي عَبْدِي، وَقَالَ مَرَّةً: فَوَضَّ إِلَيَّ عَبْدِي، فَإِذَا قَالَ: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ﴿٤﴾ قَالَ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾ قَالَ: هَذَا لِعَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ».

«خداوند فرموده است: من نماز را میان خودم و بندهام به دو نیم، تقسیم نموده‌ام و به درخواست بندهام پاسخ مثبت می‌دهم؛ پس هنگامی که بنده ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۱) بگوید، خداوند می‌فرماید: بندهام مرا ستایش کرد؛ و وقتی که بنده ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^(۲) بگوید، خداوند می‌فرماید: بندهام مرا ثنا گفت؛ و هنگامی که بنده ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾^(۳) بگوید، خداوند می‌فرماید: بندهام عظمت مرا بیان کرد. و گاهی می‌فرماید: بندهام اختیارش را به من سپرد. و هنگامی که بنده ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^(۴) بگوید، خداوند می‌فرماید: این ارتباط میان من و بندهام است «ارتباط عبودیت و بندگی». و بندهام هر چه بخواهد به او می‌دهم. و وقتی که ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^(۵) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^(۶) بگوید، خداوند می‌فرماید: «این از آن بندهام هست و هر آنچه بخواهد به او عنایت خواهم نمود».

مطلب هشتم: شناخت خداوند طبق برنامه‌ی قرآنی و نبوی

شناخت خداوند متعال بر اساس برنامه‌ی قرآنی و نبوی باعث قدرت یافتن در روی زمین می‌شود و دوری از او، باعث شکست و نابودی خواهد شد. ما باید بدانیم که شناخت خداوند طبق منهج قرآن کریم و سنت نبی مکرم اسلام، باعث تحکیم اعتقاد راستین و شناخت واقعی خداوند خواهد شد و انسان را وادار به حرکت در صراط مستقیم خواهد نمود. این شناخت، انسان را به خداوند نزدیک می‌نماید، خشنودی خداوند را به ارمغان می‌آورد، باعث نزول برکات می‌شود، سبب نصرت و تأیید الهی، قدرت یافتن در روی زمین و تحقق وعده‌های الهی می‌گردد:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ [النور: ۵۵].

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین و وارث حکومت - گذشتگان - در زمین خواهد کرد همان گونه که پیشینیان را جایگزین انسانهای قبل از خودشان نموده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان پسندید، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد».

پس هرگاه، انسان از دینی که خداوند برایش انتخاب نموده است، اعراض و رویگردانی کند، قدرت و حکومتش از هم می‌پاشد و دشمن بر او غلبه می‌کند و پیروز می‌شود.

امام ابن تیمیه در مورد آثار مخربی که از اینگونه انحرافات در جامعه‌ی اسلامی شکل می‌گیرد، صحبت می‌کند و می‌گوید: «جعد بن درهم همان کسی است که آخرین خلیفه‌ی بنی امیه؛ مروان بن محمد جعدی؛ به او نسبت داده شده بود. او چنان سایه‌ی نحسی بر مروان انداخت که باعث زوال دولت وی گردید. بله، هرگاه بدعتها که با دین انبیا سازگاری ندارند، گسترش یابند خداوند از کسانی که با پیامبران مخالفت می‌کنند، انتقام می‌گیرد. به همین سبب، هنگامی که ملحدان باطنی مذهب ظهور کردند و بر شام و سرزمین‌های دیگری تسلط پیدا کردند، نفاق و بی‌دینی که اساس اندیشه‌ی آنها بود، آشکار گردید. آنها در واقع مانند فرعون خالق را انکار می‌کردند و از عبادتش استکاف داشتند و بهترین چیزی که بدان تظاهر می‌جستند همان رفض بود. پس نیکوترین و نزدیکترین آنها به اسلام رافضی‌ها بودند؛ همان کسانی که باعث رفض و الحاد در جامعه‌ی اسلامی شدند. حتی گروههایی مانند بنی حمران و غالبه که در شام سکنی داشتند و بنی بویه در مشرق جزو کسانی بودند که گرایش شیعی داشتند.

و ابن سینا و خانواده‌اش از جمله افراد آنها بودند. به همین خاطر بود که ابن سینا به فلسفه مشغول شد.

سرآغاز ظهور رافضی‌ها هنگام به حکومت رسیدن مقتدر بود. و این، سرآغاز انحلال دولت عباسی بود. به همین خاطر او را در آن موقع امیرالمؤمنین اموی در اندلس می‌خواندند؛ زیرا تا آن وقت او را بدان نام فرا نمی‌خواندند. او می‌گفت: مسلمانان نباید دارای دو خلیفه باشند، وقتی که مقتدر حکومت را به دست گرفت، ابن سینا گفت: این بی‌جه است و ولایت وی صحیح نیست و بعداً او را بدان اسم نام نهادند.

همچنین شیخ الاسلام از بنی عبیدالله قدام سخن به میان آورده و می‌گوید: آنها در باطن ملحد و بی‌دین و منافق بودند. همچنین نسبی که آنها مدعی آن بودند، همانند دینشان باطل بود. برخلاف سلسله‌ی اموی و عباسی که نسب آنها صحیح بود و مانند سایر خلفای مسلمین، مسلمان بودند.

آنگاه شیخ الاسلام به این مسأله می‌پردازد که ظهور نفاق و بدعت و گناه چگونه باعث تسلط دشمنان بر مسلمانان گردید و چگونه نصرانی‌های روم اندک اندک به سرزمین شام و جزیره سرازیر شدند و مرزهای شام را یکی بعد از دیگری درنوردیدند تا اینکه در اواخر قرن چهارم به بیت المقدس

رسیدند. سپس، دمشق را محاصره کردند و مردم شام با بدترین وضع میان کفار نصاری و منافقان بی‌دین زندگی می‌کردند.

شیخ الاسلام همچنین توضیح می‌دهد که چگونه خداوند متعال پیروان این دین را عزت بخشید آن هنگامی که نورالدین شهید به حکومت رسید و به دستورات اسلام عمل نمود و دین خدا را آشکار ساخت و در راه خدا جهاد کرد. و همچنین هنگامی که صلاح‌الدین ایوبی سپاه نصاری را در هم شکست، خداوند بوسیله‌ی او اسلام را آشکار ساخت و مرتدان و فاسدان را قلع و قمع نمود. شیخ الاسلام در مورد تأثیر ظهور بدعت‌ها، انحرافات و گمراهی‌ها در جوامع اسلامی بطور مفصل صحبت می‌نماید و توضیح می‌دهد که چگونه ظهور این بدعت‌ها باعث ذلت و خواری مسلمانان و تسلط دشمنان بر آنها گردید. همچنین توضیح می‌دهد که چگونه استقامت مسلمانان بر دین خدا باعث عزت و اقتدار اسلام و مسلمانان می‌شود تا آنجا که می‌گوید: «منظور این است که انقراض دولت بنی‌امیه به سبب جعد بن درهم و یک سری عوامل دیگر بود»^۱.

مبحث چهارم: فواید خیالی

برخی از پژوهشگران حوزه‌ی اسماء و صفات خداوند یک سری فواید و منافع برای اسماء و صفات برمی‌شمارند که هیچ عقل و نقلی بر آنها دلالت نمی‌کند. ما در این باب به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم تا مسلمانان برای آنچه که انجام می‌دهند یا ترک می‌کنند، دلیل و برهانی داشته باشند.

مطلب اول: گمان بر این که اسماء خداوند دارای خواص و اسراری نهفته است

گروهی معتقدند که هر اسمی از اسم‌های خداوند متعال دارای خواص و اسراری ویژه است و برخی‌ها پا را از این هم فراتر نهاده و گمان می‌کنند که هر اسمی از اسماء خداوند متعال یک خادم روحانی دارد و از کسی که آن ذکر را همیشه ورد زبانش نماید محافظت و نگهداری می‌کند. بعضی‌ها هم معتقدند که آنها می‌توانند از طریق اسم‌های الله اسرار نهفته‌ی غیبی و پنهان جهان را کشف کنند. و تعدادی فکر می‌کنند که اسم اعظم خداوند رازی است که در اختیار بعضی از افراد قرار می‌گیرد و آنها به وسیله‌ی آن مسایل پیچیده را حل می‌کنند و اعمال خارق‌العاده‌ای انجام می‌دهند و در مجموع، این افراد ویژگیهایی دارند که دیگران از آن بی‌بهره‌اند.

صاحبان این نظریه هیچ دلیلی از قرآن کریم و سنت صحیح پیامبر اکرم ﷺ ندارند، و چیزهایی را که آنان بدانها تکیه می‌کنند، در حقیقت، دلیل محسوب نمی‌شود. و هر نظریه‌ای که

چنین وضعیتی داشته باشد، از هیچ اعتباری برخوردار نیست. و برای رد آن، صرفاً این حدیث رسول مکرم اسلام ﷺ کفایت می‌نماید که فرمود: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». «هر کس، کاری انجام دهد که دستور ما بر آن نیست، آن کارش، مردود و باطل است».

قابل یادآوری است که این نظریه دروازه‌ی خرافات را بر امت باز کرده است تا جایی که ساحران و شعبده‌بازان از همین دروازه وارد شده‌اند. لذا شما بندگان شیطان را می‌بینید که مردم را با سحر و شعبده‌بازی فریب می‌دهند و گمان می‌کنند که می‌توانند انسان‌های دیگر را تسخیر کنند و در آنها تأثیر بگذارند. همچنین اینگونه وانمود می‌کنند که با دست یافتن به اسرار اسماء و صفات والای خداوند، به اخبار غیبی پی می‌برند.

متأسفانه چنین افرادی هنوز در جوامع اسلامی وجود دارند و تعدادی از انسانهای ساده لوح به آنها اعتماد دارند و از گمراهی‌شان پیروی می‌کنند. واجب است که علما و طلاب علوم دینی مردم را از چنین انسانهایی برحذر دارند.

مطلب دوم: درخواست تشبیه به صفات خداوند متعال

برخی از پژوهشگران معتقدند که از جمله فواید شناخت صفات خداوند، تشبیه یا تخلق به اخلاق خداوند است. ما باید بدانیم که این عبارت از این مقوله‌ی فیلسوفان گرفته شده است که می‌گویند: فلسفه تشبیه به خداوند به اندازه‌ی توان است.

همینجا باید بگویم که این طرز تفکر به دلایل زیر نمی‌تواند درست باشد:

اول: جایز نیست که ما عبارت «اخلاق الله» را بر صفات الله اطلاق نماییم؛ چرا که اخلاق از

آن انسان است؛ اما آنچه که مربوط به خداوند است، همان صفات است.

دوم: فیلسوفان تناقض گویی می‌کنند؛ از یک طرف، روش فکری آنها صفات خداوند را نفی

می‌کند و از طرفی دیگر، انسان را به تشبیه به اخلاق خداوند فرا می‌خوانند!!

سوم: اگر فرض نماییم که گویندگان مقوله‌ی فوق، صفات خداوند متعال را قبول داشته باشند،

باز هم نصوص دینی ما را از اطلاق برخی از صفات بر انسانها منع نموده‌اند؛ چنانکه خداوند ما را از اتصاف به صفت کبر و عظمت نهی فرموده است؛ چرا که تنها خداوند است که متکبر و عظیم می‌باشد.

صحیح این است که بگوییم: لازم است ما خود را با اخلاقی آراسته نماییم که خداوند ما را بدان

دستور داده، و از اخلاقی که ما را از آن منع نموده، دوری جوئیم؛ خداوند به ما دستور داده است تا

خود را به صفت رحمت، صداقت و علم که خداوند نیز متصف به این صفات است، بیاراییم. از طرفی دیگر، ما را از متصف شدن به تکبر و عظمت که از صفات خودش هستند، منع نموده است. همچنین ما را از متصف شدن به صفاتی مانند دروغ، غیبت و سخن چینی که خودش هم متصف به آنها نیست، منع نموده است.

فصل اول

نام‌های مبارک خداوند

مبحث اول: تحقیق درباره‌ی تعداد نام‌های خداوند

گروهی از علما معتقدند که نام‌های خداوند منحصر به نود و نه اسم‌اند و بیشتر از این نیستند و در این راستا از حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استدلال می‌نمایند که بر همین عدد تصریح نموده است. ابن حزم می‌گوید: «خداوند دارای نود و نه نام است که معروف به اسماء الله الحسنی هستند و هر کس از طرف خودش، چیزی به آنها اضافه کند، در این باره دچار انحراف شده است. و آنها همان اسم‌هایی هستند که در قرآن و سنت ذکر شده‌اند»^۱.

ایشان با سند خودش این حدیث را آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. یعنی یکی کمتر از صد. هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می‌رود». در روایت همام که یکی از راویان این حدیث است علاوه بر آن، آمده است که: «خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

سپس ابن حزم می‌گوید: «به صحت رسیده است که خداوند دارای نود و نه اسم می‌باشد؛ لذا برای هیچکس جایز نیست که برای خداوند نام دیگری را جایز بدانند، چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد یعنی یکی کمتر از صد»^۲.

اما جمهور علما منحصر دانستن نام‌های خداوند را در این تعداد نمی‌پسندند. و آنچه که آنها را به این سمت سوق داده است، وجود نصوصی است که دال بر این است که تعداد آنها بیشتر از این می‌باشد.

۱- المحلی (۳۰/۱) ابن حزم.

۲- مرجع سابق.

ابن حجر عسقلانی رحمته می‌گوید: «جمهور علما معتقدند که نامهای خداوند در این تعداد منحصر نمی‌شود؛ بلکه بیشتر از این است و امام نووی نقل کرده است که علما بر این رأی، اتفاق نظر دارند.... و این دیدگاه را روایت ابن مسعود از رسول الله صلی الله علیه و آله که امام احمد آن را روایت کرده و ابن حبان آن را صحیح دانسته، تأیید می‌نماید:

«أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ اسْتَأْذَنْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قَلْبِي، وَنُورَ صَدْرِي، وَجَلَاءَ حُزْنِي، وَذَهَابَ هَمِّي». «الهی! من بوسیله‌ی هر اسمی که خود را بدان نام نهاده‌ای، یا در کتابت نازل نموده‌ای، یا به یکی از مخلوقاتت تعلیم داده‌ای، یا ترجیح داده‌ای که نزد تو در علم غیب بماند، از تو مسألت می‌نمایم که قرآن را بهار دلم، نور سینه‌ام و برطرف کننده‌ی غم و اندوه من بگردانی».

و نزد مالک از کعب الاحبار در دعا آمده است که: «أَسْأَلُكَ بِاسْمَائِكَ الْحَسَنِي مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ». «خدایا! تو را با نام‌های زیباییت فرا می‌خوانم، اعم از نامهایی که می‌دانم و یا نمی‌دانم». و طبری شبیه این دعا را از قتاده روایت نموده است^۱. همچنین در حدیث آمده است که: «لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ» «خدایا! ستایش‌های تو قابل شمارش نیست و از عهده‌ی من خارج است. بدون تردید تو آنچنانی که خود فرموده‌ای».

و در حدیث شفاعت آمده است که: «فِيْفَتْحِ عَلِيٍّ مِنْ مُحَمَّدٍ بِمَا لَا أَحْسَنَهُ الْآنَ». «دروازه‌های حمد و ثنای الهی برایم گشوده می‌شود که هم اینک آنها را خوب نمی‌دانم». چنانکه ملاحظه می‌نمایید حدیث ابن مسعود نامهای خداوند را به سه دسته تقسیم نموده است: **دسته‌ی اول:** نامهایی هستند که خداوند در کتابش نازل نموده است؛ لذا هر که از قرآن آگاهی داشته باشد و آیات آن را مورد بررسی قرار دهد، می‌تواند آن نامها را استخراج نماید.

دسته‌ی دوم: نامهایی هستند که خداوند به برخی از بندگانش تعلیم داده است؛ مثل اینکه به برخی از فرشتگان یا همه‌ی فرشتگان - بدون انسانها - یا به بعضی از اولیا آموزش داده است.

دسته‌ی سوم: نامهایی هستند که تنها خودش می‌داند و هیچ پیامبر و فرشته و یا انسانی از آن اطلاع ندارد.

و اینگونه معلوم می‌شود که تعداد نام‌های خداوند بیشتر از نود و نه اسم می‌باشد. چرا که برخی از نام‌ها را فقط خود خداوند می‌داند و برخی را صرفاً به بعضی از مخلوقاتش آموزش داده و در کتابش نازل نفرموده است. پس انسان نمی‌تواند تمام نام‌های خداوند را برشمارد.

به همین سبب، علما می‌گویند: هدف پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حدیث: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» منحصر نمودن اسم‌های خداوند نبوده است؛ بلکه هدفش این بوده که هر کس این اسم‌ها را حفظ کند، وارد بهشت می‌شود.^۱

ابن قیم رحمته می‌گوید: «نام‌های مبارک خداوند منحصر نمی‌شوند و با عدد تعیین نمی‌گردند؛ زیرا خداوند اسماء و صفاتی دارد که بجز خودش هیچ کس دیگری حتی فرشتگان مقرب و انبیا نیز از آنها آگاهی ندارند».^۲

شیخ الاسلام ابن تیمیمه می‌گوید: «مقید بودن نام‌های خداوند با عدد، شامل اسماء موصوفه می‌شود و اسماء موصوفه تعداد مشخصی است.

پس جمله‌ی «مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» صفت «تِسْعَةً وَتِسْعِينَ» یعنی نود و نه است و یک جمله‌ی جدید و مبتدا نمی‌باشد. و مفهومش این است که خداوند نود و نه اسم دارد که هر کس آنها را حفظ کند، وارد بهشت می‌شود. و این جمله مانند این است که کسی می‌گوید: من صد برده دارم که آنها را برای آزادی آماده نموده‌ام یا اینکه صد درهم دارم که آنها را برای صدقه آماده نموده‌ام. در تمام این جمله‌ها، همان عددی ذکر شده که موصوف به این صفت هست نه اینکه او تنها همین تعداد را دارد؛ چرا که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نفرموده که: اسم‌های خداوند متعال نود و نه اسم هستند».^۳

ابن قیم می‌گوید: «فرموده‌ی پیامبر که: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» یک جمله است و «مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» صفت آن است نه خبری مستقل. و معنای آن چنین است که: خداوند نام‌هایی دارد که هر کس آنها را حفظ کند، وارد بهشت خواهد شد. و این جمله، منافاتی ندارد با اینکه خداوند نام‌های دیگری هم داشته باشد. مثل اینکه شما می‌گویید: فلانی صد برده دارد که آنها را برای جهاد آماده کرده است. این جمله، منافاتی ندارد با اینکه آن فرد برده‌های دیگری داشته باشد و آنها را برای کارهای دیگر آماده کرده باشد. و در این

۱- فتح الباری (۲۲۰/۱۱).

۲- بدائع الفوائد (۶۶/۱).

۳- مجموعه فتاوی ابن تیمیمه (۳۸۱/۶).

مطلب، هیچ اختلافی میان علما وجود ندارد»^۱.

اگر کسی بگوید: در صورتی که خداوند نامهای زیادی دارد و منحصر به این عدد نیستند، پس چرا بر شمردن و حفظ کردن در نود و نه اسم منحصر شده است؟

ما می‌گوییم: دانشمندانی که قایل به بیشتر از نود و نه هستند، در این باره دو قول دارند:

اول: نامهایی که حفظ آنها باعث ورود به بهشت می‌شود، نام‌هایی معین و مشخص و پراکنده در میان نامهای فراوان خداوند می‌باشند. و از آنجایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله این نامها را مشخص نموده و در این زمینه هیچ حدیثی از او به صحت نرسیده است، پس انسان زمانی مشمول این ثواب بزرگ می‌گردد که تمام نام‌هایی را که در قرآن و سنت وارد شده‌اند، حفظ نماید تا مطمئن شود که نود و نه اسمی را که باعث ورود به بهشت می‌شوند، حفظ نموده است.

ابن العربی می‌گوید: «نود و نه اسم در میان کل اسمها پنهان شده‌اند تا اینکه ما خداوند را با تمام نامهایش بخوانیم و اینگونه در میان آنها به آن نود و نه اسمی که وعده‌ی بهشت در آنها است، دست پیدا کنیم»^۲.

ابن العربی معتقد است که نود و نه اسم خداوند که حفظ آنها بهشت را به ارمغان می‌آورد، در قرآن و سنت وجود دارند؛ ولی مشخص نشده‌اند، همانگونه که ساعت اجابت در روز جمعه، شب قدر در رمضان و گناهان کبیره از میان سایر گناهان مشخص نشده‌اند تا اینکه فرد در تمام اوقات جمعه و تمام شبهای رمضان مشغول عبادت شود و از تمام گناهان دوری کند. همچنین نود و نه اسم خداوند بطور دقیق مشخص نشده‌اند تا ما خداوند را با تمام اسمهایش بخوانیم و اینگونه به آن نود و نه اسم دست یابیم.

امام فخر رازی نیز چنین دیدگاهی دارد؛ ابن حجر عسقلانی از ایشان روایت کرده که: «منظور از عدم تفسیر آنها، این است که فرد همیشه خداوند را با تمام اسمهایش بخواند به امید اینکه به آن نامهای مخصوص دست یابد - و وارد بهشت گردد - همانگونه که لحظه‌ی اجابت در روز جمعه، شب قدر و نماز وسطی، تعیین نشده‌اند».

لذا ابن العربی در کتاب با ارزش خود «احکام القرآن» صد و چهل و شش اسم برای خداوند برمی‌شمارد و می‌گوید: سی نام باقی مانده است که آنها را در کتاب «الأمم الأقصی» آورده‌ام^۳.

۱- بدائع الفوائد (۱/۱۶۷).

۲- احکام القرآن (۲/۷۹۴).

۳- احکام القرآن (۲/۸۰۵).

ابن حجر می‌گوید: «قاضی ابوبکر بن عدی از بعضیها روایت کرده که خداوند هزار اسم دارد. ابن العربی می‌گوید: این، تعداد کمی از آنها است»^۱.

دوم: منظور از عدد مذکور همان حفظ نود و نه اسم از میان سایر اسمهای خداوند متعال است. پس هر کس این تعداد از اسمهایش را حفظ کند، مستحق این پاداش خواهد شد. و آنها هم نود و نه اسم‌اند که معین و مشخص نشده‌اند.

شیخ الاسلام در تبیین این دو دیدگاه می‌گوید: کسانی که اسمهای خداوند را جمع‌آوری نموده‌اند و همچنین دیگران بر این اعتقادند که اسمهایی که هرکس آنها را حفظ کند وارد بهشت می‌شود، معین و مشخصی نیستند؛ بلکه هر کس که نود و نه اسم را از اسمهای خداوند حفظ کند، وارد بهشت خواهد شد. و آن دو اسمی که دارای یک معنا هستند، یکی از آنها می‌تواند جانشین دیگری شود؛ مانند أحد و واحد، و معطی و مغنی»^۲.

البته آنچه را که ابن تمیمه در آخر ذکر کرده، خود توجیه سومی برای این موضوع است.

مبحث دوم: تعیین نامهای مبارک خداوند

پیامبر اسلام ﷺ با وعده‌ی بهشت، مؤمنان را تشویق نموده است تا نامهای خداوند را حفظ کنند و برشمارند به این امید که وارد بهشت گردند.

نام‌های خداوند در روایت ترمذی:

در تعیین این نام‌ها حدیثی وارد شده است که ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند؛ در سنن ترمذی از ابوهریره روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ». «خداوند نود و نه نام دارد که هر

کس آنها را حفظ نماید، وارد بهشت خواهد شد».

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، الْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهِيمُنُ، الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، الْخَالِقُ، الْبَارِئُ، الْمُصَوِّرُ، الْغَفَّارُ، الْقَهَّارُ، الْوَهَّابُ، الرَّزَّاقُ، الْفَتَّاحُ، الْعَلِيمُ، الْقَابِضُ، الْبَاسِطُ، الْحَافِضُ، الرَّافِعُ، الْمُعِزُّ، الْمُنْذِلُ، السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ، الْحَكَمُ، الْعَدْلُ، اللَّطِيفُ، الْخَبِيرُ، الْحَلِيمُ، الْعَظِيمُ، الْغَفُورُ، الشَّكُورُ، الْعَلِيُّ،

۱- فتح الباری (۲۲۰/۱۱).

۲- مجموعه فتاوی ابن تمیمه (۳۸۰/۶).

الْكَبِيرُ، الْحَفِيظُ، الْمُقِيْتُ، الْحَسِيبُ، الْجَلِيلُ، الْكَرِيمُ، الرَّقِيبُ، الْمُجِيبُ، الْوَاسِعُ، الْحَكِيمُ، الْوَدُودُ، الْمَجِيدُ، الْبَاعِثُ، الشَّهِيدُ، الْحَقُّ، الْوَكِيلُ، الْقَوِيُّ، الْمَتِينُ، الْوَلِيُّ، الْحَمِيدُ، الْمُحْصِي، الْمُبْدِي، الْمُعِيدُ، الْمُحْيِي، الْمُمِيتُ، النَّحْيُ، الْقَيُّومُ، الْوَاحِدُ، الْمَاجِدُ، الْوَاحِدُ، الصَّمَدُ، الْقَادِرُ، الْمُقْتَدِرُ، الْمُقَدِّمُ، الْمُوَخَّرُ، الْأَوَّلُ، الْآخِرُ، الظَّاهِرُ، الْبَاطِنُ، الْوَالِي، الْمُتَعَالَى، الْبَرُّ، التَّوَّابُ، الْمُنتَقِمُ، الْعَفْوُ، الرَّءُوفُ، مَالِكُ الْمَلِكِ، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، الْمُقْسِطُ، الْجَامِعُ، الْعَنِّي، الْمُغْنِي، الْمَانِعُ، الضَّارُّ، النَّافِعُ، الثَّوْرُ، الْهَادِي، الْبَدِيعُ، الْبَاقِي، الْوَارِثُ، الرَّشِيدُ الصَّبُورُ»^۱.

میزان صحت احادیث وارده در مورد اسماء خداوند

اگر احادیثی که نامهای خداوند را به صراحت بیان می‌کنند، صحیح می‌بودند، کسانی که می‌خواستند آنها را حفظ کنند، بی‌نیاز می‌شدند. اما ناقدان و حافظان حدیث این احادیث را ضعیف دانسته و آنها را از نظر سند و متن مورد نقد قرار داده‌اند.

بله، سند این احادیث به سبب ضعف روایانش، ضعیف می‌باشد. و متن آنها نیز اضطراب و اختلاف دارد.

امام ترمذی بعد از روایت حدیث فوق، می‌گوید: «این، حدیث غریبی است؛ افراد متعددی آنرا از صفوان بن صالح روایت نموده‌اند و ما آن را بجز از طریق صفوان بن صالح نمی‌شناسیم و او هم نزد اهل حدیث، ثقه است.

این حدیث با طرق مختلفی از ابوهریره روایت شده است. ما در هیچ یک از روایات صحیح الاسناد، به جز این حدیث ندیده‌ایم که نامها در آن ذکر شوند»^۲.

ابن حجر در تخریج خود می‌گوید: «این حدیث، دارای طرق گوناگونی است؛ ابن خزیمه، ابن حبان، ترمذی و حاکم آن را از طریق ولید از شعیب از ابوزناد از اعرج از ابوهریره روایت کرده‌اند و نامهای خداوند را ذکر نموده‌اند. همچنین آدم بن ابویاس این حدیث را با سندی دیگر از ابوهریره روایت کرده و نامهای خداوند را ذکر کرده است. و این حدیث، سند صحیحی ندارد».

۱- سنن ترمذی (۵۳۰/۵) شماره حدیث (۳۵۰۷).

۲- سنن ترمذی (۵۳۰/۵) شماره حدیث (۳۵۰۷).

ابن حجر می‌گوید: «همچنین این حدیث را ابن ماجه از طریق زهیر بن محمد از موسی بن عقبه از اعرج روایت نموده و اسمهای خداوند را ذکر کرده است. و این روایت در ترتیب ذکر نامها و اضافه و کم کردن آنها با روایت ترمذی اختلاف دارد.

در این روایت، اسم‌هایی مانند: البار، الراشد، البرهان، الشدید، الواقی، القائم، الحافظ، الفاطر، السامع، المعطی، الأبد، المنیر و التام اضافه بر اسمهای روایت ترمذی آمده‌اند.

و طریقی را که ترمذی بدان اشاره نموده است، حاکم در المستدرک از طریق عبدالعزیز بن حسین از ایوب از هشام بن حسان از محمد بن سیرین از ابوهریره روایت کرده است که در آن نیز کم و زیاد شدن نامها نسبت به روایت ترمذی مشاهده می‌شود.

وی می‌گوید: حدیثی که از ایوب و هشام به صحت رسیده است، بدون ذکر نامها است.

حاکم می‌گوید: عبدالعزیز فردی ثقه است. من می‌گویم: بلکه محدثین بر ضعف او اتفاق نظر دارند. امام بخاری، مسلم و ابن معین او را واهی (بسیار ضعیف) دانسته‌اند. بیهقی می‌گوید: نزد اهل حدیث ضعیف است. بیهقی اضافه می‌کند که: احتمال دارد که ذکر اسمهای خداوند از طرف بعضی از راویان باشد. به همین سبب، امام بخاری و مسلم از آوردن حدیث ولید در صحیحین خودداری نموده‌اند.

قاضی ابوبکر بن العربی می‌گوید: نمی‌دانم که آیا ذکر این نامها در حدیث وجود دارد یا سخن خود راویان است؟!.

ابن حجر می‌گوید: دلیل بر ضعف آن، اختلاف در آن است با اینکه حدیث ولید از لحاظ سند ارجح‌ترین آنها است.

ابو محمد بن حزم می‌گوید: احادیث مضطربی نامهای خداوند را برشمرده‌اند که هیچ یک از آنها صحیح نیستند.

ابن عطیه می‌گوید: حدیث ترمذی، حدیثی متواتر نیست و ذکر برخی از اسمهایی که در این حدیث وارد شده‌اند شاذ است. همچنین در دعای نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا حنان و یا منان آمده است اما در حدیث ترمذی هیچ یک از این دو نام ذکر نشده است^۱.

حافظ ابن حجر در «فتح الباری» بیشتر به تخریح این حدیث پرداخته است. وی طرق مختلف آن را در کتابهای حدیث بیان نموده و ضعفش را آشکار ساخته است. سپس می‌گوید: «مشکل این

حدیث نزد امام بخاری و مسلم تنها متفرد بودن ولید در روایت این حدیث نیست؛ بلکه در این حدیث، اختلاف، اضطراب، و تدلیس نیز وجود دارد و احتمال ادراج نیز منتفی نیست»^۱. یکی از کسانی که به طور قطع، احادیثی را که نود و نه اسم را ذکر کرده‌اند، ضعیف دانسته، امام ابن تمیمه است؛ او می‌گوید: «حدیث صحیحی از رسول الله ﷺ در تعیین نود و نه اسم روایت نشده است»^۲.

همچنین وی مانند سایر حافظان حدیث این نظریه را ترجیح داده که نامها را در روایت ترمذی یکی از راویان حدیث بنام ولید بن مسلم از شیوخش نقل نموده است^۳. از جمله دلایل دیگر بر عدم صحت این حدیث، این است که: تعدادی از نامهایی که در قرآن و سنت آمده‌اند مانند رب، خلاق، قدیر و قریب در این حدیث نیامده‌اند. همچنین در این حدیث نامهایی مانند صبور، محصی، رشید و باقی ذکر شده که هیچ نصی دال بر آنها در کتاب و سنت وجود ندارد.

سبب اختلاف در تعیین نام‌های مبارک خداوند

از آنجایی که نصوصی که نامهای خداوند را برشمرده‌اند، صحیح نیستند، دانشمندان اسلامی برای شناختن و معرفی آنها بسیار تلاش نموده‌اند. و بعضی در تعیین آنها راه افراط را در پیش گرفته و بیشتر از یک صد و پنجاه نام برای خداوند برشمرده‌اند. در مقابل، برخی دیگر راه تفریط را پیموده‌اند. در نتیجه، نتوانسته‌اند آنها را به نود و نه اسم برسانند.

ابن حزم آنها را برشمرده و به هشتاد و یک اسم رسانده است؛ زیرا او مدعی است که تنها نام‌هایی را آورده که در قرآن کریم به صیغه‌ی اسم آمده است. اما در حقیقت، اینگونه نیست؛ زیرا وی برای این کار وارد عرصه‌ی حدیث نیز شده است^۴.

ابن العربی در کتاب «احکام القرآن» یک صد و چهل و شش اسم برشمرده و در کتاب دیگرش «الأمم الأقصی» یک صد و هفتاد و شش اسم ذکر نموده است^۵.

۱- فتح الباری (۲۱۵/۱۱).

۲- مجموعه فتاوی ابن تمیمه (۴۸۲/۲۲).

۳- مرجع سابق.

۴- سبلا لاسلام: (۱۴۳/۴)

۵- احکام القرآن: (۸۰۵/۲)

ابن وزیر هم آنها را به یک صد و هفتاد و سه اسم رسانده است ولی در شمارش آنها را یک صد و پنجاه و هفت اسم می‌داند.^۱

ابن حجر می‌گوید: ابن عربی از بعضیها نقل کرده که خداوند دارای هزار اسم است. ابن عربی بعد از این نقل قول، می‌گوید: اینها بسیار اندک‌اند.

ابن حجر از فخر رازی روایت می‌کند که ایشان از برخی نقل کرده‌اند که خداوند دارای چهار هزار اسم است. گفتنی است که طبق گفته‌ی ابن حجر، اینها ادعاهایی است که نیاز به دلیل دارد.^۲

تا آنجا که من اطلاع دارم، تمام آنچه را که دانشمندان علوم دینی جزو نام‌های خداوند به حساب آورده‌اند، دویست و نود اسم می‌باشد و ما آنها را جهت آگاهی شما متذکر می‌شویم:

الله، الآخذ، الإله، الأول، الآخر، الأكرم، الأعلى، الأكبر، الأعظم، الأعز، الأعلم، الأحکم، الأقوی، الأقرب، الأبد، الأمد، الأحد، أرحم الراحمین، أحکم الحاکمین، أسرع الحاسبین، أحسن الخالقین، أهل التقوی، أهل المغفرة.

البارئ، البديع، البر، الباطن، الباسط، الباعث، الباقي، البرهان، البالغ امره البالي، البصير، البادي.

التواب، الثابت، الجبار، الجام، الجليل، الجاعل، الجواد، الجميل، الحليم، الحكيم، الحي، الحسيب، الحميد، الحق، الحكم، الحافظ، الحفي، الحاسب، الحنان، الحاكم.

الخالق، الخلاق، الخبير، الخافض، خير الماكين، خير الرازقين، خير الناصرين، خير الفاصلين، خير الوارثين، خير المنزلين، خير الراحمين، خير الحافظين، خير الغافرين، خير وأبقي.

الدائم، الدهر، الداعي، الدافع، الديان، الدارئ.

ذوالجلال و الإكرام، ذوالطول، ذوالقوة، ذوالفضل، ذوالرحمة، ذوالعرش، ذوالعقاب، ذوالمعارج، ذوالجبروت، ذوالملكوت، ذوالكبرياء، ذوالعظمة.

۱- سبل السلام: (۱۴۳/۴)

۲- فتح الباری: (۲۲۰/۱۱)

الرحمن، الرحيم، الرزاق، القريب، الرؤوف، الرب، الرافع، الرشيد، الرضا، الراشد، رابع
الثلاثة، الرفيق، الرفيع، رفيع الدرجات، الزارع، السلام.

السميع، السابق، سريع العقاب، سريع الحساب، السالم، السخط، السيّد، السبّوح،
سادس الخمسة، الشكور، الشاكر.

الشهيد، الشفيح، الشافي، شديد العقاب، شديد المحال، شىء.

الصمد، الصبور، الصادق، الضار.

الطيب، الطيب، الطاهر، الظاهر، العزيز.

العالم، العليم، العلام، العليّ، العظيم، العدل، العادل، العفو، عدو الكافرين، عين،
الغفور، الغفار، الغالب، الغني، الغيور.

الفاطر، فالق الحبّ و النوى، فالق الإصباح، الفعّال لما يريد، الفاعل، الفاتن، الفرد،
الفتاح، الفتاح.

القائم، القيّم، القيّام، القهار، القاهر، القدّوس، القريب، القيوم، القادر، القدير، قابل
التوب، القاضي، القوي، القديم، القاسم، القاصم، القابض.

الكبير، المستغات، الكريم، الكفيل، الكافي، الكائن، الكاتب، كاشف الضر، كثير العفو،
اللطيف.

المالك، المليك، المستعاذ، الملك، المؤمن، المعاذ، المهيمن، المتكبر، المصوّر،
المستجار، المحيط، المولى، المجيب، المقيت، المجيد، الماحي، المبين، المتين،
المقتدر، المستعان، المحيي، المثبت، المتعالي، المقدر، المستمع، المعطي، المؤيّد،
المغيث، المنيب، المدبر، المنعم، المتفضل، المدافع، المنير، المنان، الموئل،
الماهد، المسعر، المجيد، المحسن، المحسان، المتكلم، المملي، المبقي، المزكّي،
الموجد، المبدع، الموجود، المعزّ، المذل، الموفق، المحصي، المبدي، المعيد،
الماجد، المقدم، المصرّف، المؤخر، المقسط، المغني، المانع، المكرم، الممكن،

المبرم، المنذر، المرسل، الموسع، المشي، المخشي، المرید، المحب، المبغض،
المبتلي، المبلي، المرهوب، الممتحن، المثيب، المستجيب، المنتقم، المطعم، الملجأ،
المسقي، المذكور، المعبود، متم نوره، مقلّب القلوب، المنجا، مخزي الكافرين، مخرج
الحي من الميت و مخرج الميت من الحي، المنجي.

الناصر، النصير، النور، النفس، الهادي.

الوهاب، الواسع، الوكيل، الودود، الوارث، الولي، الواحد، الواجد، الوالي، الوفي،

الواقى، الوتر.

مبحث سوم: قواعد و قوانینی که در پرتو آنها نام‌های خداوند تعیین می‌گردند

در برابر نام‌های فراوانی که علما برای خداوند متعال ذکر کرده‌اند، لازم است که پژوهشگران، اصول
و قواعدی وضع نمایند تا در پرتو آنها نام‌های خداوند از سایر نام‌ها جدا گردد.

اما بنده در میان علما کسی را نیافتم که به این امر مهم پرداخته باشد؛ لذا تلاش نمودم تا این
اصول و ضوابط را شناسایی و پایه‌گذاری کنم تا مرجعی برای تعیین و جدا ساختن نام‌های خداوند
از سایر نام‌ها قرار گیرد.

لذا ما در این مبحث، برای بیان این قواعد و قوانین، سیزده مطلب را مرتب نموده و توضیح داده‌ایم:

مطلب اول: اکتفا کردن به نام‌هایی که در قرآن و سنت وارد شده‌اند

هر پژوهشگر باریک بین می‌تواند در میان نام‌هایی که ما در صفحات گذشته برشمردیم، اسم-
هایی را پیدا کند که در قرآن و سنت وارد نشده‌اند؛ مثلاً نام‌های الأبد، الأمد، البرهان، البالی،
البار، الثابت، الدائم، الرشید، السالم، الشفیع، القديم، الكائن، المنیر، البادی والمذكور
در قرآن و سنت وارد نشده‌اند.

شاید کسانی بگویند: نام‌هایی از قبیل البرهان، الباری و الرشید در سنت وارد شده‌اند. در پاسخ
آنها باید گفت: نصوصی که این نام‌ها در آنها ذکر شده‌اند، مثل حدیث ترمذی و حدیث ابن ماجه،
صحیح نیستند.

ما در برشمردن نامهای خداوند صرفاً بر قرآن و سنت اکتفا می‌نماییم و از چهارچوب آنها بیرون نمی‌رویم؛ زیرا نامهای خداوند توقیفی هستند. لذا نباید نامی را بر خداوند اطلاق نماییم که او خودش چنین نامی را بر خود ننهاده و پیامبر هم از جانب خداوند آن نام را ذکر نکرده است. از آنجایی که ما در این باب قائل به تخطی از قرآن و سنت نیستیم، با کسانی که در این باره تنها بر قرآن اکتفا می‌کنند موافق نیستیم؛ زیرا آنچه را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده، همانند قرآن حق است. پس سخن کسانی که در این باب تنها به نصوص قرآن اکتفا می‌کنند، حجت نیست. چون نامهایی مانند الحنان، المنان، السبوح، الشافی والمحسن در قرآن ذکر نشده‌اند؛ بلکه صرفاً در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده‌اند.

در بحث سنت نیز صرفاً به احادیثی استدلال می‌نماییم که به صحت رسیده باشند و از استدلال به احادیث ضعیف و ساختگی پرهیز می‌کنیم. چرا که اسم‌هایی مانند الأبد، الرشید و الصبور در احادیث ضعیف وارد شده‌اند؛ لذا نمی‌توانند جزو نام‌های خداوند متعال قرار گیرند.

مطلب دوم: همه‌ی اخبار نصوص جزو اسم‌های خداوند نیستند

ما باید بدانیم که اخبار دارای دامنه‌ی گسترده‌ای هستند حال آنکه اسماء از چنین دامنه‌ی گسترده‌ای برخوردار نیستند. خداوند در مورد خودش خبر داده که: کثیر العفو، قابل التوب، فالحب والنوی، فالحق الإصباح، محب المؤمنین، مبغض الکافرین، فعال لما یرید، عدو الکافرین، منعم، متفضل، مکرم، مقلب القلوب و غیره است. و برخی از علما اینها را نیز جزو اسم‌های خداوند به شمار آورده‌اند.

گفتنی است که علما دامنه‌ی اخبار را گسترش داده‌اند؛ به همین خاطر، اسم موجود، شیء و ثابت را که از باب اخبارند بر خداوند اطلاق نموده‌اند با اینکه در قرآن و سنت هم نیامده‌اند. ابن قیم می‌گوید: «آنچه که در دایره‌ی خبر دادن از خداوند متعال قرار می‌گیرد، گسترده‌تر از دایره‌ی اسماء و صفات خداوند است. بعنوان نمونه، بوسیله‌ی کلماتی مانند شیء، موجود و قائم بنفسه می‌توانیم از خداوند خبر دهیم؛ اما اینها در دایره‌ی اسماء و صفات خداوند قرار نمی‌گیرند»^۱. ما باید دقت داشته باشیم که بسیاری از آنچه را که در قرآن و سنت آمده‌اند و یا نیامده‌اند ولی

علما آنها را جزو نام‌های خداوند شمرده‌اند، در باب خبر دادن از خداوند می‌گنجند و جزو اسم‌های خداوند بحساب نمی‌آیند. اینجا نکته‌ی مهمی وجود دارد که شیخ الاسلام ابن تیمیه به آن پی برده و متذکر شده که جایز نیست از خداوند با نامی بد خبر داد؛ وی می‌گوید: «میان فرا خواندن خداوند و خبر دادن از وی تفاوت زیادی وجود دارد؛ زیرا خداوند تنها با نام‌های زیبایش فرا خوانده می‌شود؛ اما خبر دادن از او هرگز با نامی بد نمی‌تواند صورت گیرد. ولی گاهاً می‌توانیم با نامی زیبا و یا نامی غیر بد - هر چند به زیبا بودن آن حکم نشده باشد - مانند شیء، ذات و موجد از او خبر دهیم»^۱.

مطلب سوم: جایز نیست از صفات و افعال خداوند نام‌هایی برای او بسازیم

این قاعده جزو معنای توقیفی بودن نام‌های خداوند متعال است؛ پس جایز نیست از افعال خداوند که در قرآن و سنت وارد شده‌اند، نام‌هایی برای خداوند بسازیم. لذا نمی‌توان اسم‌هایی مانند الجائی (آینده)، المطعم (روزی دهنده)، المسقی (آب دهنده)، الکاتب (نویسنده)، القاضی (قضاوت کننده)، المؤید (تأیید کننده)، المبتلی (امتحان کننده) و مانند اینها از آیات زیر استنباط کرد و ساخت:

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ [الفجر: ۲۲]. «و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف صف

حاضر آیند». ﴿وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ﴾ [الشعراء: ۷۹]. «آن کسی است که او مرا

می‌خورد و می‌نوشاند». ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ [الانعام: ۵۴]. «خداوند شما - از

روی لطف - بر خودش رحمت را نوشته و واجب نموده است». ﴿وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ﴾ [غافر:

۲۰]. «خداوند به حق و عدل داوری و قضاوت می‌کند». ﴿هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ﴾ [الأنفال: ۶۲].

«او همان کسی است که تو را با تأیید خودش، تقویت و پشتیبانی کرد». ﴿وَنَبَلُوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَالْخَيْرِ

فِتْنَةً﴾ [الانبیاء: ۳۵]. «ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها - در زندگی دنیا - کاملاً می‌آزمائیم».

علاوه بر موارد فوق، از اسم‌های دیگری که تحت این قاعده می‌گنجند و به عنوان اسم بر خداوند

اطلاق نمی‌شوند می‌توان الباعث، الباقي، القاضی، الصبور، العدل، العادل، الفاتح و القيام را نام برد.

ابن قیم می‌گوید: «لازمه‌ی خبر دادن از خداوند با یک فعل مقید، این نیست که از آن فعل، برای

خداوند، اسمی مطلق ساخته شود؛ آنگونه که برخی از متأخرین دچار این اشتباه شده‌اند و

«المضلل»، «الفاتن» و «الماکر» را جزو نام‌های خداوند به حساب آورده‌اند؛ زیرا این نامها را

نمی‌توان به عنوان اسم بر خداوند اطلاق نمود؛ بلکه اینها افعال مخصوص خداوند هستند و به عنوان نام مطلق خداوند محسوب نمی‌شوند»^۱.

البته ابن عربی با این روش و قاعده مخالفت ورزیده و معتقد است که اسم‌های مشتق و گرفته شده از افعال خداوند می‌توانند نام خداوند بحساب آیند. وی همچنین مدعی شده است که صحابه و علما نامهای مشتق از افعال خداوند را نام قرار داده‌اند؛ اما دلیلی بر صحت ادعای خویش نیاورده است.

مطلب چهارم: جایز نیست خداوند را با نامهای ناپسند و یا مشعر به ذم نام نهاد

جایز نیست که بر خداوند نامهای مذمومی مانند عاجز، خائن و فقیر اطلاق نماییم. همچنین جایز نیست او را با صفاتی که مشعر به ذم هستند از قبیل مخادع (نیرنگ باز)، ماکر (حیله باز)، فاتن (افسونگر)، سخط (خشمناک) و منتقم (کینه توز) توصیف نمود. همچنین اطلاق نامهایی بر خداوند که قابلیت کمال و نقص در آنها وجود دارد از قبیل زارع (کشاورز)، ماهد (فراهم کننده)، آتی (آمدنی)، مرید (طرفدار)، متکلم (سخنگو)، فاعل (انجام دهنده)، فعال (بسیار انجام دهنده)، مبرم (محکم کننده) و مانند اینها جایز نیست.

ابن حجر می‌گوید: «دانشمندان دینی اتفاق نظر دارند که اطلاق اسم یا صفتی که موهوم نقص باشد، بر خداوند جایز نیست. لذا اطلاق اسمهایی از قبیل زارع، ماهد و فالتق بر خداوند جایز نیست هر چند در قرآن آمده است که: فنعم الماهدون و نحن الزارعون»^۲.

ما در مبحث اصل دوم از اصول مذهب اهل سنت و جماعت، بیشتر از این به شرح و بسط این موضوع خواهیم پرداخت.

مطلب پنجم: جایز نیست که تعداد نامهای خداوند را از نود و نه نام کمتر کرد

علت آن هم این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلام داشته است که خداوند دارای نود و نه نام است و هر کس آنها را حفظ نماید، وارد بهشت می‌شود. همچنین خداوند به ما خبر داده است که او دارای نامهایی است و ما باید او را با آن نامها فرا خوانیم. پس اگر این نامها در قرآن و سنت وجود نداشته و شناخت آنها غیر ممکن باشد، چگونه ما می‌توانیم خداوند را با آن نامها بخوانیم و یا آنها را حفظ نماییم؟

۱- بدائع الفوائد (۱/۱۶۲).

۲- فتح الباری (۱۱/۲۲۳). و نگا: سبل السلام (۴/۱۴۳).

همچنین اگر کسی مدعی شود که تعداد اسم‌های خداوند کمتر از نود و نه اسم است، نتیجه‌اش تکذیب اخبار صحیح و ثابت خدا و پیامبر می‌باشد.

و علت اینکه افرادی تعداد اسم‌های خداوند متعال را کمتر از نود و نه اسم ذکر کرده‌اند، ضعف آگاهی و ضعف بررسی نصوص قرآن و سنت می‌باشد.

مطلب ششم: هر اسمی که نتوانیم خداوند را بدان فرا خوانیم، جزو اسم‌های خداوند متعال شمرده نمی‌شود

ما می‌توانیم خداوند را با نام‌هایی که برای خودش نهاده است، بخوانیم و صدا بزنیم؛ زیرا خداوند متعال به ما دستور داده است تا او را با نام‌هایش بخوانیم. پس اگر اسمی وجود داشته باشد که نتوانیم خداوند متعال را با آن اسم بخوانیم و صدا بزنیم، جایز نیست که آن اسم را جزو اسم‌های خداوند متعال بشماریم.

بنابراین جایز نیست که اسم‌های زیر را جزو اسم‌های خداوند به حساب آوریم: الدهر، الأبد، الأمد، البرهان، الداعي، الدارئ، الزارع، الرضا، السخط، الشئ، القاضي، المستمع، المملي، المتكلم، الماهد، الثابت، الجاعل، السريع، العين، الغيور، الكامن، الفاعل، الفعال، القاتل، الكائن، الكاتب، الكاشف، المبرم، المتمم نوره و النفس.

زیرا نمی‌توان گفت: یا دهر، یا آمد، یا برهان، یا داعی، یا دارئ و...

گفتنی است که نباید طالب علم گمان کند که خواندن و صدا زدن خداوند تنها با نام‌هایش صورت می‌گیرد و نمی‌توان با صفات و افعالش، او را فرا خواند. بلکه همانگونه که خداوند با نام‌هایش فرا خوانده می‌شود، با صفات و افعالش نیز صدا زده می‌شود. لذا می‌توان گفت: یا داهی الأرض «ای کسی که زمین را گسترانیده‌ای»، یا رافع السماء «ای کسی که آسمان را استوار گردانیده‌ای». یا منزل الغیث «ای نازل کننده‌ی باران»، یا منجی المؤمنین «ای نجاتبخش مؤمنان»، یا مهلك الظالمين «ای کسی که ظالمان را نابود می‌کنی»، یا مجير المظلومين «ای پناه مظلومان» و یا معلی شأن المجاهدين «ای کسی که منزلت مجاهدان را گرامی داشته‌ای» و...

البته جواز فرا خواندن خداوند با صفات و افعال والای وی، قاعده‌ای را که ما وضع نمودیم، لغو نمی‌نماید؛ چون قاعده‌ی ما این بود که: هر آنچه را نتوان بدان خداوند را فرا خواند، جزو اسمای وی نیست. و این بدان معنا نیست که نتوان خداوند را با صفات و افعالش فرا خواند.

از اینجا معلوم می‌شود که «زجاج» راه حق را نیموده، آنجا که می‌گوید: «هر آنچه را که شرع اجازه داده است که خداوند را بدان بخوانیم چه مشتق باشد چه غیر مشتق، جزو اسم‌های خداوند بشمار می‌آید. و هر آنچه را جایز است که به خداوند نسبت دهیم، قابل تأویل باشد یا نباشد جزو صفات خداوند بشمار می‌رود و اسم نیز بر آن اطلاق می‌گردد»^۱.

چرا که خداوند، فرا خواندنش را منحصر به نامهایش قرار نداده است؛ ولی هر اسمی که نتوان خداوند را بدان فرا خواند، جزو اسمهای وی بشمار نمی‌رود و فرق میان این دو بسیار واضح است. ابن‌العربی کسانی را که دعاهایی اختراع کرده‌اند و در آنها خداوند را با غیر نامهایش فرا می‌خوانند و او را با چیزهایی یاد می‌کنند که خداوند آنها را جزو افعال خود به حساب نیاورده است، به شدت مورد تاخت و تاز قرار داده است^۲. و این امر را گمراهی در نامهای خداوند به شمار آورده، کاری که خداوند راجع به آن هشدار داده و می‌فرماید:

﴿وَذَرُوا الَّذِينَ يُلِحُّونَ فِيَّ اسْمَيْهِ﴾ [الاعراف: ۱۸].

البته سخن ابن‌العربی دارای تناقضی آشکار است؛ چرا که خودش نامهایی را جزو اسم‌های خداوند به شمار آورده است که در قرآن و سنت نیامده‌اند.

مطلب هفتم: صفات افعال خداوند جزو نام‌هایش بحساب نمی‌آید

کلماتی مانند شدید العقاب، سریع العقاب، سریع الحساب، شدید المحال و رفیع الدرجات جزو اسم‌های خداوند شمرده نمی‌شود؛ زیرا شدید، سریع و رفیع جزو صفات افعال خداوند هستند و در معنا هیچ تفاوتی میان «إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَسَرِيعُ الْحِسَابِ، وَشَدِيدُ الْمَحَالِ وَسَرِيعُ الْحِسَابِ» و میان «إِنَّ عِقَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ وَعِقَابَهُ سَرِيعٌ وَمَحَالَهُ شَدِيدٌ وَحِسَابُهُ سَرِيعٌ، وَدَرَجَاتُهُ رَفِيعٌ وَجُودٌ نَادِرٌ»^۳.

۱- در فتح الباری (۲۲۳/۱۱) از او نقل نموده است.

۲- احکام القرآن (۸۰۵/۲).

۳- ایثار الحق ص (۱۶۰).

مطلب هشتم: اسم‌هایی که دارای یک معنا و الفاظ متفاوتی هستند، جزو اسم‌های خداوند بشمار می‌روند

جایز نیست که ما نام‌های مبارک خداوند را که در قرآن و سنت آمده‌اند و دارای یک معنا هستند ولی الفاظ آنها با هم متفاوت است با ادعای اینکه اینها از باب تکرارند، از دایره‌ی اسماء خداوند خارج نماییم. بعنوان نمونه رحمن و رحیم دو اسم جداگانه‌اند. و هر یک از قادر، مقتدر و قدیر یک اسم مستقل است؛ چرا که در قرآن و سنت اینگونه آمده‌اند.

شایسته است که اینجا به این نکته اشاره نماییم که این نام‌ها از هر جهت، تکرار نشده‌اند؛ زیرا اسمی که به ظاهر به صورت تکرار دیده می‌شود، خودش به تنهایی معنای ویژه‌ای دارد که دیگری فاقد آن می‌باشد، هر چند که در اصل معنا با هم مشترکند.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «مانعی وجود ندارد که ما هر یک از اسم‌هایی را که از یک صفت مشتق می‌شوند، اسم جداگانه‌ای بحساب آوریم؛ چرا که این اسمها در مجموع، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند و هر یک از آنها دارای ویژگی خاصی است که دیگری فاقد آن می‌باشد»^۱.

ابن حجر به نقل از ابو عباس بن معد می‌گوید: «در اسم‌های خداوند چیزی به نام مترادف وجود ندارد؛ زیرا هر اسمی، یک ویژگی دارد، هر چند که بعضی از این اسم‌ها با یکدیگر در اصل معنا یکی هستند»^۲.

در برابر کسانی که نام‌های متعدد دارای یک معنا را یک اسم دانسته‌اند، گروهی دیگر نام‌هایی را که لفظ آنها تکرار شده است و در جایی مضاف شده‌اند و در جایی دیگر بدون اینکه مضاف شوند، ذکر شده‌اند، اسم‌های جداگانه‌ای بحساب آورده‌اند. به عنوان نمونه آنها هر یک از ربّ، رب المشرقین، رب المغربین، رب الملائکه و الروح، رب الناس، ربنا و رب کل شیء را اسم‌های جداگانه‌ای دانسته‌اند. اما در حقیقت، اینها یک اسم بحساب می‌آیند و آن هم «رب» است.

همچنین آنها هر یک از واسع المغفرة را با واسع، بدیع السموات را با بدیع، النور را با نور السموات و الارض، الوکیل را با نعم الوکیل، القادر را با نعم القادر و الناصر را با نعم الناصر، اسم‌های جداگانه‌ای دانسته‌اند، حال آنکه یک اسم‌اند.

۱- فتح الباری (۲۱۹/۱۱).

۲- فتح الباری: (۲۲۳/۱۱).

مطلب نهم: حذف اسم‌های مضافی که در قرآن و سنت آمده‌اند از دایره‌ی اسم‌های خداوند جایز نیست

صحیح نیست که افرادی عالم الغیب و الشهادة، مالک الملک، بدیع السموات و الأرض، نور السموات و الأرض، غافر الذنب، علام الغیوب و فاطر السموات و الأرض را از دایره‌ی اسم‌های خداوند خارج نمایند؛ زیرا آنها بجز مضاف بودن این اسم‌ها هیچ دلیل دیگری ندارند. و مضاف بودن هم نمی‌تواند دلیل باشد. اصلاً چه اشکالی دارد که اسم‌های خداوند مضاف باشند؟ کافی است ما بدانیم که یکی از بزرگترین اسم‌های خداوند در قرآن کریم فقط به صورت مضاف آمده و آن هم «رب» است. علی‌رغم آنکه بسیاری از دعاها، استغاثه‌ها و توسل‌هایی که در قرآن آمده با همین اسم وارد شده است. همچنین بیشتر دعاها، انسان با «رب» آغاز می‌شود.

مطلب دهم: صحت تعبید نام انسان با نام‌های خداوند

صحیح نیست که انسان نام خود را جز با نام خداوند به بندگی درآورد. به عبارت دیگر، اگر درست نباشد که انسان برای اسمی بندگی نماید، جزو اسم‌های خداوند بشمار نمی‌رود. به عنوان نمونه، جایز نیست که انسان را به نام‌های زیر نام نهاد: عبد الزارع، عبد عدو الکافرین، عبد المرسل، عبد رابع ثلاثه، عبد السخط، عبد القاضی، عبد المبغض، عبد المتکلم، عبد القائم، عبد البالغ، عبد الغیور، عبد المنزل و عبد الماهد چرا که این نام‌ها و مشابه آنها جزو اسماء خداوند نیستند.

مطلب یازدهم: اسم‌های جامد جزو اسم‌های خداوند نیستند

اسم‌های جامدی که معنای آنها شایستگی الحاق به اسم‌های خداوند را ندارند، جزو اسم‌های خداوند به حساب نمی‌آیند؛ زیرا اسم‌های خداوند اعلام و اوصاف‌اند. بنابراین، الدهر، الأبد، الأمد، الشئ و العین نام خداوند شمرده نمی‌شوند؛ زیرا دهر و ابد و آمد نامهایی برای زمان هستند. خداوند متعال از زبان منکران حیات مجدد و قیامت می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ [الجاثية: ۲۴].

«منکران رستاخیز می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیا که در آن بسر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد.»

چه بسا برخی اعتراض کنند و بگویند: در صحیح بخاری از ابوهریره روایت شده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لَا تَقُولُوا حَبِيبَةَ الدَّهْرِ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ»^۱. «هیچ یک از شما نگویید: ای بلای روزگار؛ زیرا روزگار، همان خداوند است».

همچنین در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يَسْبُ أَحَدُكُمْ الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ»^۲. «هیچ یک از شما به روزگار دشنام ندهد؛ زیرا روزگار، همان خداوند است».

همچنین پیامبر اکرم ﷺ در حدیث قدسی می‌گوید: خداوند ﻋَﻠَﻴْهِ السَّلَامُ فرمود:

«يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ، يَسْبُ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الْأَمْرُ، أَقْلَبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»^۳. «فرزند آدم مرا ناراحت می‌کند؛ او به روزگار دشنام می‌دهد؛ حال آنکه من روزگار هستم. کارها در دست من است؛ شب و روز را من به گردش در می‌آورم».

در جواب آنها می‌گوییم: انسان در حقیقت، کسی را بد و بی‌راه می‌گوید که او را دچار بلا و مصیبت نموده است و تصورش این است که این بلاها را روزگار به سرش آورده است. اما حقیقت این است که همه‌ی اینها را خداوند ایجاد نموده؛ زیرا تنها او است که امور آنها و هستی را اداره می‌نماید، او است که بعضیها را بلند و بزرگ و بعضیها را پست و خوار می‌گرداند، او است که به هر کسی که بخواهد روزی می‌دهد یا محروم می‌گرداند و او است که بعضیها را شادمان و بعضیها را زنده می‌نماید، تنها او است که شب و روز را پی‌درپی به وجود می‌آورد. پس اگر انسانی به کسی که این کارها را انجام می‌دهد، دشنام دهد، درحقیقت خداوند را دشنام داده است، هر چند که آنرا زمان یا روزگار نام نهد؛ زیرا انجام دهنده‌ی حقیقی خداوند است و او در نسبت دادن این افعال به‌زمان و روزگار دچار اشتباه شده است.

مطلب دوازدهم: نام‌هایی که با «ذو» آغاز می‌شوند، جزو اسم‌های خداوند نیستند

نام‌هایی که در قرآن و سنت آمده‌اند و با «ذو» آغاز شده‌اند و آن «ذو» به سوی صفتی از صفات خداوند یا فعلی از افعال وی و یا موجودی از موجودات خداوند مضاف شده است هر چند یکی از بهترین روش‌های مدح خداوند بحساب می‌آید ولی بنا به قول راجح‌تر جزو نود و نه نام خداوند به شمار

۱- صحیح بخاری (۶۱۸۲). و نگا: مشکاة المصابیح (۵۶۷/۲) شماره (۴۷۶۳).

۲- صحیح مسلم (۶۰۰۴). و نگا: مشکاة المصابیح (۵۶۷/۲) شماره (۴۷۶۴).

۳- صحیح بخاری (۴۵۴۹) و صحیح مسلم (۶۰۰۰).

نمی‌آیند. زیرا «ذو القوة» و «ذو الرحمة» و «ذو اکبرياء» به معنای صاحب قدرت و صاحب رحمت و صاحب کبرياء است و واژه‌ی ذو در لغت به معنای صاحب است. و این اسمها بر سه قسم اند:

قسم اول: آنچه که به یکی از صفات باری تعالی اضافه می‌شود که آنها دو نوع است:

نوع اول: اینکه این صفات دارای نام‌هایی باشند که بر آنها دلالت نماید و نصوص دینی نیز بدان تصریح نموده باشد. و آنها عبارتند از: ذو الرحمة، ذو القوة، ذوالجبروت، ذوالملکوت، ذوالکبرياء، ذوالعظمة.

نامهایی که بر این صفات دلالت می‌نماید، عبارتند از: الرحمن، الرحيم، القوي، الجبار، الملك، الكبير، العظيم.

نوع دوم: صفاتی است که دارای نام‌هایی در قرآن و سنت نباشد که بر آن دلالت نماید. و آنها عبارتند از: ذوالطول، ذوالفضل، ذوالجلال و الإکرام، زیرا «ذو» به هر یک از این صفات اضافه شده است. اما اسمی در قرآن و سنت برای هیچ یک از آنها نیامده است.

قسم دوم: آنچه که به یکی از افعال خداوند اضافه شده باشد که اسم واحدی است، همانند: ذو عقاب علیم.

قسم سوم: آنچه که به یکی از موجودات خداوند اضافه شده باشد، آن هم اسم واحدی است، مانند: ذو العرش.

مطلب سیزدهم: آنچه که بر صیغهی اسم تفضیل آمده است

اسم‌هایی که بر صیغهی تفضیل آمده و مضاف نشده باشند، جزو اسم‌های خداوند محسوب می‌شوند مانند: الأعلى و الأکرم.

اما آنچه که به صیغهی اسم تفضیل آمده و مضاف شده باشند، هر چند که یکی از مهمترین شیوه‌های حمد و ثنای خدا و خواندن و صدا زدن وی هستند، اما بنا بر قول راجح جزو اسم‌های خداوند بشمار نمی‌روند، همانند: أرحم الراحمين، أحکم الحاکمین، أسرع الحاسبين، أحسن الخالقين، خير الفاصلين، خير الرازقين، خير الناصرين، خير الوارثين، خير المنزلين، خير الراحمين، خير الحافظين، خير الغافرين و خير الماکرين.

قابل یاد آوری است نام‌هایی که به صیغهی اسم تفضیل آمده‌اند، دلیل بر کمال خداوند متعال هستند؛ چرا که هر کمال بدون نقصی که مخلوقات بدان متصف باشند، خداوند به صورت کامل‌تر از آن برخوردار است.

لذا برای دلالت بر این معنا (کامل‌تر بودن) ما می‌توانیم از صفات ثابت خداوند متعال اسم‌های تفضیل مانند أعظم، أقوی، أعلم، أقرب و أكبر بسازیم، هر چند که در قرآن و سنت هم نیامده باشد.

مطلب چهاردهم: تعیین اسم‌های خداوند در پرتو قواعد سابق

در مبحث سابق، قواعدی را ذکر کردیم که بر اساس آنها تعدادی از نام‌هایی را که علما جزو نام‌های خداوند به شمار آورده‌اند، در دایره‌ی نام‌های او قرار نمی‌گیرند. همچنین بعضی از نام‌هایی را که از دایره‌ی نام‌های خداوند خارج کرده بودند، جزو نام‌های خداوند قرار می‌گیرند.

ما در این مبحث، به نام‌هایی که در قرآن و سنت آمده‌اند، با رعایت قواعد گذشته نگاهی می‌اندازیم و برای اثبات نام‌های خداوند متعال از قرآن و سنت، دلایل کافی ذکر می‌نماییم بدون اینکه همه‌ی دلایل این باب را متذکر شویم؛ چرا که هدف ما اثبات نام‌های خداوند متعال است نه آوردن همه‌ی نصوص و دلایل.

قبل از هر چیز به این نکته اشاره کنیم که اسم‌هایی که در نصوص وارد شده‌اند، بر دو نوع‌اند:

اول: اسم‌هایی که در قرآن کریم آمده است.

دوم: اسم‌هایی که در سنت ذکر شده‌اند.

اسم‌هایی که در قرآن کریم آمده‌اند بر دو نوع‌اند:

نوع اول: اسم‌هایی که به صورت مفرد آمده‌اند؛ یعنی مضاف نشده‌اند.

نوع دوم: اسم‌هایی که به صورت مضاف آمده‌اند.

نوع اول: اسم‌هایی که به صورت مفرد آمده‌اند

(۱ - ۱۵) پانزده اسم خداوند متعال که عبارتند از: الله، الرحمن، الرحيم، الملك، القدوس،

السلام، المؤمن، المهيمن، العزيز، الجبار، المتكبر، الخالق، الباری، المصور و الحكيم در

این آیه‌ی قرآن کریم آمده است:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ

سُبْحَنَ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۲۳﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۴﴾ [الحشر: ۲۲-۲۴].

«خداوند کسی است که جز او هیچ معبود حقی وجود ندارد؛ آگاه از جهان نمان و آشکار است. او دارای رحمت عام - در این جهان، در حق همگان - و دارای رحمت خاص - در آن جهان، نسبت به مؤمنان - است. خداوند کسی است که جز او معبود حقی وجود ندارد. او فرمانروا، منزه، بی عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شکوهمند و والامقام و فرازمند است. خداوند دور و فراتر از چیزهایی است که انباز او می‌کنند. او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نامهای نیک و زیبا است. چیزهایی که در آسمانها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند و او پیروز و با حکمت است».

(۱۶ - ۱۹) چهار اسم دیگر خداوند متعال که عبارتند از: الأول، الآخر، الظاهر والباطن در

این آیه‌ی قرآن کریم وارد شده‌اند:

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳﴾﴾ [الحديد: ۳].

«او پیشین و پسین و پیدا و ناپیدا است و او آگاه از همه چیز است».

(۲۰ - ۲۳) چهار اسم که عبارتند از: الحي، القيوم، العلي والعظيم هم در این آیه آمده است:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿۲۵﴾﴾ [البقرة: ۲۵۵].

(۲۴ - ۲۵) در آیات زیر نیز دو اسم الأحد والصمد آمده است:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾﴾ [الاحلاص: ۱-۲].

(۲۶ - ۳۸) سیزده اسم دیگر خداوند متعال که عبارتند از: العليم، الحليم، العفو، الغفور،

السميع، البصير، الحق، الكبير، الطيف، الخبير، الغنى، الحميد والرئوف در این آیات کلام الله

وارد شده‌اند:

﴿لَيْدِ خَلَّتْهُمْ مَدْخَلًا يَرِضُونَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۵۹﴾ ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا
عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرْتَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿۶۰﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ

الَّيْلِ فِي التَّهَارِ وَيُولِجُ التَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٦١﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ
الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ
اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾ لَهُ مَا فِي
السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُو الْعَلِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ
مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ
إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾ [الحج: ٥٩-٦٥].

(۳۹ - ۴۱) سه اسم الواحد، القهار، الغفار نیز در این آیات ذکر شده است:

﴿لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
﴿٤﴾ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفْوَ ﴿٥﴾ [الزمر: ٤-٥].

(۴۲) و اسم «متعالی» در این آیه وارد شده است:

﴿عَلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾ [الرعد: ٩].

(۴۳) و اسم «تواب» در این آیه ذکر شده است:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَثُوبٌ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٢﴾ [البقرة: ١٦٠].

(۴۴) و اسم «وهاب» در آیهی ذیل آمده است:

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٨﴾ [آل عمران: ٨].

(۴۵) و اسم «ولی» در این آیه آمده است:

﴿وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٨﴾ [الشوری: ٢٨].

(۴۶) و اسم «البرّ» در این آیه ذکر شده است:

﴿إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾ [الطور: ٢٨].

(۴۷) و اسم «ودود» نیز در این آیه آمده است:

﴿وَهُوَ الْعَفْوَ الْوَدُودُ ﴿١٤﴾ [البروج: ١٤].

(۴۸) و اسم «خلاق» در این آیه ذکر شده است:

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ [الحجر: ۸۶].

(۴۹-۵۰) و دو اسم رزاق و متین خداوند متعال در این آیه وارد شده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ [الذاریات: ۵۸].

(۵۱) و اسم «فتاح» در این آیه آمده است:

﴿قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ﴾ [سبأ: ۲۶].

(۵۲) و اسم «قدیر» در این آیه ذکر شده است:

﴿[الممتحنة: ۷].﴾

(۵۳) و اسم «واسع» نیز در این آیه آمده است:

﴿وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۸].

(۵۴) و اسم «کریم» در این آیه آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ [الانفطار: ۶].

(۵۵-۵۶) و دو اسم قریب و مجیب در این آیه ذکر شده‌اند:

﴿إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ﴾ [هود: ۶۱].

(۵۷-۵۸) و دو اسم ملیک و مقتدر در این آیه آمده‌اند:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴿۵۷﴾ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿۵۸﴾﴾ [القمر:

۵۴-۵۵].

(۵۹) و اسم «حکم» هم در این آیه ذکر شده است:

﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾ [الانعام: ۱۱۴].

در سنن ابو داوود، نسائی، صحیح ابن حبان، و مستدرک حاکم از هانی بن یزید رضی الله عنه روایت

است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكْمُ، وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ»^۱. «خداوند داور

است، و هر حکمی به او برمی‌گردد».

(۶۰) و اسم «مجید» در این آیه آمده است: ﴿إِنَّهُ وَحْمِيدٌ مُّجِيدٌ﴾ [هود: ۷۳].

(۶۱) و اسم «شاکر» هم در این آیه وارد شده است:

﴿وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۵۸].

(۶۲) و اسم «شکور» نیز در این آیه ذکر شده است:

﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ [الشوری: ۲۳].

(۶۳) و اسم «إله» هم در این آیه آمده است:

﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۸۴].

(۶۴) و اسم «قوی» نیز در این آیه ذکر شده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الانفال: ۵۲].

(۶۵) و اسم «أعلى» هم در این آیه وارد شده است:

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [الاعلی: ۱].

(۶۶) و اسم «قادر» نیز در این آیه آمده است:

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ﴾ [الانعام: ۶۵].

(۶۷) و اسم «أكرم» در این آیه ذکر شده است: ﴿أَقْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ [العلق: ۳].

(۶۸) و اسم «کفیل» در این آیه وارد شده است:

﴿وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا﴾ [النحل: ۹۱].

(۶۹) و اسم «نصیر» در این آیه ذکر شده است: ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۴۵].

(۷۰) و اسم «حفی» در این آیه آمده: ﴿إِنَّهُ وَكَانَ بِي حَفِيًّا﴾ [مریم: ۴۷].

(۷۱) و اسم «حفیظ» هم در این سخن خداوند متعال آمده است:

﴿وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ﴾ [سبأ: ۲۱].

(۷۲) و اسم «مُقیمت» فقط در یک جای قرآن کریم آمده است:

﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيمًا﴾ [النساء: ۸۵].

(۷۳) و اسم «رقیب» در این آیه آمده است:

﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا﴾ [الاحزاب: ۵۲].

(۷۴) و اسم «هادی» در این آیه ذکر شده است:

﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۱].

(۷۵) و اسم «حسیب» هم در این سخن خداوند متعال آمده است:

﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [النساء: ۶].

(۷۶) و اسم «صادق» نیز در این آیهی قرآن کریم وارد شده است:

﴿وَأَتَيْنَكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ [الحجر: ۶۴].

(۷۷) و اسم «وراث» در آیهی زیر آمده است:

﴿وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ﴾ [القصص: ۸۵].

قابل یادآوری است که هیچ مانعی برای ذکر اسم به صیغهی جمع مانند صادقون و وارثون وجود ندارد. و بسیار واضح است که هدف از کلمه‌ی «نحن» (ما) در نصوص فوق، صرفا خداوند متعال است نه کسی دیگر. چرا که اسلوب اعراب در سخن گفتن اینگونه است که فرد بزرگ اگر چه یک نفر هم باشد، کلمه‌ی «نحن» (ما) را برای خودش استعمال می‌نماید. و همانگونه که می‌دانید در اینجا «نحن» مبتدا و جمع است و بر اساس قواعد زبان عربی، خبر باید با مبتدا مطابقت داشته باشد و با صیغهی جمع بیاید. در نتیجه، صادقون و وارثون نیز با صیغهی جمع آمده‌اند.

(۷۸) و اسم «مستعان» در این آیه ذکر شده است:

﴿وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸].

نوع دوم: اسم‌هایی که به صورت مضاف در قرآن کریم آمده‌اند:

اسم‌هایی که تا کنون ذکر نمودیم، در قرآن کریم با صیغهی مفرد یعنی غیر مضاف آمده‌اند. ولی باید دانست که در قرآن کریم تعدادی از اسم‌های خداوند وجود دارند که بصورت مضاف ذکر شده‌اند و جزو اسمای حسنی بشمار می‌روند. چرا اینگونه نباشد در حالی که یکی از آنها اسم «رب» است که در قرآن کریم صرفا به صورت مضاف ذکر شده است.

(۷۹-۸۰) دو اسم «رب» و «مالک» از این اسم‌ها در سوره‌ی فاتحه آمده است:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱﴾ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۲﴾ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿۳﴾﴾ [الفاتحة: ۲-۴].

همچنین در جایی دیگر آمده است: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ﴾ [آل عمران: ۲۶].

(۸۱) و اسم «نور» در این آیه ذکر شده است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [النور: ۳۵].

(۸۲) و اسم «غافر» در این آیه وارد شده است:

﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ﴾ [غافر: ۳].

(۸۳) و اسم «محيي» در این آیه آمده است:

﴿إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى﴾ [فضلت: ۳۹].

(۸۴) و یکی دیگر از این اسم‌ها «عالم» است:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [فاطر: ۳۸].

(۸۵) و «عالم» هم یکی دیگر از این اسم‌ها است:

﴿قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾ [المائدة: ۱۰۹].

(۸۶) یکی دیگر از اسم‌های خداوند متعال «بدیع» است که در دو سوره‌ی بقره و انعام آمده و

بسوی آسمانها و زمین مضاف شده است:

﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [البقرة: ۱۱۷].

﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ﴾ [الانعام: ۱۰۱].

(۸۷) یکی دیگر از اسم‌های خداوند که مضاف شده است، «فاطر» می‌باشد:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِئِكَةِ رُسُلًا﴾ [فاطر: ۱].

(۸۸) و اسم «جامع» که در قرآن کریم آمده است:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ﴾ [آل عمران: ۹].

نوع دوم: اسم‌هایی که در سنت آمده‌اند

(۸۹-۹۰) احادیث دلالت بر آن دارند که دو اسم «حَنَّان» و «مَنَّان» نیز جزو

اسم‌های خداوند متعال هستند؛ در مسند احمد بن حنبل از انس رضی الله عنه روایت است که: من در محفل

رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودم. در آن اثنا، مردی مشغول نماز خواندن بود. پس هنگامی که رکوع و

سجده نمود، نشست و تشهد را خواند. بعد از آن، دعا کرد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ

الْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَنَّانُ، بَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، يَا حَيُّ يَا

قَيُّوْمُ، إِنِّي أَسْأَلُكَ...». «پروردگارا! من فقط از تو می‌خواهم؛ چرا که حمد فقط از آن توست؛ هیچ معبود

حقی جز تو که بسیار مهربانی، وجود ندارد؛ ای بوجد آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین! ای صاحب عظمت و

بزرگی! ای زنده! ای پایدار! من از تو مسألت می‌نمایم که...».

رسول الله صلی الله علیه و آله با شنیدن این جملات فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ

الْعَظِيمِ، الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ»^۱. «سوگند به ذاتی که جانم در دست

۱- مسند امام احمد (۳/ ۱۵۸). «و شیخ شعیب ارناؤوط در تعلیقاتش بر مسند آنرا صحیح دانسته است.» ناشر

اوست، او خداوند را با نام عظیمش فرا خواند؛ آن نامی که هر گاه با آن، فرا خوانده شود، اجابت می‌نماید، و هر گاه با آن نام، از او درخواست گردد، عنایت می‌نماید».

و در روایت ترمذی، ابو داوود و نسائی آمده است که آن شخص در دعایش «أنت المَنَّان» گفت^۱.

همچنین امام احمد در مسندش از انس بن مالک رضی الله عنه روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود:

«إِنَّ عَبْدًا فِي جَهَنَّمَ لَيُنَادِي أَلْفَ سَنَةٍ: يَا حَنَّانُ، يَا مَنَّانُ، قَالَ: فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِحَبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اذْهَبْ فَأْتِنِي بِعَبْدِي هَذَا، فَيَنْطَلِقُ حَبْرِيْلُ، فَيَجِدُ أَهْلَ النَّارِ مُكَبِّبِينَ يَبْكُونَ، فَيَرْجِعُ إِلَى رَبِّهِ فَيُخْبِرُهُ، فَيَقُولُ: أَتَيْتَنِي بِهِ، فَإِنَّهُ فِي مَكَانٍ كَذَا وَكَذَا، فَيَجِيءُ بِهِ، فَيُوقِفُهُ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَيَقُولُ لَهُ: يَا عَبْدِي، كَيْفَ وَجَدْتَ مَكَانَكَ وَمَقِيلَكَ؟ فَيَقُولُ: أَيُّ رَبِّ، شَرَّ مَكَانٍ وَشَرَّ مَقِيلٍ، فَيَقُولُ: رُدُّوا عَبْدِي، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، مَا كُنْتُ أَرْجُو إِذْ أَخْرَجْتَنِي مِنْهَا أَنْ تَرُدَّنِي فِيهَا، فَيَقُولُ: دَعُوا عَبْدِي».

«بنده‌ای در جهنم هزار سال خدا را فرا می‌خواند و می‌گوید: یا حنان! یا منان. خداوند عز و جل به جبرئیل رضی الله عنه می‌گوید: برو و این بنده‌ام را نزد من بیاور. جبرئیل می‌رود و جهنمیان را می‌بیند که به چهره‌هایشان به زمین افتاده‌اند و گریه می‌کنند. جبرئیل با دیدن این صحنه نزد خداوند باز می‌گردد و ماجرا را برایش تعریف می‌کند. خداوند می‌فرماید: برو و او را که در فلان مکان است نزد من بیاور. دوباره جبرئیل می‌رود و او را نزد خداوند متعال می‌آورد. خداوند می‌فرماید: ای بنده‌ی من! مکان و خوابگاهت را چگونه دیدی؟ آن بنده می‌گوید: پروردگارا! بدترین مکان و بدترین خوابگاه. خداوند می‌فرماید: بنده‌ام را برگردانید. بنده می‌گوید: ای پروردگارم! انتظار نداشتم که بعد از اینکه مرا از جهنم بیرون آوردی، دوباره مرا به آن بازگردانی. آنگاه خداوند می‌فرماید: بنده‌ام را بگذارید»^۲.

(۹۱) یکی دیگر از اسم‌های خداوند متعال، «سُبُوح» است؛ در صحیح مسلم از عایشه رضی

الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در رکوع و سجده‌اش می‌فرمود: «سُبُوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»^۳ «بسیار پاک و منزّه است پروردگار فرشتگان و جبرئیل».

۱- جامع الاصول (۴/ ۱۷۱). «و آلبانی آنرا صحیح دانسته است.» ناشر

۲- مسند احمد (۳/ ۲۳۰). «و شیخ شعیب ارنائوط در تعلیقاتش بر مسند آنرا بسیار ضعیف دانسته است.

۳- صحیح مسلم با شرح نووی (۴/ ۲۰۴).

نووی می‌گوید: «ابن فارس، زبیدی و دیگران گفته‌اند: سَبَّوح همان خداوند است و سَبَّوح و قَدَّوس به معنای مَسْبُوح و مَقْدَّس می‌باشد. یعنی اینکه خداوند از هر گونه نقص و شریک و هر آنچه که شایسته‌ی او نیست، پاک و مبرّا است»^۱.

(۹۲) و «شافی» یکی دیگر از اسم‌های خداوند متعال است؛ در صحیح بخاری و مسلم از

عایشه رضی الله عنها روایت شده است که رسول الله ﷺ برای بیمار اینگونه دعا می‌نمود:

«اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ، أَذْهِبِ الْبَاسَ، اشْفِ، أَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءَ لَا يُعَادِرُ سَقَمًا»^۲. «خدایا! ای پروردگار مردم! بلا و بیماری را از بین ببر و آنگونه شفایی به او عنایت کن که هیچ آفتی باقی نگذارد. تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی جز شفای تو وجود ندارد».

(۹۳-۹۴) و از جمله نام‌های خداوند «الحیی» و «السَّیِّر» است. در مسند احمد، سنن ابو

داوود و نسائی از یعلی بن امیه رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ حَيٌّ سَيِّرٌ، يُحِبُّ الْحَيَاءَ وَالسَّرَّ، فَإِذَا اغْتَسَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَرْ»^۳.
«خداوند سُبْحَانَكَ بسیار با حیا و پرده پوش است و حیا و پرده پوشی را دوست دارد. پس هر گاه یکی از شما خواست غسل کند، خودش را بپوشاند».

همچنین در سنن ترمذی از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ حَيٌّ كَرِيمٌ، يَسْتَحْيِي إِذَا رَفَعَ الرَّجُلُ إِلَيْهِ يَدَيْهِ أَنْ يَرُدَّهُمَا صِفْرًا خَائِبَتَيْنِ»^۴.
«خداوند بسیار با حیا و سخاوتمند است؛ لذا هر گاه، شخصی دستانش را بسوی او بلند کند، خداوند شرم می‌نماید که دستانش را خالی و ناامید برگرداند».

(۹۵-۹۸) همچنین جواد، نظیف، طیب و ماجد از جمله نام‌های خداوند هستند که در

احادیث آمده‌اند: در سنن ترمذی آمده است که صالح بن ابی حسان می‌گفت: از سعید ابن مسیب شنیدم که می‌گفت:

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم (۲۰۴/۴).

۲- صحیح الجامع الصغیر (۱۳۱/۳).

۳- صحیح الجامع الصغیر (۱۰۸/۲) شماره (۱۷۵۲).

۴- صحیح سنن ترمذی (۱۷۹/۳) و ابن ماجه (۱۲۷۱/۲) و نکا: صحیح سنن ابن ماجه (۳۸۶۵).

«إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ يُحِبُّ الطَّيِّبَ، نَظِيفٌ يُحِبُّ النَّظَافَةَ، كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكِرْمَ، جَوَادٌ يُحِبُّ الْجُودَ، فَتَنَظَّفُوا أَفْنِيَّتَكُمْ، وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ». «خداوند پاک است و پاکی را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد، سخی است و سخاوت را دوست دارد، بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد. پس حیاط و صحن خانه‌هایتان را نظافت کنید و مانند یهود نباشید».

خالد که یکی از راویان این حدیث است، می‌گوید: این حدیث را برای مهاجر بن مسمار بیان کردم. او گفت: عامر بن سعد بن ابی وقاص این حدیث را به نقل از پدرش از رسول الله ﷺ برایم روایت نمود.

ترمذی می‌گوید: این حدیث، حدیث غریبی است و خالد ابن ایاس، ضعیف است.^۱ همچنین در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا»^۲. «خداوند پاک است و فقط چیز پاک - حلال - را قبول می‌نماید». و در حدیث قدسی که ترمذی آن را از ابوذر رضی الله عنه روایت نموده، آمده است که خداوند فرمود: «ذَلِكَ بِأَنَّيَّ جَوَادٌ مَا جَدَّ أَفْعَلُ مَا أُرِيدُ»^۳. «من سخاوتمند و بزرگوار هستم و هر آنچه را که بخواهم انجام می‌دهم».

(۹۹) یکی دیگر از نام‌هایی که در حدیث آمده «محسن» است.

در کتاب «الکامل» ابن عدی از سمرة رضی الله عنه با سندی صحیح روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُحْسِنٌ وَيُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۴. «خداوند نیکوکار است و نیکوکاران را دوست دارد».

همچنین در «المعجم الكبير» طبرانی با سندی صحیح از شداد ابن اوس رضی الله عنه روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ مُحْسِنٌ وَيُحِبُّ الْإِحْسَانَ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَاحْسَنُوا الْقَتْلَ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَاحْسَنُوا الذَّبْحَ، وَلِيُحَدِّثْكُمْ شَفْرَتَهُ، ثُمَّ لِيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ»^۱. «خداوند نیکوکار است و نیکوکاری را

۱- سنن ترمذی (۱۱۲/۵) و شیخ ناصرالدین آلبنی در تعلیقاتش بر مشکاة المصابیح (۴۴۸۷) آنرا حسن دانسته است.

۲- صحیح مسلم (۱۰۶۵) و نگا: مشکاة المصابیح (۷۳/۲) شماره (۲۷۶۱).

۳- سنن ترمذی (۶۵۷/۴) ش (۲۴۹۵). «و آلبنی در احادیث ضعیفه (۵۳۷۵) آنرا ضعیف دانسته است.» ناشر

۴- صحیح الجامع الصغیر (۱۲۹/۲) شماره (۱۸۱۹).

دوست دارد. پس هر گاه قصاص کردید، آن را به نحو احسن انجام دهید. و هر گاه حیوانات را ذبح نمودید، خوب ذبح نمایید. چاقویتان را خوب تیز نمایید تا ذبیحه‌اش راحت کند».

(۱۰۰) یکی دیگر از نام‌های خداوند «وتر» است:

در سنن ترمذی از علی رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ وَثَرٌ يُحِبُّ الْوِثْرَ، فَأَوْثِرُوا يَا أَهْلَ الْقُرْآنِ»^۲. «خداوند فرد است و عدد فرد را دوست

دارد. پس ای اهل قرآن! نماز وتر را بخوانید».

همچنین در مسند ابو یعلی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ

وَثَرٌ يُحِبُّ الْوِثْرَ، فَإِذَا اسْتَجَمَرْتَ فَأَوْثِرْ»^۳. «خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد. پس هر گاه

استنجا نمودید، عدد فرد را در استعمال سنگ‌ها رعایت نمایید».

(۱۰۱) یکی دیگر از نام‌های خداوند «جمیل» است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يَدْخُلُ

الْحِجَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ»^۴. «کسی که در دلش به اندازه‌ی یک ذره تکبر وجود

داشته باشد، وارد بهشت نمی‌شود».

مردی گفت: انسان دوست دارد که کفش‌ها و لباس‌هایش زیبا باشد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ

اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَعَمَطُ النَّاسِ»^۴. «خداوند زیبا است و زیبایی را

دوست دارد. تکبر به معنای پذیرفتن حق و تحقیر مردم می‌باشد».

(۱۰۲ - ۱۰۳) مقدم و مؤخر هم از نام‌های خداوند هستند. امام بخاری و مسلم در کتابهای

صحیح‌شان از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه دعا می‌نمود:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطَايَايَ وَعَمْدِي وَجَهْلِي وَهَزْلِي، وَكُلَّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا

قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخَّرُ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۵. «خدایا! لغزشها، کارهای عمدی، نادانی‌هایم و شوخی‌هایم را ببامرز. همه‌ی این کارها از

۱- صحیح الجامع الصغیر (۱۲۹/۲) شماره (۱۸۲۰).

۲- سنن ترمذی (۴۵۳) و شیخ ناصر الدین آلبانی آنرا صحیح دانسته است.

۳- مسند ابو یعلی الموصلی (۵۲۷۰).

۴- صحیح مسلم با شرح نووی (۸۹/۲).

۵- صحیح بخاری با فتح الباری (۹۶/۱۱) و مسلم (۲۷۱۹) و لفظ آن از صحیح بخاری است.

من سر زده است. خدایا! گناهان گذشته و آینده‌ام و گناهان پنهان و آشکار مرا مغفرت کن. تقدیم و تأخیر بدست توست و توبه انجام هر کاری توانایی.»

(۱۰۴-۱۰۹) رفیق، مسعر، سید، قابض و باسط نیز جزو اسم‌های خداوند بشمار می‌روند. در

سنن ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَيْهِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ»^۱. «خداوند، لطیف

است و لطافت و نرمی در کارها را دوست دارد. و چیزهایی با رفتار نرم و ملایم عطا می‌نماید که با رفتار تند و خشن، عطا نمی‌کند».

همچنین عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ»^۲. «خداوند لطیف است و لطافت و نرمی را در همه-

ی کارها دوست دارد».

همچنین امام مسلم از عایشه روایت نموده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ وَمَا لَا يُعْطِي

عَلَى مَا سِوَاهُ»^۳.

ابن ماجه روایت نموده است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله قیمت کالاها بالا رفت. مردم گفتند: ای رسول خدا! همانگونه که ملاحظه می‌نمایید، قیمت کالاها بالا رفته است. شما کالاها را برای ما قیمت‌گذاری نمایید.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُسَعِّرُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ الرَّازِقُ، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَلْقَى رَبِّي وَلَيْسَ أَحَدٌ يَطْلُبُنِي

بِمَظْلَمَةٍ فِي دَمٍ وَلَا مَالٍ»^۴. «خداوند خودش مسعر - نرخ‌گذار، قابض، باسط و رازق است. من امیدوارم که خداوند را در حالی ملاقات کنم که کسی از من هیچ درخواست و شکایتی خونی و مالی نداشته باشد».

(۱۰۹) «سید» یکی دیگر از نامهای خداوند متعال است. در مسند امام احمد آمده است که

عبدالله بن شخیر رضی الله عنه گفت: «مردی خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: شما سید قریش هستید.

۱- صحیح سنن ابن ماجه (۲۹۹/۲) شماره (۲۹۷۴).

۲- صحیح سنن ابن ماجه (۲۹۹/۲) شماره (۲۹۷۵).

۳- مشکاة المصابیح (۶۲۸/۲) شماره (۵۰۶۸).

۴- صحیح سنن ترمذی (۳۲/۲).

آنحضرت ﷺ فرمود: «السَّيِّدُ اللَّهُ». «خداوند سید است». آن مرد گفت: شما از لحاظ قول و عمل برتر و بهتر از آنها هستید. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لِيُقَلَّ أَحَدَكُمْ بِقَوْلِهِ، وَلَا يَسْتَجِرَّهُ الشَّيْطَانُ»^۱ «از زبان خودتان صحبت کنید؛ مبادا شیطان شما را به بی‌راهه ببرد».

(۱۱۰) «دیان» یکی دیگر از نامهایی است که در احادیث به ثبوت رسیده است. در صحیح بخاری آمده که خداوند روز قیامت ندا می‌دهد و می‌گوید: «أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الدَّيَّانُ»^۲ «من پادشاه هستم، من پادشاه دهنده هستم».

این مسئله نیاز به تحقیق و بررسی بیشتری دارد

علما درباره‌ی بخش بزرگی از اسم‌هایی که دلایل آنها را از قرآن و سنت آوردیم، اتفاق نظر دارند. اما درباره‌ی برخی از این اسمها اختلاف نظر وجود دارد. چرا که احتمال دارد برخی از این نصوص به شیوه و سبک خبر دادن نه بیان اسم آمده باشند که از میان آنها می‌توان به مسعر، نظیف و سید اشاره نمود. همچنین اگر کسی بیشتر سنت را مورد تحقیق و تفحص قرار دهد، به اسم‌های بیشتری دست خواهد یافت. بنابراین، این مسئله نیاز به تحقیق بیشتری دارد. شاید هم ما به توفیق الهی، در چاپ‌های آینده به این مهم پردازیم.

مبحث پنجم اقسام نامها و صفات خداوند و دلالت‌های آنها

مطلب اول: اقسام نامها و صفات

اسم‌های خداوند بر حسب معانی‌شان و صفاتی که در بردارند به چهار نوع تقسیم می‌شوند:
نوع اول: اسم عَلَم که همان الله است. جا دارد که اندیشمندان دینی این اسم را از میان سایر اسم‌ها، یک نوع مستقل و جداگانه بحساب آورند؛ زیرا این اسم حاوی تمامی معانی اسمای حسنی می‌باشد؛ و به همین سبب، همه‌ی اسم‌های دیگر به عنوان صفت برای این اسم می‌آیند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

۱- مسند امام احمد (۲۴/۴). «و شیخ شعیب ارناؤوط در تعلیقاتش بر مسند احمد سندش را بنا بر شرایط مسلم

صحیح دانسته است.» ناشر

۲- صحیح بخاری، کتاب التوحید ونگا: مسند احمد (۳/۴۹۵).

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٣﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٤﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ﴾ [الحشر: ۲۲-۲۴].

«الله کسی است که جز او معبود حقی وجود ندارد. او فرمانروا، منزّه، بی عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شکوهمند، والا مقام و فرازمند است. خداوند دور و فرا از چیزهایی است که انباز او می‌کنند. او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است و دارای نام‌های نیک و زیباست.»

نوع دوم: نامهایی که بر صفات ذاتی پروردگار دلالت می‌نمایند، مانند سمیع، بصیر، علیم، قدیر، حکیم، رحمان و ودود. قابل یاد آوری است که بعضی از علما این صفات و امثال آنها را صفات معنوی می‌نامند.

همچنین صفاتی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ما اعلام داشته که خداوند متصف بدانهاست مانند اثبات دو دست، صورت، دو چشم، ساق، انگشتان و قدم جزو این صفات بشمار می‌آیند و به صفات خبری نیز مشهورند.

نوع سوم: اسم‌هایی که بر صفات فعلی خداوند متعال دلالت می‌نمایند، مانند خالق، رزاق، محیی و ممیت. و تمام افعال خداوند که در قرآن و سنت به ثبوت رسیده‌اند مانند قرار گرفتن خداوند بر عرش، نزول خداوند به آسمان اول در یک سوم آخر شب، آمدنش در روز قیامت برای محاسبه‌ی بندگانش، گرفتن آسمانها در روز قیامت با یک دستش و گرفتن زمین با دست دیگرش، سخن گفتن وی با بندگانش در دنیا و آخرت، همگی جزو صفات فعلی خداوند شمرده می‌شوند.

تفاوت میان صفات ذاتی و فعلی در این است که صفات ذاتی از ازل و برای همیشه لازمه‌ی ذات خداوند هستند و او همچنان و برای همیشه متصف به آنها است. اما صفات فعلی مثل استواء و کلام و نزول به مشیت و خواست خداوند تعلق دارند؛ یعنی اگر خداوند بخواهد، انجام می‌دهد و اگر نخواهد، انجام نمی‌دهد.

نوع چهارم: نامهایی که دال بر صفات تنزیه و تقدیس خداوند هستند و هرگونه عیب و نقصی را از خداوند نفی می‌کنند، مانند: قدّوس، سلام، علی و مانند اینها^۱.

علامه ابن قیم دو نوع دیگر به این چهار نوع افزوده است:

۱- به سبب السلام (۱۴۸/۴) و بدائع الفوائد (۱۶۰/۱) مراجعه نمایید.

نوع اول: صفات جامع و فراگیری که هر یک از آنها بر اوصاف متعددی دلالت می‌نمایند و به یک صفت معین اختصاص ندارند؛ بلکه هر وصف بر معنایش دلالت می‌نماید نه بر یک معنای مفرد؛ مانند مجید، عظیم، صمد. زیرا مجید یعنی کسی که متصف به صفات متعددی از صفات کمال باشد و لفظ آن هم بر این خصوصیت دلالت می‌نماید؛ چرا که برای تکثر و ازدیاد و وسعت وضع شده است.

همچنین عظیم یعنی کسی که متصف به صفات بسیاری از صفات کمال باشد؛ و صمد نیز همانند این است، یعنی سرور و فرمانروایی که در حاکمیتش بی‌عیب باشد، آنگونه که ابن عباس گفته است. و دیگران گفته‌اند: یعنی سرور و فرمانروایی که در سیادتش به نهایت کمال رسیده باشد. ابن انباری می‌گوید: میان اهل لغت اختلافی وجود ندارد که صمد یعنی قدرتی که مافوق تمام قدرتهاست و مردم برای رفع نیازها و مسایل خود به او پناه می‌برند.

نوع دوم: صفتی که با اقتران و جمع شدن دو اسم و یا دو صفت با یکدیگر بدست می‌آید؛ البته علاوه بر معنی مستقلی که هر یک از آنها دارد. مانند الغنی الحمید، العفو القدير، الحمید المجدید و تمام صفات و اسم‌های کنار هم در قرآن کریم. زیرا به عنوان نمونه، هر یک از غنی و حمید یک صفت کمال است و کنار هم قرار گرفتن غنی با حمید کمال دیگری است؛ به این معنا که خداوند به خاطر غنی بودنش مستحق ستایش است؛ همچنین بخاطر حمید بودنش مستحق حمد و ثنا است و بخاطر اجتماع این دو صفت، مستحق ستایش دیگری می‌باشد^۱.

حلیمی آنگونه که ابن حجر از او نقل نموده است، اسم‌های خداوند را به گونه‌ای دیگر تقسیم کرده است. وی اسم‌های خداوند را به پنج نوع تقسیم نموده که هر نوع آن به یک بعد از ابعاد اعتقادی اشاره دارد:

نوع اول: نامهایی که در جهت اثبات وجود خداوند و رد منکرانش هستند. نامهایی مانند حی، باقی، وارث و سایر نامهایی که به مفهوم اینها هستند، جزو این نوع قرار می‌گیرند.

نوع دوم: نامهایی که توحید و یگانگی خداوند را به اثبات می‌رسانند و کسانی را که غیر خدا را در عبادت خداوند شریک قرار می‌دهند، رد می‌نمایند؛ مانند کافی، علی، قدیر و سایر نام‌های شبیه اینها.

نوع سوم: نامهایی که تنزیه و تقدیس خداوند را اثبات می‌نمایند و اندیشه‌های فرقه‌ی مشبهه را رد می‌کنند؛ مثل قدّوس، مجید، محیط و مانند اینها.

۱- به بدائع الفوائد (۱/۱۶۰۹) رجوع نمایید.

نوع چهارم: نامهایی که دلالت بر این دارند که تمام موجودات را خداوند عز و جل آفریده است و کسانی را که نظام علت و معلول را سبب اصلی آفرینش می‌دانند، رد می‌کنند؛ مثل خالق، باری، مصور، قوی و مانند اینها.

نوع پنجم: نامهایی که اثبات می‌نمایند خداوند گرداننده‌ی آفریده‌های خویش است و هر گونه بخواهد در آنها تصرف می‌نماید؛ مثل قیوم، علیم، حکیم و مانند اینها.^۱

متکلمین نیز صفات واجب خداوند را به چهار نوع تقسیم کرده‌اند:

نوع اول: صفات نفسی؛ آن هم تنها صفت وجود می‌باشد.

نوع دوم: صفات معانی؛ آنها تنها هفت صفت از صفات معانی را برای خداوند اثبات می‌نمایند و بقیه را انکار می‌کنند. و آن هفت صفت عبارتند از: قدرت، اراده، علم، حیات، سمع، بصر و کلام.

قاعده‌ی تشخیص صفات معانی نزد آنها عبارت است از: صفاتی که به یک معنای وجودی و قایم به ذات خداوند دلالت کنند، صفات معانی هستند.

نوع سوم: صفات معنوی؛ و اینها نیز هفت صفت‌اند و لازمه‌ی هفت صفت مذکور در نوع دوم می‌باشند و آنها عبارتند از: مرید بودن، قادر بودن، عالم بودن، حی بودن، سمیع بودن، بصیر بودن و متکلم بودن. و صفات معنوی نزد متکلمین به کیفیت اتصاف خداوند به صفات می‌باشد.

متکلمینی که صفات معنوی را ذکر کرده‌اند، بنا بر ثبوت آنچه که آنها آن را حالت معنوی می‌نامند و گمان می‌کنند که حالت معنوی یک واسطه‌ی ثبوتی است که نه معدوم است و نه موجود. اما در حقیقت، آنچه را که آنها ذکر کرده‌اند، جز یک خرافه و خیال پردازی نیست؛ زیرا عقل سلیم میان دو چیز که نقیض یکدیگرند، هیچ واسطه‌ای قرار نمی‌دهد؛ چرا که هر آنچه موجود نباشد، حتماً معدوم است. و هر آنچه معدوم نباشد حتماً موجود است و هیچ واسطه‌ای میان این دو وجود ندارد.

نوع چهارم: صفات سلبی؛ و اینها هم نزد متکلمین پنج صفت‌اند که عبارتند از: قدیم، بقاء، مخالفت خلق، وحدانیت و غنای مطلق که آن را قائم به نفس نام نهاده‌اند و منظور آنها این است که نیاز به حیز و مکان ندارد.^۲

۱- فتح الباری (۲۳۳/۱۱).

۲- البرهان فی العقاید ص (۳).

نزد متکلمین، صفاتی که بیان گردید، صفاتی هستند که برای ذات خداوند واجب‌اند. و صفاتی هم برای خداوند غیر ممکن‌اند. و آنها بیست صفتی هستند که ضد صفات واجب‌اند. و صفات جایز برای خداوند نیز نزد آنها صفاتی هستند که وجود و عدم آنها ممکن باشد.

مطلب دوم: دلالت اسماء خداوند متعال بر ذات و صفاتش

اسم‌های مبارک خداوند متعال بر ذاتش دلالت مطابقت دارند. و بر صفاتی که از آنها مشتق می‌شود، بطور تضمینی دلالت می‌کنند و بر سایر صفات، دلالت التزامی دارند.

به عنوان نمونه، رحمان و رحیم بر ذاتی که الله نام دارد، بطور مطابقت، دلالت می‌کنند؛ (یعنی رحمان همان الله است). و بر صفت رحمت که از آنها مشتق می‌شود به صورت تضمینی دلالت می‌کنند. و بر سایر صفاتی که از آنها مشتق نمی‌شوند مانند حیات، قدرت و علم بطور التزامی دلالت می‌نمایند.

البته باید دانست که این مطلب بر مخلوقات صدق پیدا نمی‌کند؛ زیرا چه بسا که انسانی به نام قدیر باشد؛ اما در حقیقت، عاجز و ناتوان باشد. یا اینکه نامش امین باشد، اما در حقیقت، خائن باشد.

مطلب سوم: اسم‌های خداوند، نام‌هایی مترادف، و اوصافی متباین‌اند

نام‌های مبارک خداوند متعال، اعلام و اوصاف‌اند. از این جهت، اعلام‌اند که هر یک از آنها بر ذات خداوند متعال دلالت می‌نمایند و می‌توان خداوند را بدان فراخواند و صدا زد و از او کمک خواست. لذا از این جهت با یکدیگر مترادف‌اند که همگی نام ذات الله متعال هستند و هر کدام از آنها به طور جداگانه بر ذات الله دلالت می‌نمایند.

و از این جهت اوصاف‌اند که هر یک از آنها بطور جداگانه بر یک صفت از صفاتی که شایسته‌ی جلال و کمال الله هستند، دلالت می‌نمایند. پس از این جهت با یکدیگر متباین می‌باشند. مثلاً رحمن از این جهت که بر رحمت دلالت می‌نماید، با اسم قدیر که بر قدرت دلالت می‌نماید، متباین است. همچنین اسم سمیع که بر سمع، و اسم بصیر که بر بصر دلالت دارد. گاهی هم چند اسم خداوند متعال بطور مشترک بر یک صفت دلالت می‌کنند؛ مانند رحمن و رحیم که هر دو بر صفت رحمت دلالت می‌نمایند. و یا قادر، قدیر و مقتدر که همه بر قدرت خداوند دلالت می‌کنند.

توصیف نمودن به وسیله‌ی اسم‌های خداوند، با علمیت (اسم بودن) آنها هیچگونه منافاتی ندارد؛ حال آنکه اوصاف بندگان اینگونه نیستند؛ چرا که وصف بوسیله‌ی اوصاف بندگان با اسم بودن آنها به دلایل زیر منافات دارد:

اول: اوصاف انسانها با یکدیگر مشترک‌اند و این اشتراک، مانع علمیتی می‌شود که باید اختصاصی باشد، بر خلاف اوصاف باری تعالی که مشترک نیستند.

دوم: چه بسا که انسانی را امین، قوی و مؤمن می‌نامند؛ حال آنکه در حقیقت، آن شخص، متصف به صفتی نیست که آن اسم بر آن دلالت می‌نماید.

عطف میان اسم‌های خداوند متعال

اسم‌های خداوند متعال که در قرآن کریم آمده‌اند، بیشتر بدون عطف به یکدیگر ذکر شده‌اند؛ به عنوان نمونه، به آیات زیر توجه نمایید:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ
الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۲۳﴾﴾ [الحشر: ۲۳].

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲۵۵﴾﴾ [البقرة: ۲۵۵].

و گاهی هم به یکدیگر عطف شده‌اند: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ﴿۳﴾﴾ [الحديد: ۳]. همچنین بعضی از صفاتی که با اسم موصول آمده‌اند، به یکدیگر عطف شده‌اند؛ مانند این سخن خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴿۴﴾ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ﴿۵﴾﴾ [الاعلى: ۲-۳].

باید دانست که عدم عطف به خاطر این است که اصل، عدم عطف است؛ چرا که یک چیز به خودش عطف نمی‌گردد. و همانگونه که می‌دانید اسم‌های خداوند، علم ذات مقدس ایشان هستند. و عطف نمودن نیز به خاطر در نظر گرفتن امور مختلفی است که برخی از آنها عبارتند از:

۱- توجه به ویژگیها و صفاتی که این اسم‌ها دارند. و همانگونه که می‌دانید اسم‌ها از این جهت با یکدیگر متباین‌اند.

۲- عدم تناسب میان صفاتی که این اسم‌ها حاوی آنها هستند؛ مثل اول و آخر و ظاهر و باطن.

و اگر مایل به تحقیقات بیشتری در این زمینه هستید، می‌توانید به کتاب «بدائع الفوائد» ابن قیم مراجعه نمایید.^۱

مطلب چهارم: اسم‌های خداوند متعال مراتب مختلفی دارند

نام‌ها و صفات خداوند همه زیبا و دارای کمال می‌باشند و اسماء خداوند حاوی صفات او هستند. بعضی از اسماء و صفات خداوند نسبت به بعضی دیگر برتری دارند؛ در حدیث صحیح آمده که خداوند دارای اسم اعظمی است که هر گاه بدان فرا خوانده شود، اجابت می‌نماید. و هرگاه بوسیله‌ی آن از خداوند مسئلت شود، عطا می‌کند.

همچنین در حدیث صحیح آمده که خداوند در لوح محفوظ نوشته است: رحمتش بر خشمش غلبه نموده است. و در روایتی آمده است که: رحمتش از غضبش پیشی گرفته است.

ابن تیمیه به این مسئله نیز توجه نموده است که چه بسا یک صفت خداوند هم دارای مراتب مختلفی باشد؛ بعنوان نمونه، خشنودی خداوند از پیامبران بیشتر از خشنودی وی از سایر انسانها است. همچنین رحمت خداوند نسبت به پیامبران بیشتر از رحمتش نسبت به سایر انسانها می‌باشد. و سخن گفتن خداوند با برخی از بندگانش کاملتر از سخن گفتن با برخی دیگر است و دیگر مسایل این باب نیز همینگونه‌اند.^۱

اسم اعظم خداوند

یکی از دلایلی که برتری داشتن اسم‌های خداوند را نسبت به یکدیگر تأیید می‌نماید، این است که یک اسم در میان اسمهای فراوان خداوند وجود دارد که بزرگترین و برترین اسم شمرده می‌شود و از آن بعنوان اسم اعظم یاد می‌شود و در این باره احادیث زیادی به صحت رسیده‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

۱- ترمذی، ابو داوود، ابن حبان و حاکم با سند صحیح از بریده‌ی اسلمی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنید که مردی دعا می‌نماید و می‌گوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». «پروردگارا! من تنها از تو - نیازهایم را - می‌خواهم؛ زیرا شهادت می‌دهم که تو الله هستی، و هیچ معبود حقی بجز تو وجود ندارد؛ تو آن یکتا و بی‌نیازی هستی که نه زاده است، و نه زاییده شده است، و همتایی ندارد».

رسول الله ﷺ فرمود: «لَقَدْ دَعَا اللَّهُ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ، الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ». «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، این شخص، خداوند را با نام اعظمش فرا خواند؛ اسمی که اگر با آن فراخوانده شود، اجابت می‌نماید و اگر بوسیله‌ی آن از خداوند مسئلت شود، عطا می‌کند».

۲- ترمذی، نسائی، ابو داوود، ابن حبان و حاکم با سند صحیح از انس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که

ایشان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود که فردی به نماز ایستاد و سپس اینگونه دعا نمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْخَنَّانُ، بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، إِنِّي أَسْأَلُكَ...». «پروردگارا! من فقط از تو می‌خواهم؛ چرا که حمد فقط از آن توست؛ هیچ معبود حقی جز تو که بسیار مهربانی، وجود ندارد؛ ای بوجود آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین! ای صاحب عظمت و بزرگی! ای زنده! ای پایدار! من از تو مسألت می‌نمایم که...».

رسول الله صلی الله علیه و آله با شنیدن این جملات فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ دَعَا اللَّهُ بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ، الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، او خداوند را با نام عظیمش فرا خواند؛ آن نامی که هر گاه با آن، فرا خوانده شود، اجابت می‌نماید، و هر گاه با آن نام، از او درخواست گردد، عنایت می‌نماید».

۳- همچنین در سنن ابن ماجه، مستدرک حاکم و معجم کبیر طبرانی با سند صحیح از ابو امامه روایت است که رسول الله فرمود: «اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ فِي ثَلَاثِ سَوْرٍ مِنَ الْقُرْآنِ: فِي الْبَقْرَةِ، وَآلِ عِمْرَانَ، وَطه». «اسم اعظم خداوند که اگر با آن فرا خوانده شود، اجابت می‌نماید، در سه سوره‌ی قرآن آمده است: بقره، آل عمران و طه».

۴- دو آیه‌ی سوره‌ی بقره و آل عمران که اسم اعظم خداوند در آنها آمده است، مشخص شده- اند؛ ترمذی، ابوداود، ابن ماجه و دارمی با سند صحیح از اسماء دختر یزید انصاری رضی الله عنها روایت کرده‌اند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اسم اعظم خداوند در این دو آیه آمده است:

﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۶۳]. و ﴿الْمَ ۝ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ﴾ [آل عمران: ۱-۲].

قابل یادآوری است که تعدادی از علما برتری داشتن بعضی از اسم‌های خداوند متعال را نسبت به بعضی دیگر را قبول ندارند که از میان آنها می‌توان ابو جعفر طبری، ابوالحسن اشعری، ابو حاتم

رازی، ابن حبان بستی و قاضی ابوبکر باقلانی را نام برد. و برخی از علما این نظریه را به امام مالک رحمه الله نیز نسبت داده‌اند.

دلیل آنها نیز این است که قبول کردن این برتری، برای شنونده این گمان را ایجاد می‌نماید که مفضول نسبت به افضل دارای نقص است.^۱ باید گفت که بعد از به صحت رسیدن احادیث در اثبات اسم اعظم خداوند، توجه به این نظریه، جایگاهی ندارد و شبهه‌ای که به سبب آن، داشتن برتری بعضی از اسم‌ها بر بعضی دیگر را رد کرده‌اند، با توضیح و بیان علما از بین می‌رود؛ لذا نباید چنین شبهه‌ای باعث نفی حقیقتی گردد که با احادیث صحیح به اثبات رسیده است. به گمان من چنین شبهه‌ای برای عموم مسلمانان هم ایجاد نمی‌شود، چه رسد به اینکه برای علما ایجاد گردد؛ زیرا هر مسلمان آگاه با شنیدن اسماء و صفات خداوند، بجز کمال و تعظیم، چیز دیگری به ذهنش خطور نمی‌کند و هرگز نقص و کمی و کاستی در دلش ایجاد نمی‌گردد.

کسانی که قایل به اختلاف مراتب در اسماء خداوند نیستند، معتقدند که آن برتری و اعظمیتی که در احادیث آمده، شامل تمام اسم‌های خداوند متعال می‌شود؛ یعنی تمام اسم‌های خداوند مستحق این وصف هستند. اما این دیدگاه، بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا نصوص دلالت بر این دارند که تمام اسم‌های خداوند بزرگ‌اند؛ اما یکی از آنها از همه بزرگتر می‌باشد. بعضی‌ها هم گفته‌اند: هدف از اعظم بودن، صرفاً همان ثواب بزرگی است که فرد به هنگام فرا خواندن خداوند با آن اسم، مستحق آن می‌گردد.

برخی دیگر معتقدند: مراد از اعظم بودن، مشغول شدن با تمام وجود به دعا کردن است تا جایی که در فکر و ذهن دعا کننده، کسی بجز خداوند وجود نداشته باشد و در چنین حالتی است که خداوند دعایش را اجابت می‌نماید و نیازش را برآورده می‌سازد.^۲

جمهور علما که معتقدند یکی از اسم‌ها بطور مسخص و معین، اسم اعظم است، در تعیین آن اختلاف نظر دارند. بعضیها می‌گویند: تنها خداوند آن را می‌داند و کسی را از آن آگاه نکرده است. اما احادیث وارده از پیامبر که آن را یکی از چند اسمی دانست که یکی از صحابه خداوند را بدان فرا خواند و همچنین بیان اینکه بعضی از آیات قرآن کریم متضمن آن هستند، این دیدگاه را نفی می‌نماید. باز هم کسانی که آن اسم را معلوم و معروف می‌دانند، در تعیین آن، اختلاف نظر دارند؛ بعضی می‌گویند: «الله» یا «رحمن» است. بعضی هم معتقدند که اسم اعظم از چند اسم تشکیل شده و آنها

۱- فتح الباری (۲۲۴/۱).

۲- فتح الباری (۲۲۴/۱).

«الله الرحمن الرحيم» هستند. برخی دیگر می‌گویند: «الحی القيوم» می‌باشد. گروهی هم «الحنان، المنان، بديع السموات و الارض، ذوالجلال و الإكرام، الحي و القيوم» را اسم اعظم دانسته‌اند. برخی گفته‌اند: «ذوالجلال و الإكرام» است. بعضی هم «الله لا اله إلا هو الاحد الصمد، الذي لم يلد و لم يولد، و لم يكن له كفواً احد» را اسم اعظم می‌دانند. و اقوال دیگری هم در این زمینه وجود دارد.^۱

شیخ الاسلام اسم «الحي» را ترجیح داده و آن را اسم اعظم می‌داند؛ زیرا «حي» مستلزم تمام صفات و اصل آنها می‌باشد. به همین سبب، بزرگترین آیه‌ی قرآن کریم ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. می‌باشد. همچنین «حي» یعنی کسی که آگاه است و دارای اراده باشد؛ لذا مستلزم تمام صفات است و اگر به تلازم در اسم‌ها اکتفا می‌شد، اسم «حي» کفایت می‌نمود.^۲

اما ترجیح ما این است که «الله» اسم اعظم است، آن هم به چند دلیل:

اول: اگر ما نگاهی به اسم‌های وارده در احادیثی بیندازیم که رسول الله ﷺ اسم اعظم را در میان آنها دانست، درمی‌یابیم که تنها اسمی که در تمام آنها وجود دارد، «الله» است.

دوم: این اسم به مراتب بیشتر از سایر اسم‌ها در قرآن کریم تکرار شده است؛ این اسم (۲۶۰۲) بار تکرار شده است که (۹۸۰) بار به صورت مرفوع، (۵۹۲) بار به صورت منصوب، (۱۱۲۵) بار به صورت مجرور و (۵) بار نیز با لفظ «اللَّهُمَّ» آمده است.^۳

حال آنکه اسم «الرحمن» (۵۷) بار در قرآن کریم تکرار شده است.^۴ و اسم «الرحيم» (۱۱۴) بار در قرآن کریم بر خداوند اطلاق شده است. و اسم «الحی» صرفاً در پنج آیه بر خداوند متعال اطلاق شده است.

سوم: اینکه این اسم، بزرگترین و جامعترین اسم خداوند متعال است و مرجع تمام اسم‌ها بشمار می‌رود و تمام مفاهیم و معانی در تفسیر این اسم گفته می‌شود. و حقیقت الله، ذاتی است

۱- فتح الباری (۲۲۴/۱۱).

۲- مجموعه فتاوی‌ای ابن تیمیه (۳۱۱/۱۸).

۳- آنچه بیان گردید، بر اساس شمارش المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم می‌باشد.

۴- منبع سابق.

که در صفات و افعالش بی نظیر باشد. و همین معنا در حقیقت، جوهر الوهیت است. و کسی که اینگونه باشد، الله است^۱.

چهارم: این اسم هرگز بر غیر خدا اطلاق نگردیده است و هیچ کس هم جرأت نکرده که چنین ادعایی کند بجز رهبران گمراهی مانند فرعون که پست‌ترین و گمراه‌ترین مردم به شمار می‌آیند^۲.
 شیخ احمد شرباصی می‌گوید: «الله همان اسم خاص خداوند است؛ اسمی که خداوند آن را به خود اختصاص داده و اولین نامش قرار داده و تمام اسم‌های دیگر را به آن نسبت داده و این اسم را به هیچ یک از اسم‌های دیگر نسبت نداده و هر اسمی که بعد از آن می‌آید، نعت و صفت آن محسوب می‌گردد.

و این اسم بعنوان یک علم (اسم خاص) بر معبود حق، دلالت می‌نماید؛ آنگونه دلالتی که جامع تمام نام‌های مبارک ذات احدیت، می‌باشد.
 مثلاً گفته می‌شود: «اسماء حسنی از اسم‌های الله هستند نه اینکه: اسماء حسنی از اسم‌های رحمن یا غفور هستند»^۳.

مطلب پنجم: حقیقت و مجاز در اسم‌های خداوند متعال

اهل سنت و جماعت معتقدند که اسم‌هایی مانند حی، سمیع، بصیر، علیم، قدیر و ملک که بر خدا و انسان اطلاق می‌گردند، هم برای خداوند و هم برای انسان در معنای حقیقی‌شان استعمال می‌شوند. اما اختلاف این دو حقیقت با یکدیگر باعث نمی‌شود که هر یک از آنها یک حقیقت نباشد؛ زیرا حیات و قدرت و شنوایی و بینایی خدا شایسته‌ی جلال و جمال و کمال و صفات خداوند است، همانگونه که ویژگی‌های انسان هم شایسته‌ی عجز و نقص و قصور او می‌باشد.

مطلب ششم: ارتباط صفات خداوند با ذات وی

متکلمین با عقل محض، وارد مباحث بسیار ریزی در صفات الهی شده و در همین راستا اصول و قواعدی را وضع نموده‌اند که با حقی که خداوند متعال آن را نازل نموده است، تضاد دارند.

۱- احکام القرآن، ابن العربی (۷۹۸/۲).

۲- فتح الباری (۲۲۵/۱۱).

۳- موسوعة الأسماء الحسنی (۱۵/۱).

اهل سنت و جماعت بر این اعتقاد نیستند که: صفات خداوند عین ذات خداوند و یا غیر ذات او می‌باشند؛ زیرا جزء لازم و صفت لازم یک شیئی، غیر آن شیئی بشمار نمی‌رود، همانگونه که این صفات، عین ذات آن شیئی نیز به حساب نمی‌آیند.

سفارینی بطور خلاصه از شیخ الاسلام ابن تیمیه چنین نقل می‌نماید که: «هر گاه از سلف امت و امامان گذشته سؤال می‌کردند که: آیا علم و کلام خدا، غیر خدا است یا ذات خدا؟ آنها هرگز پاسخ مثبت یا منفی به این سؤال نمی‌دادند؛ زیرا اگر می‌گفتند: صفات خداوند غیر ذات خداوند هستند، این وهم و گمان پیش می‌آمد که مابین و جدا از خداوند هستند. و اگر می‌گفتند: صفات خداوند غیر ذات خداوند نیست، تصور می‌شد که صفات همان ذات می‌باشد.

شیخ الاسلام معتقد است که مسئول (فردی که از او سؤال می‌شود) در اینجا اینگونه توضیح دهد که اگر منظور از «غیر ذات خداوند» این است که صفاتش مابین و جدا از ذاتش هستند، صحیح نیست؛ زیرا صفات یک موصوف نمی‌توانند مابین و جدا از او باشند؛ اگر چه موصوف یکی از مخلوقات باشد چه رسد به صفات خالق؟

و اگر منظور از «غیر ذات»، این است که صفات، ذات خداوند نیستند، صحیح است؛ چرا که صفت عین موصوف نیست. لذا صفات از این جهت، غیر ذات خداوند هستند. و هرگاه، اسم پروردگار اطلاق شود، شامل ذات مقدس خداوند همراه با صفات کمال آن خواهد بود؛ زیرا وجود ذاتی که بدون صفت باشد، ممتنع است.

اسم الله، شامل ذاتی است که موصوف به صفات کمال می‌باشد. این صفات هرگز زائد بر مسمی نیستند؛ بلکه داخل آن هستند؛ اما این صفات، زائد بر ذات مجردی هستند که نفی کنندگان صفات آن را اثبات کرده‌اند.^۱

فلاسفه معتقدند که صفات خداوند معانی قائم به ذات او نیستند؛ بلکه صفات خداوند ذات او می‌باشند و نزد آنها خداوند دارای صفاتی زائد بر ذات، مانند علم و قدرت و اراده نیست؛ بلکه علم و قدرت و اراده‌ی خداوند همان ذات او هستند. و این دیدگاه باعث شده است که آنها تمام صفات را از خداوند نفی کنند.

معتزله نیز هر چند که به زعم خودشان قایل به اتصاف خداوند به صفات می‌باشند، اما هنگامی که می‌گویند: صفات عین ذات خداونداند، با مذهب فلاسفه هیچ تفاوتی ندارند؛ آنها می‌گویند:

خداوند با ذات خویش است که عالم و قادر و سمیع می‌باشد و اینگونه آنها صفات را زائد بر ذات اثبات نمی‌کنند.

بله، آنها گمان می‌کنند که اثبات صفات مستلزم یکی از امور زیر است:

اول: اینکه صفات خداوند حادث باشد. پس قیام حوادث با ذات خداوند و همچنین فارغ بودن خداوند در ازل از علم و اراده و حیات لازم می‌آید که این امر به اتفاق علما باطل است.

دوم: اینکه صفات خداوند قدیم باشد. پس تعدد قدما لازم می‌آید. و این امر هم بنا به اجماع مسلمانان کفر است.

پاسخ این شبهه این است که: تعدد قدمایی ممتنع است که با یکدیگر مغایرت داشته باشند. و ما قایل به عدم مغایرت ذات با صفات، و عدم مغایرت صفات با یکدیگر هستیم. پس تعدد منتفی است. اگر هم نظریه‌ی آنها را بپذیریم مبنی بر اینکه تعدد قدیم لازم می‌آید، باید به آنها گفت که تعدد قدیمهایی ممتنع است که هر کدام یک ذات مستقل باشد نه تعدد یک ذات و صفاتش. و دیدگاه واقعی و حقیقی در این باره این است که ذات و صفات خداوند ازلی‌اند.

فصل دوم

اعتقاد اهل سنت و جماعت در خصوص اسماء و صفات خداوند

امت اسلامی نیز مانند امتهای گذشته درباره‌ی اسماء و صفات خداوند دچار اختلاف شده‌اند. اما خداوند راه هدایت را در اموری اختلافی به کسانی که انتخاب نموده، نشان داده است. ما در این فصل بر آنیم تا اهل حق را که حقیقت را شناخته و از آن پیروی نموده‌اند، معرفی نماییم. سپس هم به معرفی اصول و قواعدی بپردازیم که اعتقاداتشان در این باب بر آنها استوار است.

مبحث اول: معرفی اهل حق (اهل سنت و جماعت)

اهل حق در میان این امت و سایر امتهای کسانی هستند که خداوند آنان را به راه راست هدایت نموده است: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ [الفاتحة: ۶-۷]. «خدایا! ما را به راه راست هدایت کن؛ راه کسانی که بدانان نعمت داده‌ای».

و آنانی که خداوند به آنها نعمت ارزانی داشته، کسانی هستند که در موردشان می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾ [النساء: ۶۹]. «کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، - روز رستاخیز - همنشین کسانی خواهند بود که خداوند بدیشان نعمت - هدایت - داده است و آنها هم عبارتند از: پیغمبران، صدیقین، شهیدان و بندگان صالح و نیکوکار».

اهل حق در میان امت اسلامی، کسانی هستند که دین خدا را شناخته و بر آن، استوار و پایدار مانده‌اند و در اصطلاح به آنها «اهل سنت و جماعت» یا «سلف صالح» می‌گویند.

به آنها اهل سنت می‌گویند چون که از پیروان رسول الله ﷺ هستند؛ پیامش را فهمیده‌اند و از آن پیروی می‌نمایند.

و اهل جماعت می گویند زیرا آنها بر حقیقتی که از جانب خداوند آمده است اجتماع نموده‌اند. لذا نامگذاری آنان بنا بر دستوری است که خدا و رسولش صادر نموده‌اند مبنی بر اینکه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی کنند و بر پیروی از حق اجتماع نمایند و از تفرقه و اختلاف بپرهیزند.

از آنجایی که مهاجرین و انصار از میان صحابه، بهترین نمایندگان علمی و عملی اسلام بشمار می‌روند، روش و منهج آنها الگو و مقتدا قرار گرفته است. آری، آنان سلف صالح این امت و کسانی هستند که در عصر نزول قرآن می‌زیسته‌اند، تربیت یافته‌ی معلم بشریت؛ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله؛ هستند، قرآن و پیامبر را بهتر از همه‌ی امت درک کرده‌اند، خداوند گواهی داده است که آنها از بعدیها بهتر و برترند و رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی دنیا را وداع نمود که از آنها راضی و خشنود بود.

و اینگونه راهی را که آنان طی کردند و منهجی را که بر اساس آن حرکت نمودند، به عنوان پرچم و چراغی بر فراز راه راست قرار گرفته و واجب است نسلهای بعدی آن را نصب العین خویش قرار دهند و در آن مسیر حرکت کنند. و این راه و روش را «مذهب سلف صالح» نام نهاده‌اند. و هر کس که این راه را طی نماید، در حقیقت، در راه و مذهب سلف صالح گام برداشته است.

ابن بدران اهل حق و مذهب آنها را معرفی می‌نماید و می‌گوید: «گروه نجات یافته، یک گروه‌اند. آن هم گروهی است که راه و روش پیامبر بزرگوار و اصحاب کرام و تابعین را در پیش گرفته‌اند؛ آنان آیات و احادیث صفات خداوند را همانگونه که آمده‌اند، بدون تشبیه، تمثیل، تأویل و تعطیل می‌خوانند و بدانها اعتقاد دارند...». امام ابو محمد بن حزم نیز در کتاب خود «الفصل» به همین مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید: «اهل سنت همان اهل حق‌اند و هر که با آنها مخالفت ورزد، اهل بدعت است. چرا که اهل سنت همان اصحاب بزرگوار و تابعین کرام می‌باشند که راه و روش اصحاب را در پیش گرفتند. بعد از آنان هم اهل حدیث و پیروان آنها از فقها هستند که نسل به نسل تا به امروز آمده‌اند و همچنین طبقه‌ی عوامی است که در شرق و غرب از آنها پیروی می‌نمایند.»

سفارینی رحمته الله علیه در تبیین مراد از مذهب سلف صالح می‌گوید: «مذهب سلف شامل راه و روشی است که اصحاب کرام و تابعین و تبع تابعین آن را طی کردند. همچنین راه آن امامان دینی است که علما به امامت آنها گواهی داده و جایگاه والای آنها در دین شناخته شده است و مردم کلام آنها را نسل به نسل پذیرفته‌اند. غیر از کسانی که بدعت سازی کرده‌اند و یا با لقبی غیر مقبول شهرت پیدا کرده‌اند، مانند: خوارج، رافضی، قدریه، مرجئه، جبریه، جهمیه، معتزله و کرامیه»^۱.

وقتی که سلف صالح همان اصحاب بزرگوار پیامبر هستند، پس کسانی که بعد از آنها راه و روش آنان را در پیش گیرند و دارای منهج آنها باشند، شایسته است که آنها را به یار و یاوران روش سلفی نام نهاد؛ زیرا آنها در راه و روش با صحابه مشترکند.

امامان بزرگوار، علم و دانش سلف صالح را به ارث برده و مردم جایگاه و مکان آنها را شناخته و به امامت آنها اقرار نموده‌اند و مذهب آنها در حقیقت، نماینده‌ی مذهب علمای گذشته است.

شیخ حرمین ابوالحسن محمد بن عبدالملک گرجی که از امامان شافعی مذهب است در کتابش «الفصول فی الاصول عن الائمة الفحول إلزاما لذوي البدع و الفضول» می‌گوید: امامان دین در حقیقت وارثان گذشتگان‌اند. و آنها عبارتند از: شافعی، مالک، ثوری، احمد بن حنبل، بخاری، سفیان بن عیینه، عبدالله بن مبارک، اوزاعی، لیث بن سعد و اسحاق بن راهویه. آنگاه اعتقادات آنها را نقل می‌نماید.

ما باید بدانیم که امامان گذشته بسیار بیشتر از این هستند؛ اما نویسنده تنها به ذکر این مجموعه اکتفا نموده است؛ زیرا آنها در دوران خویش، الگو بودند و در کل، صاحب مذهب بوده‌اند. همچنین آنها جامع شرایط امامت بودند و صلاحیت اقتدا را داشتند و دیگران در چنین سطحی نبودند، هر چند که امامان بزرگوار دیگری هم وجود داشتند که بعضیها از آنها پیروی می‌نمودند.^۱ امام لالکائی در «شرح اصول اعتقاد اهل السنة» تعداد زیادی از بزرگوارانی را که به راه و روش سلف حرکت می‌کردند، ذکر نموده است.^۲

بارزترین شخصیتی که منهج سلف صالح را بطور کامل فرا گرفت و از آن دفاع نمود، امام احمد بن حنبل بود. همان کسی که خداوند دین خود را در برابر فتنه‌ی خلق قرآن توسط ایشان حفظ نمود. به همین سبب، پیروی از وی و از فقه ایشان، پیروی از منهج سلف صالح بشمار می‌رود.

ابو الحسن اشعری می‌گوید: «ما محبت کسانی را که خداوند آنان را بعنوان یار و یاور پیامبرش انتخاب نمود، جزو دینمان می‌دانیم و آنها را تعریف و تمجید می‌نماییم و دوستشان داریم»^۳.

همچنین می‌گوید: «سخن و دیانت ما عبارت است از: پایبندی به قرآن و سنت پیامبر اسلام و روایات صحابه و تابعین و امامان حدیث. ما به اینها چنگ می‌زنیم و آنچه را که امام ابوعبدالله

۱- مجموعه فتاوی ابن تیمیه (۱۷۵/۴-۱۷۹).

۲- شرح اصول اعتقاد اهل السنة (۲۹/۱-۴۹).

۳- الإبانة ص (۱۱).

احمد بن حنبل - خداوند سیمایش را نورانی و درجات وی را بلند نماید و ایشان را جزای خیر فراوانی عنایت کند - گفته است، می‌پذیریم و با کسانی که با رأی او مخالفت کنند، مخالفت می‌نماییم، زیرا او امامی فاضل و رهبری کامل بود که خداوند بوسیله‌ی او حق را آشکار ساخت، گمراهی را برطرف کرد، راه حق را واضح نمود و بدعت بدعت گذاران، فریب فریب کاران و شبهه‌ی شبهه افکنان را بوسیله‌ی او قلع و قمع نمود. پس رحمت خداوند بر این امام بزرگوار و فاضل باد»^۱.

سفارینی رحمته بعد از معرفی مذهب سلف صالح که آن را ابتدای این مبحث نقل نمودیم، علت انتساب مذهب سلف صالح را به امام احمد بن حنبل بیان می‌کند و می‌گوید: «بعد از قرن دوم هجری با ترجمه‌ی کتابهای بیگانگان به زبان عربی، آن هنگامی که بدعت‌ها ظهور کردند و میان مردم گسترش یافتند و گرفتاریها افزایش یافت و مأمون موضوع خلق قرآن را مطرح کرد و مذهب معتزله به سبب انحراف خلفا از مذهب حق، ظهور چشمگیری پیدا کرد، کسی که در این برهه‌ی هولناک، شجاعانه برای شکست و رد نظریات و ابطال و تحریف مذهب آنها قیام کرد و پیروان آنها را بشدت نکوهش و مذمت نمود، امام احمد بن حنبل بود. وی به نکوهش کسانی پرداخت که به آن مذهب گرویده‌اند یا بدان تکیه نموده‌اند و یا نسبت به آن گرایش پیدا کرده و یا از آن دفاع می‌کردند و از طرف دیگر، اهل حق را در عصر خویش به اعتماد به مذهب حق تشویق نمود و آنها را نوید داد. به همین سبب است که مذهب سلف به ایشان نسبت داده شده است. حال آنکه مذهب ایشان همان مذهب نقل شده از سایر ائمه‌ی دین و حق ثابت و مشهوری است که از بزرگان گذشته‌ی امت نقل شده است»^۲.

مبحث دوم اصولی که اعتقادات اهل سنت و جماعت راجع به اسماء و صفات خداوند بر آنها مبتنی است

مباحث سلف صالح بر پایه‌ها و اصولی مبتنی است که قرآن بر همگی آنها دلالت می‌نماید و کسی که به این پایه‌ها بنگرد، دلش اطمینان پیدا خواهد کرد که این مذهب همان مذهب حق است که واجب است آن را محکم بگیریم و سایر مذاهب را ترک نماییم.

۱- الإبانة ص (۹).

۲- لواعم الأنوار البهية (۲۱/۱).

اصل اول: اثبات آنچه که خدا و رسولش اثبات نموده‌اند

سلف صالح صفاتی را اثبات می‌نمایند که خدا و رسولش آنها را اثبات نموده‌اند و صفاتی را نفی می‌نمایند که خدا و رسولش آنها را نفی کرده‌اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «اصل در باب صفات این است که خداوند را باید با آنچه که خودش را بدانها توصیف نموده و یا اینکه رسولش او را به طور اثبات یا نفی برای خدا بیان داشته، توصیف نمود. لذا آنچه را که خداوند برای خودش اثبات نموده، اثبات می‌شود و آنچه را که از خودش نفی نموده، نفی خواهد شد»^۱.

ابو اسماعیل عبد الرحمن بن اسماعیل انصاری می‌گوید: «اصحاب حدیث پروردگارش را با صفاتی می‌شناسند که قرآن بدانها تصریح نموده یا رسول الله ﷺ از آنها سخن به میان آورده و آنها را افراد عادل و قابل اعتماد از پیامبر اکرم ﷺ نقل نموده‌اند. و صفاتی را برای خداوند اثبات می‌نمایند که خداوند خودش آنها را در کتاب خویش و یا از زبان پیامبرش اثبات نموده است»^۲.

امام شافعی می‌گوید: «من به تمام چیزهایی که از جانب خدا و پیامبرش آمده با همان مراد و مقصود رسول الله ﷺ ایمان دارم»^۳.

همچنین امام شافعی به عنوان تأکید بر این اصل می‌فرماید: «خداوند دارای اسماء و صفاتی است که قرآن از آنها سخن گفته و پیامبر از آنها امتش را باخبر نموده و هیچ یک از افرادی که برای آنها اتمام حجت شده توانایی رد آنها را ندارد...». وی سخنانش را ادامه می‌دهد تا آنجا که می‌گوید: مانند اینکه خداوند به ما خبر داده که او سمیع و بصیر است و دارای دو دست می‌باشد؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ [المائدة: ۶۴]. «بلکه دو دست خدا باز است - و او جواد و بخشنده است». و او دست راست دارد: ﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ [الزمر: ۶۷]. «آسمانها به دست راست او در هم پیچیده می‌شود». و او دارای صورت است، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷]. «و تنها وجه پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس».

۱- مجموعه فتاوی ابن تیمیه (۳/۳).

۲- عقیده السلف و اصحاب الحدیث، اثر صابونی ص (۳).

۳- مجموعه فتاوی ابن تیمیه (۲/۳).

و خداوند قدم دارد؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «حتی یضع الرب فیها قدمه» یعنی جهنم همچنان ندای هل من مزید سر می‌دهد تا اینکه خداوند قدمش را در آن می‌گذارد.

شیخ الحرمین ابوالحسن محمد بن عبدالملک گرجی در کتاب «الفصول فی الأصول عن الأئمة الفحول إلزاماً لذوی البدع و الفضول» با بیان چکیده‌ی اقوال علمای سلف در خصوص اسماء و صفات خداوند می‌گوید: «ما معتقدیم که اسماء و صفات خداوند مخلوق نیستند؛ قرآن آنها را بیان نموده و پیامبر و اصحاب پیامبر نیز از آنها خبر داده‌اند. آن اسما و صفاتی که روایان اهل ثقه آنها را روایت کرده‌اند و ناقدان حدیث نیز آنها را صحیح دانسته‌اند و قرآن و حدیث صحیح بر آنها دلالت می‌نماید. و آنها عبارتند از: اول، آخر، أحد، قدیم، صمد، کریم، علیم، حلیم، علی، عظیم، رفیع و مجید، او دارای قدرت فوق‌العاده می‌باشد، او قبلاً آفرینش را آغاز نموده و او است که بعداً آفرینش را دوباره باز می‌گرداند، هر آنچه که بخواهد انجام می‌دهد، او قوی و قدرتمند و استوار است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. «هیچ چیز مانند او نیست و او شنوا و دانا است». و دیگر صفاتش مانند صورت، چشم، قدم، دو دست، علم، نظر، سمع، بصر، اراده، مشیت، رضایت، غضب، محبت، خندیدن، تعجب، حیا و آزر، شهامت، ناخوشایند، برآشتن، قبض و بسط، نزدیکی، بلند مرتبه، کلام و سلام، سخن و نداء، تجلی و لقاء، فرود آمدن، صعود کردن، استواء، و اینکه او در آسمان و بالای عرش قرار دارد، و از مردم جدا است»^۲.

اموری که بر صحت این اصل دلالت می‌نماید:

اول: اسماء و صفات خداوند جزو امور غیبی هستند و صرفاً از طریق وحی می‌توان از آنها باخبر شد. و خداوند بندگان مؤمنش را که به غیب ایمان دارند، مورد ستایش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿الْمَ ۝۱ ذَٰلِكَ الْكِتَٰبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۝۲ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ﴾
[البقرة: ۱-۳].

«الف، لام، میم، این کتاب، هیچ شک و تردیدی در آن وجود ندارد و راهنمای پرهیزگاران است، آن کسانی که به دنیای غیب باور دارند».

همچنین خداوند افرادی را که به آنچه از جانب خداوند آمده ایمان دارند، مورد ستایش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۱۸۲/۴).

۲- شیخ الاسلام آن را از گرجی نقل کرده است. نگا: مجموعه فتاوی (۱۸۱/۴).

﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

«پیامبر معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان بدان باور دارند؛ همگی به خدا، فرشتگانش، کتاب‌های وی و پیغمبرانش ایمان دارند».

دوم: رد و انکار هر آنچه که خداوند برای خودش قائل است و یا پیامبر آن را برای خدا ثابت نموده، در حقیقت به معنای تکذیب خدا و سول خدا می‌باشد. چگونه کسی ادعای اسلام و ایمان می‌نماید حال آنکه اسماء و صفات الهی را رد می‌کند. بله، خداوند برای خودش صفاتی مانند الحی، القيوم، العليم، الخبير، الحكيم، الملك، القدوس، السلام، المؤمن، المهيمن، العزيز، الجبار والتمكبر را ثابت می‌نماید؛ آنگاه یک فرد جاهل و مغرور در برابر خداوند خبیر و حاکم آسمانها و زمین قرار می‌گیرد و آنچه را که خداوند برای خود اثبات نموده است، نفی می‌کند و می‌گوید: خداوند حی و قیوم و خبیر و... نیست.

چگونه کسی می‌تواند ادعا کند که به وحی الهی ایمان دارد و در عین حال، علم، سمع، بصر، رضا، محبت، استواء و سایر صفاتی را که خداوند برای خود اثبات نموده، نفی می‌کند؟!!

سوم: نصوصی که دستور به ایمان آوردن به اسماء و صفات خداوند می‌دهند. کسی که آیات قرآن کریم را مورد مطالعه قرار دهد، متوجه خواهد شد که خداوند در آیات اسماء و صفات، تنها به بیان اسماء و صفات بسنده نمی‌کند؛ بلکه دستور به ایمان آوردن به آنها نیز می‌دهد. آیا کسی که دستور خداوند را نمی‌پذیرد، مسلمان بشمار می‌رود؟

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳].

«آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این که بلایی گریبانگیرشان گردد یا به عذاب دردناکی گرفتار شوند بر حذر باشند».

حقا که این سخن خداوند متعال متحقق گردیده و بسیاری از منکران اسماء و صفات الهی، چنانکه در زندگی‌شان می‌خوانیم، گرفتار شده‌اند و در دنیا قبل از آخرت به عذابهای دردناک مبتلا گردیده‌اند. نصوص فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که به ما دستور می‌دهد تا خداوند و اسماء و صفاتش را بشناسیم:

﴿وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۳۱].

«از خدا بترسید و بدانید که خداوند از هر چیزی آگاه است».

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۳۳].

«از خدا بترسید و بدانید که خداوند به آنچه که انجام می‌دهید، بینا است».

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۴۴].

«و بدانید که خداوند شنوا و دانا است».

﴿فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳۴].

«و بدانید که خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است».

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ [البقرة: ۲۶۷].

«و بدانید که خداوند بی‌نیاز و شایسته‌ی ستایش است».

﴿فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۰۹].

«پس بدانید که بی‌گمان خدا توانا و حکیم است».

همچنین خداوند مهربان آیات و نشانه‌های خود را برای مردم بیان می‌نماید و دستاوردهای خود را به آنها نشان می‌دهد تا اینکه بدانند که خداوند بر هر چیزی قادر و مالک و صاحب هستی است:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۶﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۷﴾﴾ [البقرة: ۱۰۶-۱۰۷].

«مگر نمی‌دانی که خداوند بر هر چیزی توانا است؟ آیا ندانسته‌ای که ملک و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست؟ و جز خدا سرپرست و یآوری برای شما وجود ندارد».

نصوصی که بر وجوب شناخت اسماء و صفات خداوند دلالت می‌نمایند، فراوانند؛ در حقیقت، نصوص فراوانی که راجع به صفات خداوند آمده‌اند، بر وجوب شناخت خداوند از طریق آشنایی با صفاتش، دلالت می‌نمایند. چرا که خداوند به ما دستور داده تا به او ایمان بیاوریم و او را بشناسیم. و باید دانست که ایمان هیچ فردی کامل نمی‌شود تا زمانی که به صفات مذکور در قرآن و سنت ایمان نیاورد. و اگر ما معنای صفتی از صفات خداوند را ندانیم، واجب است قرآن و سنت را تصدیق نماییم و به آن صفت ایمان داشته باشیم.

اما در مورد صفاتی که تعدادی خداوند را بدانها توصیف می‌کنند ولی در قرآن و سنت نیامده‌اند، قبول و رد آنها منوط به شناخت هدف و مراد فرد می‌باشد؛ اگر منظور و مراد صحیحی داشته باشد،

آنها را می‌پذیریم. در غیر این صورت، نمی‌پذیریم. البته ما این شاء الله در صفحات آینده بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

اسماء و صفاتی که بوسیله‌ی احادیث آحاد اثبات شده‌اند

علما معتقدند که هیچ تفاوتی میان مسایل اعتقادی اثبات شده با قرآن و حدیث صحیح، و همچنین امور اعتقادی اثبات شده با حدیث متواتر و آحاد - اگر به صحت رسیده باشد - وجود ندارد. به همین سبب است که علما صفات وارده در احادیث صحیح مانند الحنان، المنان، الشافی و السبوح را جزو اسم‌های مبارک خداوند به شمار آورده‌اند. ولی برخی از فقها و اصولیان متأخر، با اثبات مسایل اعتقادی بوسیله‌ی احادیث آحاد به مخالفت پرداخته‌اند؛ اما آنچه صحیح است، صحت اثبات مسایل اعتقادی با احادیث آحاد می‌باشد. ما در کتاب «شناخت الله» به تفصیل به این مسئله پرداخته‌ایم.

اصل دوم: تمام اسماء و صفات خداوند کامل و در نهایت کمالند

اهل سنت و جماعت که در مسیر اصحاب بزرگوار و تابعین گام برمی‌دارند، اعتقاد جازم دارند که اسماء و صفاتی را که خداوند آنها را برای خودش ذکر نموده، هیچگونه نقص و عیبی ندارند؛ بلکه زیباترین اسماء و کاملترین صفات می‌باشند. چنانکه خداوند متعال این حقیقت را بیان می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الاعراف: ۱۸۰].

«خدا دارای زیباترین نامها است - که بر بهترین معانی و کاملترین صفات دلالت می‌نمایند - پس او را با آن نامها بخوانید».

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ [الاسراء: ۱۱۰].

«بگو: «الله» یا «رحمن» را بخوانید - فرقی نمی‌کند و خدا را به نامها و صفات متعدد به فریاد خواندن، مخالف توحید نیست - خدا را به هر کدام از اسماء حسنی بخوانید - مانعی ندارد - او دارای نام‌های زیبا است».

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ [طه: ۸].

«او الله است و جز او معبود حقی وجود ندارد. او دارای نامهای نیکو است».

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [الحشر: ۲۴].

«او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است؛ دارای نامهای نیک و زیبا است».

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «صفات کامل برای خداوند ثابت است؛ بلکه نهایت کمال ممکن، مختص ذات خداوند می‌باشد، طوری که هر کمال عاری از نقص، مختص پروردگار است و ذات مقدسش مستحق آن خواهد بود»^۱.

ابن قیم می‌گوید: «صفات خداوند، همه صفات کمال محض می‌باشند؛ خداوند موصوف به کامل‌ترین صفات می‌باشد و او از کامل‌ترین کمالات برخوردار است. همچنین اسم‌های خداوند که بر صفات وی دلالت می‌نمایند، زیباترین و کامل‌ترین اسم‌ها می‌باشند؛ در میان اسم‌ها، هیچ اسمی زیباتر و کامل‌تر از اسم‌های خداوند متعال وجود ندارد و هیچ اسمی نمی‌تواند جای آنها را پر کند و یا معنای آنها را ادا نماید»^۲.

«و حُسْنی جمع أحسن است نه جمع حَسَن. و این مطلب، رازی بسیار ارزشمند دارد و آن اینکه واژه‌ی حَسَن جزو صفات الفاظ است و أحسن جزو صفات معانی می‌باشد. چون که هر لفظی دارای دو معنای حَسَن و أحسن است. پس مراد از آن دو همان أحسن است تا اینکه بتوان آن را بر صیغه‌ی حُسْنی جمع کرد؛ لذا جایز نیست که از آن دو معنا جز با أحسن تفسیر نمود»^۳.

هم اکنون که این اصل، ثابت گردید، کسانی که خود را منتسب به اسلام می‌دانند، بر چه مبنایی اسم‌ها و صفات الهی را نشانه می‌گیرند و گمان می‌کنند که چون اسم‌ها و صفات خداوند مستلزم تشبیه است، پس واجب است که نفی یا تأویل شوند؛ زیرا کمال باری تعالی جز با نفی و تأویل این اسماء و صفات تحقق پیدا نخواهد کرد؟!

استدلال برای اتصاف خداوند به صفات کمال

نخست: دلیل فطرت

باید دانست که اقرار به کمال اسماء و صفات خداوند امری فطری است که خداوند فطرت بشر را بر آن سرشته است. حتی کسانی که همه یا بعضی از اسماء و صفات خداوند را نفی می‌کنند، اگر

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۷۱/۶).

۲- بدائع الفوائد (۱/۱۶۸).

۳- ایثارالحق ص (۱۶۶).

شبهات و یاوه‌هایی که دل آنها را بیمار و عقل و وجدان آنها را فاسد کرده، برطرف گردد، بدون هیچ شک و شبهه‌ای فطرت آنها به صفات کمال خداوند اعتراف می‌کند. ولی باید دانست که اصول و مبادی فاسد باعث فساد فطرت انسانی می‌گردد. بله، اگر به اوضاع کسانی که که اسماء و صفات خداوند را نفی می‌کنند، نگاهی بیندازیم متوجه خواهیم شد که آنها سعی می‌کنند تا فطرت خود را تحت فشار قرار دهند و اثرات حق را در آن خاموش کنند و بر آن فائق آیند. آری، فطرت آنها را بسوی اثبات علو، محبت و خشنودی خداوند متعال و سایر صفاتش فرا می‌خواند؛ اما آنها به سبب دیدگاهها و نظریات فاسدشان دست رد بر سینه‌ی حق می‌زنند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد جهمیه که درباره‌ی خداوند متعال سخنان متناقضی به زبان آورده‌اند، می‌گوید: «آنها فطرت‌ها و عقل‌هایشان را مجبور می‌کنند تا امور محال و متناقض را بپذیرد و می‌گویند: او در جهان است؛ ولی در آن وجود ندارد. یا اینکه او هستی است و او آن نیست»^۱.

شارح عقیده‌ی طحاوی می‌گوید: «خداوند در فطرت انسانی که با جحود، تعطیل، تشبیه و تمثیل آلوده نشده، به ودیعت نهاده است که خداوند در اسماء و صفاتش از کمال برخوردار است و او موصوف به صفاتی است که خود و رسولش آنها را بیان نموده‌اند. همچنین کمالاتی که از دید مردم پنهان مانده است، به مراتب بیشتر از آن چیزهایی است که مردم می‌دانند»^۲.

شیخ الاسلام در کتابهای مختلف خود ماجرای شیخ ابو جعفر همدانی را با ابو المعالی جوینی ذکر نموده است که چگونه همدانی دلیل فطرت را جهت اثبات صفت علو (بالا بودن) خداوند متعال برای جوینی مطرح نمود و از آن استدلال کرد.

شیخ الاسلام می‌گوید: «همچنین آنچه را که محمد بن طاهر مقدسی در داستان معروفش آورده، از این باب است: باری شیخ ابو جعفر همدانی حضور داشت که ابو المعالی جوینی بالای منبر صحبت نمود و گفت: «خداوند وجود داشته است در حالی که عرش نبوده است» و اینگونه چنانکه از سخنش استنباط می‌شود، صفت استوای بر عرش خداوند را نفی کرد؛ البته وی در آخر عمر خود از این اعتقادش برگشت و بر دین کنیزان و پیر زنان نیشابور فوت نمود.

شیخ ابو جعفر گفت: «ای استاد! موضوع ذکر عرش را بگذار - یعنی این موضوع مربوط به وحی است - بلکه از آن ضرورتی برای ما صحبت کن که در دل‌هایمان می‌یابیم؛ هر گاه عارفی می‌گوید: یا

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۶۰/۴).

۲- شرح العقیده الطحاویة ص (۹۵).

الله! حتماً در دلش معنایی را می‌یابد که علوّ را می‌طلبد؛ چرا که به سمت چپ و راست نگاه نمی‌کند؛ پس چگونه ما این امر بدیهی را از دل‌هایمان دور می‌کنیم؟

ابو المعالی جوینی فریاد زد و دستش را بر سرش گذاشت و گفت: همدانی مرا متحیر کرد. در واقع، این شیخ از زبان تمام انسانها صحبت می‌نماید و به علوّ و بالا بودن خداوند اقرار می‌کند؛ زیرا اقرار بدان، امری فطری و ضروری است که ما و هر آن کسی که خداوند را فرا می‌خواند، آنرا در دلش احساس می‌کند، پس چطور می‌توانیم آن را از دل‌هایمان بیرون کنیم. و آن کنیزی که رسول الله ﷺ به وی فرمود: «خداوند کجاست؟ گفت: در آسمان. پیامبر فرمود: او را آزاد کنید، زیرا وی مؤمن است».

آری، او یک کنیز غیر عرب بود. آیا فکر می‌کنید کسی به او آموزش داده بود که چنین پاسخی بدهد؟ بلکه او بر اساس فطرتی پاسخ داد که خداوند در سرشتش نهاده بود. و اینجا بود که پیامبر اکرم ﷺ نیز او را تأیید نمود و گواهی داد که وی مؤمن است!

دوم: اتصاف خداوند به صفات کمال دلیل صحت الوهیت و ربوبیت او، و نفی، دلیل بطلان الوهیت و ربوبیت است

الله، پروردگاری است که مورد پرستش قرار می‌گیرد و باید دارای صفات کمال باشد؛ زیرا نقص معبود دلیل بطلان الوهیت و ربوبیت وی می‌باشد. لذا قرآن کریم با سلب نمودن اوصاف کمال، معبودان کفار را مورد مذمت قرار می‌دهد و عیب آنها را ایگونه بیان می‌کند که آنها فاقد شنوایی و بینایی هستند، نمی‌توانند صحبت کنند، کسی را هدایت دهند و نفع یا ضرری به کسی برسانند. خداوند مهربان به نقل از ابراهیم در مجادله‌ی با پدرش می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿٤٢﴾﴾
[مریم: ۴۲].

«هنگامی را بیان آور که ابراهیم به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و هیچ شرّ و بلائی از تو به دور نمی‌دارد؟».

همچنین ابراهیم علیه السلام با زیر سؤال بردن الوهیت بت‌ها خطاب به قومش فرمود:

﴿هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾ أَوْ يَنْفَعُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾﴾ [الشعراء: ۷۲-۷۳].

«آیا هنگامی که آنها را به کمک می خوانید، صدای شما را می شنوند و نیازتان را برآورده می کنند؟ یا سودی به شما می رسانند و یا زبانی متوجه شما می سازند؟».

همچنین ابراهیم هنگام شکستن بت های قومش به آنها فرمود:

﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾ أَفِ لَكُمْ
وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾﴾ [الانبیاء: ۶۶-۶۷].

«آیا به جای خداوند، چیزهایی را می پرستید که کمترین سود و زبانی به شما نمی رسانند؟ وای بر شما! و وای بر چیزهایی که به جای خدا می پرستید! آیا نمی فهمید - که از این مجسمه ها و تندیسها کاری ساخته نیست و شایسته ی پرستش نیستند؟».

و خداوند متعال با بیان بطلان الوهیت گوساله ای که بنی اسرائیل آن را پرستش می کردند، می فرماید:

﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِن بَعْدِهِ مِن حُلِيِّهِمْ عِجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا
يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾﴾ [الاعراف: ۱۴۸].

«و بعد از - رفتن - موسی، قوم او از زیورهایشان گوساله ای ساختند و آن را معبود خود گرفتند که پیکر بی جانی بود و صدای گاو داشت. مگر نمی دیدند که چنین پیکر گوساله گونه ای با آنان سخن نمی گوید و به راهی ایشان را راهنمایی نمی کند. آنها گوساله را به خدایی گرفتند و به خود ستم کردند».

لذا روشن شد که خداوند نفی صفات شنوایی و عدم اجابت دعا و عدم توانایی نفع و ضرر و عدم کلام و عدم هدایت را دلیل بر بطلان الوهیت قرار داده است. همین جا است که جنایت آن گروهی که صفات خداوند را نفی می نمایند و یا صفات وی را تأویل می کنند، معلوم می شود. آنان خیال می کنند که توحید خداوند مقتضی نفی صفات اوست.

در حقیقت، این گروه با دلایل صحیح عقلی و نصوص صریح که بر وجوب اتصاف خداوند به صفات کمال و جلال دلالت می نمایند، مخالفت می ورزند. گفتنی است که هر اندازه تعداد صفات کمال خداوند متعال بیشتر باشد، به همان اندازه ستایش و تعظیم خداوند کاملتر و بزرگتر خواهد بود. و به سبب کثرت و کمال اسماء و صفات خداوند متعال، انسان نمی تواند او را آنگونه که شایسته اش هست مورد ستایش قرار دهد.

سوم: دلایل عقلی ای که بر اتصاف خداوند به صفات کمال دلالت می نمایند:

قرآن کریم اندیشه‌ی بشر را بسوی دلایل عقلانی هدایت و راهنمایی می‌نماید تا آنها او را به سوی خداوند هدایت کند. اینها دلایلی آسان و در توان همه‌ی انسانها است که مبتنی بر مبانی درستی است که هرگز باطل بدان راه نمی‌یابد و هرگز همانند دلایل متکلمین نیست که دارای دلایل متناقض و باطل باشد که ایمان را باطل می‌گردانند و حق را دچار شک و تردید می‌کنند. آری، قرآن عقل انسان را بسوی دلایلی هدایت می‌نماید که بر کمال خداوند و کمال اسماء و صفاتش دلالت می‌کنند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾﴾
[النحل: ۶۰].

«کسانی که به آخرت باور ندارند، دارای صفات پست هستند و خدا دارای صفات عالیه است و او با عزّت و با حکمت است.»

همچنین در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾﴾ [الروم: ۲۷].

«او است که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را باز می‌گرداند و این برای او آسانتر است. بالاترین وصف، در آسمانها و زمین متعلق به خدا است و او بسیار با عزّت و اقتدار و سنجیده و با حکمت است.»

و در سوره‌ی ملک می‌فرماید:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٤﴾﴾ [الملك: ۱۴].

«مگر کسی که می‌آفریند نمی‌داند، حال آنکه او دقیق و باریک بین بس آگاهی است.»

مثال و نمونه‌ی بدی که خداوند برای دشمنانش قرار داده، همان وجود نقص و عیب و سلب صفات کمال از مشرکان و بت پرستان می‌باشد.

و مثال والایی که خداوند متعال مستحق آن است، همان دارا بودن تمام صفات کمال می‌باشد. لذا کسی که صفات کمال را از خداوند سلب می‌نماید، در حقیقت، مثال و نمونه‌ی بدی را برای خداوند قرار می‌دهد و صفات و نمونه‌های والایی را که خداوند برای خود قایل است از وی نفی می‌کند؛ حال آنکه خداوند متعال کمال مطلق است که حاوی امور وجودی و معانی ایجابی می‌باشد که هر اندازه در ذات موصوف بیشتر باشند، به همان اندازه از دیگران کامل تر و بالاتر خواهد بود.

از آنجایی که صفات خداوند متعال نسبت به صفات دیگران، عظیم‌تر و کاملتر است، او دارای صفات برتر و عالیه است و از دیگران نسبت به این صفات عالیه مستحق‌تر است. بلکه اصلاً غیر ممکن است دو نفر در صفات والای مطلق مشترک باشند؛ زیرا اگر هر دوی آنها از هر جهت بطور مساوی از صفات برتر برخوردار باشند، هیچ یک از آنها بر دیگری برتری نخواهد داشت. و اگر در صفات والا و برتر مساوی نباشند، آن ذاتی که از صفات برتر برخوردار است، یکی می‌باشد. پس غیر ممکن است که کسی دارای صفات برتر و والا باشد و در عین حال، دارای شریک و نظیر باشد. این همان چیزی است که شارح طحاویه آن را در مورد استحقاق خداوند متعال نسبت به صفات برتر بیان نموده است. و این فرموده‌ی خداوند متعال که ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ﴾ [النحل: ۶۰]. اندیشه‌ی بشر را به این سمت سوق می‌دهد که خداوند در حق خودش «قیاس اولی» را استعمال نموده است؛ به این معنا که تمام کمالاتی که ذاتاً بدون نقص برای مخلوقی ثابت شود، خداوند بدانها شایسته‌تر است. و هر نقصی که انسان از آن دوری می‌جوید و عاری از کمال باشد، خداوند به طریق اولی شایسته‌تر است که از آن منزّه و پاک باشد.

پس صفاتی مانند علم، حکمت، قدرت، شنوایی، بینایی که انسان به سبب آنها مورد ستایش، قرار می‌گیرد، خداوند شایسته‌تر به آنها است. و صفاتی مانند جهل، کوری، مرگ و کوری که انسان از آنها دوری می‌نماید، خداوند شایسته‌تر است که از آنها منزّه و پاک باشد.

در نصوص صریح قرآن آمده که خداوند ﴿أَرْحَمُ الرَّحِمِينَ﴾ [الانبیاء: ۸۳]. ﴿أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ﴾ [هود: ۴۵]. ﴿أَسْرَعُ الْحَسِبِينَ﴾ [الانعام: ۶۲]. ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴]. می‌باشد. و او اکبر، اعزّ، أعلم و اقوی است.

همچنین در قرآن آمده که خداوند ﴿خَيْرُ الْفَالِصِينَ﴾ [الانعام: ۵۷]. ﴿خَيْرُ الرَّزِقِينَ﴾ [المائدة: ۱۱۴]. ﴿خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾ [الانبیاء: ۸۹]. ﴿خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۰]. ﴿خَيْرُ الرَّحِمِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۹]. ﴿خَيْرُ الْفَلْتَحِينَ﴾ [الاعراف: ۸۹]. ﴿خَيْرُ الْغَفِيرِينَ﴾ [الاعراف: ۱۵۵]. ﴿وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ [طه: ۷۳]. می‌باشد.

تمام این نصوص به طور واضح و روشن بر روشی قرآنی دلالت می‌نماید که عقل انسان را برای استعمال قیاس اولی در خصوص خداوند هدایت می‌کند؛ زیرا هر کمالی که بدون نقص برای مخلوق ثابت شود به طریق اولی برای خداوند ثابت می‌گردد. البته می‌توان قیاس اولی را به گونه‌ای

دیگر نیز بیان داشت و آن اینکه هر کمالی که در انسان یافت می‌شود، بخشش خداوند است. پس چگونه کسی که فاقد کمال باشد کمال را به دیگران می‌بخشد؟ از قدیم گفته‌اند که فرد فقیر نمی‌تواند چیزی را ببخشد.

فیلسوفان و متکلمان در استدلال‌هایشان برای اثبات کمال خداوند بر قیاس تمثیل تکیه ورزیده‌اند؛ قیاسی که اصل و فرع در آن مساوی است و یا اینکه از قیاس شمول استفاده کرده‌اند؛ قیاسی که افراد آن مساوی است. و اینگونه خداوند را به دیگران تشبیه نموده‌اند و خداوند و دیگران را تحت قضایای کلی قرار داده‌اند که همه‌ی افراد آن با هم مساوی هستند. و به سبب ضعف دلایلی که بدانها تکیه کرده‌اند، این منهج، آنان را دچار مشکل ساخته و بسوی شک و تردید و اضطراب سوق داده است. بر خلاف منهج قرآنی که گویای آن است که خداوند متعال در مورد خودش صرفاً قیاس اولی را بکار برده، همانگونه که قبلاً بیان نمودیم.

تفسیر علما از «مثل اعلی»

عبارات علما در تفسیر «مثل اعلی» که در قرآن کریم آمده است، پیرامون چهار معنا دور می‌زند:

اول: ثبوت صفات والا برای پروردگار هستی؛ آن پروردگاری که کمال مطلق است و هیچگونه نقصی به هیچ شکلی به او راه ندارد. و این کمال خداوند متعال مشروط به شناخت بندگان نیست؛ تمام کمال مطلق از آن خداوند متعال است. بندگان این نکته را بدانند یا ندانند، تفاوتی نمی‌کند.

دوم: مثل اعلی همان تعظیم و تقدیس خداوند، بیم و هراس از او، و امید و توکلی است که در قلب بندگان، وجود دارد. در واقع، همان احساسی است که بنده از خداوند دارد تا جایی که هیچ چیز و هیچ کس را در این احساس، همتا و شریک خداوند قرار نمی‌دهد. باید دانست که مطلب فوق، با شرک و کفری که در دل بعضی از بندگان وجود دارد، هیچگونه منافاتی ندارد؛ زیرا آنها فطرت خویش را زیر پا گذاشته و آن را آلوده ساخته‌اند. هنگامی که این پرده از فطرت آنها برداشته شود، تعظیم، تقدیس و تزیه‌ی که نسبت به خداوند در گوهر انسان، وجود دارد، آشکار می‌گردد. همچنین روشن خواهد شد که هیچ کس نمی‌تواند در دل بندگان، جایگاهی مانند جایگاه خداوند داشته باشد.

سوم: مثل اعلی، همان اثبات صفات کمال برای خداوند یکتا و پاک دانستن وی از هر عیب و نقص و تمثیل می‌باشد.

چهارم: مثل اعلی، عبارت است از: عبادت خداوند متعال با علم و شناختی که در قلب عبادت کنندگان و ذاکرانش وجود دارد که از میان آنها می‌توان به عبادات قلبی از جمله اخلاص، توکل، محبت خداوند و دعا اشاره نمود.

یکی از دلایل کمال اسماء و صفات خداوند متعال این است که صفاتش، ازلی و ابدی هستند جایز نیست انسان تصور کند که خداوند متصف به صفتی است که قبلاً متصف به آن نبوده است. یا معتقد باشد که برخی از صفاتش از او جدا می‌شوند؛ زیرا متصف بودن خداوند به صفاتش، کمال محسوب می‌شود و فقدان صفات نقص و عیب بحساب می‌آید. و اصلاً ممکن نیست که خداوند بعد از نقص به کمال برسد، همانگونه که جایز نیست بعد از کمال، تنزل پیدا کند.

طحاوی در تأیید این مفهوم می‌گوید: «خداوند قبل از آفرینش، از قدیم، متصف به این صفات بوده و با آفرینش موجودات، هیچ چیز به صفاتش اضافه نشده است. همچنین برای همیشه متصف به این صفات خواهد بود».

شارح طحاوی در توضیح عبارت فوق می‌گوید: «خداوند از قدیم متصف به صفات کمال یعنی صفات ذاتی و صفات فعلی بوده است. و جایز نیست انسان معتقد باشد که خداوند متصف به صفاتی شده که قبلاً متصف بدانها نبوده است؛ زیرا صفات خداوند صفات کاملند و فقدان آنها به معنای نقص است. و تصور اینکه خداوند بعد از نقص به کمال دست یافته است، جایز نیست».

سپس شارح طحاوی می‌افزاید: «صفات فعلی و صفات اختیاری و مانند اینها از قبیل آفرینش، تصویر، میراندن، زنده گردانیدن، قبض و بسط، استواء، آمدن، نزول، خشم، خشنودی و دیگر صفات شبیه اینها که خداوند خودش را بدانها توصیف نموده یا پیامبرش آنها را برای او ذکر کرده است، هیچ اشکالی برای قانون فوق، بحساب نمی‌آید؛ چرا که چنین حدوثی به این اعتبار، ممتنع نیست؛ مثلاً نمی‌گویند که فعل خداوند بعد از عدم، برای وی حادث شده است. همانگونه که اگر کسی امروز صحبت کند و دیروز نیز صحبت کرده و از این نعمت برخوردار بوده، نمی‌توان در مورد وی گفت: صحبت و کلام برای وی حادث شده است. اما اگر کسی به سبب مشکلی مانند کودک بودن و لال بودن نتواند صحبت کند؛ سپس زبانش باز شود و صحبت کند، در مورد او می‌توان گفت که: صحبت و کلام برای وی حادث شده و بوجود آمده است. ولی کسی که بدون هیچ مشکلی سکوت کند و صحبت نکند، چنین شخصی بالقوه متکلم است؛ یعنی هرگاه بخواهد، صحبت می‌نماید. و در حال صحبت به وی

گفته می‌شود که وی بالفعل صحبت می‌کند. همچنین کسی که در حال نوشتن باشد به وی گفته می‌شود بالفعل نویسنده است. اما هنگامی که مشغول نوشتن نباشد، از صفت کاتب بودن خارج نمی‌شود»^۱.

اتصاف خداوند به صفات کمال بطور ابدی و ازلی ما را به این واقعیت راهنمایی می‌نماید که: «افعال خداوند ناشی از اسماء و صفات وی می‌باشند و اسماء مخلوقات نیز ناشی از افعالشان است. پس افعال خداوند از کمالش بوجود می‌آید؛ اما کمال مخلوقات از افعالشان بدست می‌آید؛ به این معنی که بعد از انجام فعل، اسمهایش از فعل گرفته می‌شود. اما خداوند از قدیم و همیشه کامل بوده و افعالش از کمال وی سرچشمه می‌گیرد. زیرا خداوند در ذات و صفاتش کامل است و افعال وی نشأت گرفته از کمال وی می‌باشد. اما مخلوقات، نخست فعل را انجام می‌دهند؛ سپس کمالی که شایسته‌ی آن فعل است، برایشان حاصل می‌گردد»^۲.

اموری که اطلاق آنها بر خداوند جایز است و اموری که اطلاق آنها بر خداوند جایز نیست

یک: اطلاق اسماء مذموم در حق خداوند جایز نیست

اطلاق نمودن افعال و اسم‌های مذموم به طور مطلق بر خداوند جایز نیست؛ نه به شکل مقابله و جزا و نه به شکلی دیگر. به این معنا که نمی‌توان گفت: خداوند فقیر، عاجز و یا خائن است. و اینجا است که اشتباه قول افراد نادانی مشخص می‌شود که می‌گویند: کسی که خیانت کند، خدا هم به او خیانت می‌کند، کسی که ظلم کند، خدا به او ظلم می‌نماید و کسی که ستم کند، خداوند به او ستم می‌کند؛ زیرا خداوند هرگز خیانت و ظلم و ستم نمی‌کند. به همین سبب است که خداوند متعال در مورد کسانی که نیت خیانت به پیامبر داشتند، می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [الانفال: ۷۱].

«ای پیغمبر! اگر مشرکان با اظهار ایمان بخواهند به تو خیانت کنند، آنان پیش از این به خداوند خیانت کرده‌اند. پس خداوند شما را بر آنان پیروز کرد و خداوند آگاه و با حکمت است».

شما ملاحظه می‌نمایید که خداوند شیوه‌ای را که برای گول زندگان بکار برده برای خائنان

استعمال نموده است؛ چنانکه در مورد گول زندگان می‌فرماید:

﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِّعُهُمْ﴾ [الانساء: ۱۴۲].

۱- شرح العقيدة الطحاوية (۱۲۷-۱۲۸).

۲- بدائع الفوائد (۱/۱۶۲).

«خدا را گول می‌زنند! حال آنکه خداوند ایشان را گول می‌زند».

چرا که خیانت به هر شکل و حالتی که باشد، مذموم است؛ اما خدعه و گول زدن اینگونه نیست؛ بلکه اگر به شکل مقابله و مجازات باشد، آنگونه که در آیه‌ی فوق آمده است، صفت مدح شمرده می‌شود.

دو: نام‌گذاری و توصیف خداوند به امور بد جایز نیست

از آنجایی که افعال خداوند از اسماء و صفات وی نشأت می‌گیرد، لذا تمامی افعالش نیز خیر می‌باشد. در حدیث هم آمده است که: «شر از جانب خدا نیست». اگر انتساب شر به خداوند جایز باشد، پس باید جایز باشد که نام‌هایی را که دال بر شر است، برای خدا وضع نمود. و در این صورت، نامهای خداوند همه تحت عنوان اسماء الحسنی قرار نمی‌گرفتند؛ بلکه در این میان، نامهایی وجود می‌داشت که احسن و زیبا نمی‌بود، که این امر هم باطل است؛ چونکه شر نه به صورت فعل و نه به صورت وصف به خداوند نسبت داده نمی‌شود. بلکه در قلمرو مخلوقات وی قرار می‌گیرد. و باید دانست که میان فعل و مفعول تفاوت بسیاری وجود دارد؛ زیرا شر وابسته به مفعول است که خارج از خدا می‌باشد، و هرگز وابسته به فعل خداوند نیست^۱.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «شر به تنهایی در کلام خدا و رسول خدا، به خداوند نسبت داده نشده است و صرفاً به یکی از شکل‌های زیر وارد شده است:

۱- در عموم مخلوقات وارد شده است. و هنگامی که اینگونه در عموم مخلوقات وارد شود، عموم قدرت، مشیت و خلق الهی را می‌رساند و حاوی حکمتی است که به عموم مخلوقات تعلق می‌گیرد؛ مانند این سخن خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الزمر: ۶۲].

«خداوند آفریننده‌ی همه چیز است».

باید دانست که هر رحمت و منفعت و مصلحتی که خداوند ایجاد کرده، از فضل وی سرچشمه می‌گیرد، و هر چیزی که غیر از این باشد، در چهار چوب عدالت او می‌گنجد.

۲- یا این که به علت و فاعل نسبت داده شده است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿١﴾ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿٢﴾﴾ [الفلق: ۱-۲].

«بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم. از شر هر آنچه او آفریده است».

و در سوره‌ی نساء می‌فرماید:

﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ﴾ [النساء: ۷۹].

«ای پیامبر! آنچه از خیر و خوبی به تو می‌رسد، از جانب الله است و آنچه که از بلا و بدی به تو می‌رسد از خود تو است».

۳- یا اینکه فاعل آن حذف می‌شود؛ مانند این سخن خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا﴾ [الجن: ۱۰].^۱

«ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شر و بلا در نظر گرفته شده است، یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است».

ابن قیم می‌گوید: «شر به صفات، افعال و اسماء خداوند راه پیدا نمی‌کند؛ بلکه به مفعول‌ها راه پیدا می‌کند. با توجه به این نکته که هنگام نسبت دادن به انسان، شر به حساب می‌آید؛ اما از این جهت که به خداوند نسبت داده می‌شود، شر محسوب نمی‌شود».^۲

سوم: تصغیر اسم‌های خداوند متعال جایز نیست

زیرا چه بسا که تصغیر به معنای تحقیر می‌آید. به همین سبب، علما اتفاق نظر دارند که تصغیر صفات خداوند متعال جایز نیست. امام الحرمین نقل نموده که علما بر عدم جواز، اجماع کرده‌اند و ابن حجر عسقلانی نیز این مطلب را از او نقل نموده است.^۳

چهارم: آنچه که در برخی موارد، اطلاق آنها بر خداوند جایز است

و آنها مواردی هستند که به شکل جزا، عدالت و مقابله، بر خداوند متعال اطلاق گردیده‌اند. اگر کسی بگوید: نظر شما چیست درباره‌ی اسماء و افعالی که خداوند متعال بر خودش در این آیات اطلاق نموده است:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۲].

«بی‌گمان منافقان خدا را گول می‌زنند! حال آنکه خداوند آنان را گول می‌زند».

﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۵۴].

«و آنان مکر کردند و خداوند هم مکر نمود».

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۹۴/۸)

۲- الفوائد ص (۱۴۳).

۳- فتح الباری (۳۶۶/۱۳).

﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۴﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ [البقرة: ۱۴-۱۵].

«و هنگامی که منافقان با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شما بییم و مؤمنان را مسخره می‌نماییم. خداوند ایشان را مسخره می‌نماید».

﴿سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ﴾ [المائدة: ۸۰].

«خداوند بر آنان خشمگین گردید».

﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [السجدة: ۲۲].

«مسلماناً ما از همگی جنایت کاران انتقام خواهیم گرفت».

در پاسخ او می‌گوییم: این صفات در بعضی از حالت‌ها کمال، و در حالت‌های دیگر، نقص شمرده می‌شوند. «هرگاه که یک صفت در بعضی حالت‌ها کمال، و در حالت‌های دیگر، نقص شمرده شود، اطلاق آن بر خداوند متعال نه به طور مطلق جایز، و نه به طور مطلق، ممتنع است. لذا این صفات نه بطور مطلق بر خداوند اطلاق می‌گردند و نه بطور مطلق از او نفی می‌شوند؛ بلکه لازم است که در چنین صفاتی قایل به تفصیل باشیم؛ به این معنا که در حالتی که این صفات، کمال شمرده می‌شوند، اطلاق آنها بر خداوند جایز است و در آن حالتی که نقص بحساب می‌آیند، اطلاق آنها بر خداوند جایز نیست. صفاتی مانند مکر، کید، حيله و مانند اینها از این قبیل‌اند. چنین صفاتی اگر به شکل مقابله با انجام دهندگان این کارها باشند، کمال بشمار می‌روند؛ چرا که دلیل بر این هستند که فرد توانایی مقابله به مثل و بلکه بیشتر از آن را در برابر دشمنش دارد. و در غیر این صورت، نقص شمرده می‌شوند. و همانگونه که می‌دانید خداوند این صفات را بطور مطلق بر خودش اطلاق ننموده، بلکه اینها را به شکل مقابله به مثل با کسانی که چنین رفتارهایی را با خودش و پیامبرش می‌کنند، ذکر نموده است»^۱.

اینجا است که ما به اشتباه کسانی پی می‌بریم که اسم‌های ماکر، خادع، ناسی، مستهزاء، فاتن، ساخت، منتقم و مانند اینها را جزو اسماء خداوند بشمار آورده‌اند. ابن قیم صاحبان این نظریه را بشدت مورد تهاجم قرار داده است؛ حافظ حکمی نقل می‌کند که ایشان گفته است: «هرگز خداوند، خودش را با اوصافی مانند کید، مکر، حيله و استهزاء بطور مطلق توصیف ننموده است. و هرگز

۱- القواعد المثلی فی صفات الله و اسمائه الحسنی، شیخ محمد صالح عثمین ص (۲۰).

چنین اسم‌هایی جزو اسماء حسناى خداوند شمرده نمی‌شوند. مصنفان نادانی که اسماء حسناى خداوند را شرح داده‌اند و گمان کرده‌اند که نامهایی مانند ماکر، خادع، مستهزء و کاند جزو نامهای خداوند هستند، در حقیقت، چنان سخن بزرگی بر زبان آورده‌اند که بدنها به لرزه در می‌آید و نزدیک است که گوشها از شنیدن آن، شنوایی خودشان را از دست بدهند. آنچه این افراد نادان را فریب داده، این است که خداوند متعال این افعال را بر خودش اطلاق نموده است؛ لذا اینها اسم‌هایی را از این افعال برای خداوند متعال اشتقاق کرده و گرفته‌اند. و از آنجایی که همه‌ی نام‌های خداوند متعال، حسنی (خوب و زیبا) هستند، اینها را هم در کنار رحیم، ودود، حکیم و کریم جزو اسماء حسنی شمرده‌اند. قطعاً این جهل و نادانی بسیار بزرگی است؛ زیرا این افعال هرگز به طور مطلق قابل مدح نیستند؛ بلکه این اسماء در برخی موارد، قابل مدح، و در مواردی دیگر، مذموم‌اند. لذا اطلاق کردن افعال آنها به طور مطلق، بر خداوند متعال جایز نیست؛ به این معنا که هرگز نمی‌توان گفت: خداوند حیله و نیرنگ می‌کند و استهزاء می‌نماید. پس وقتی که این سخن درست نباشد، به طریق اولی نمی‌توان از آنها نام‌هایی را برای خداوند وضع کرد»^۱.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «اسمی که حاوی معنای شر باشد، جزو اسم‌های خداوند بشمار نمی‌رود؛ بلکه شر جزو مفعول‌های خداوند بحساب می‌آید. و در حدیث نیامده که اسم «منتقم» جزو اسم‌های خداوند متعال است؛ بلکه در قرآن کریم به صورت مقید ذکر شده است: ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [السجدة: ۲۲]. «ما از مجرمان انتقام می‌گیریم». و ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾ [ابراهیم: ۴۷].^۲ «خداوند چیره و انتقام گیرنده است».

پنجم: اسم‌هایی که اطلاق آنها بر خداوند جایز نیست؛ چونکه قابل تقسیم به مدح و ذم‌اند: همچنین کسانی که نام‌های مرید، فاعل، صانع، ماهد و مانند اینها را جزو اسم‌های خداوند متعال شمرده‌اند - حال آنکه جزو اسم‌های خداوند نیستند - مانند گروه گذشته دچار اشتباه شده‌اند؛ زیرا اراده، فعل، صنع و مهد می‌توانند به کمال و نقص تقسیم شوند؛ به همین سبب، خداوند آنها را صرفاً در صورتی بر خودش اطلاق نموده است که چه از جهت فعل و چه از جهت خبر، کامل تر باشد:

﴿تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ [الانفال: ۶۷].

«شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرای آخرت را می‌خواهد».

۱- معارج القبول (۷۶/۱).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۹۶/۸).

﴿وَالْأَرْضُ فَرَشْنَهَا فَنِعْمَ الْمُهْدُونَ﴾ ﴿٤٨﴾ [الذاریات: ۴۸].^۱

«و زمین را پهن کرده‌ایم و چه آماده‌کنندگان خوبی بوده‌ایم!».

ابن العربی «فاعل» و «زارع» را نیز جزو نامهای خداوند به حساب آورده است؛ اما صحیح این است که این دو نام و امثال اینها اگر بدون هیچ متعلق یا سیاق حاوی کمال ذکر گردند، مدحی بشمار نمی‌آیند. ولی در سیاق آیاتی که ذکر شده‌اند، صفت کمال و مدح بحساب می‌آیند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الانبیاء: ۱۰۴].

«همان گونه که آفرینش را آغاز نمودیم، از نو بازگشت می‌دهیم. این وعده‌ای است که ما می‌دهیم و ما قطعاً آن را به انجام می‌رسانیم».

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾ ﴿٦٣﴾ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ وَأَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾ ﴿٦٤﴾ [الواقعة: ۶۳-۶۴].

«آیا هیچ درباری آنچه کشت می‌کنید، اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟».

همچنین ابن العربی «رابع ثلاثة» و «سادس خمسة» را با استدلال از آیهی سورهی مجادله، جزو نامهای خداوند قرار داده است:

﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ﴾ [المجادلة: ۷].

«هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگویی کنند، مگر این که خداوند چهارمین ایشان است و نه پنج نفری مگر این که او ششمین ایشان است».

اما این خطایی آشکار است؛ زیرا این آیه چه به لحاظ مفهوم و چه به لحاظ منطوق بر چنین چیزی دلالت نمی‌نماید؛ بلکه معنای آیه این است که: در هر نجوایی که سه نفر یا پنج نفر انجام می‌دهند حتماً خداوند چهارمین و یا ششمین نفر آنها است و آگاه به افعال و اقوال آنها می‌باشد.

ششم: اسم‌هایی که اطلاق آنها بر خداوند جایز نیست مگر اینکه مقترن با نام مقابلشان باشند و آنها هم نام‌های مزدوج‌اند

اندیشمندان دینی معتقدند که برخی از اسم‌های خداوند متعال به تنهایی، کمال شمرده نمی‌شوند؛ بلکه برای افاده‌ی کمال باید آنها را همراه با نام مقابلشان ذکر نماییم.

نام‌هایی از قبیل مذلل، ضارّ، منتقم و مانع جزو نام‌هایی هستند که به تنهایی، کمال شمرده نمی‌شوند؛ لذا نمی‌توان خداوند متعال را به مجرد اذلال، اضرار، انتقام و منع کردن، مورد مدح و ستایش قرار داد؛ بلکه درست این است که باید گفت: المَعزّ المذلل، الضارّ النافع، العفو المنتقم والمعطى المانع. پس در صورتی، کمال برای خداوند متعال متحقق می‌گردد که هر اسم همانگونه که ذکر شد، در کنار مقابلهش بیاید. زیرا هدف از این اسم‌ها این است که عزت و ذلت، نفع و ضرر، عفو و انتقام و منع و بخشش همگی در دست خداوند متعال و تحت تصرف او هستند. قابل یادآوری است که این اسم‌های دوگانه‌ی خداوند متعال حکم یک اسم را دارند که نمی‌توان برخی از حروف آن اسم را از برخی دیگر جدا کرد. این نام‌ها هر چند که متعدد هستند اما حکم یک اسم را دارند. به همین سبب به صورت مفرد نیامده‌اند و صرفاً با مقترن بودن اسم مقابلهشان بر خداوند اطلاق شده‌اند. پس اگر کسی یا مذللّ! یا ضارّ! و یا مانع! بگوید و خبری بدهد، خداوند را تعریف و تمجید نموده است مگر اسم مقابلهش را ذکر نمایند.

برخی از پژوهشگران می‌گویند: این اسم‌ها همراه مقابلهشان معنای عموم را می‌رسانند. و ما بیان کردیم که قرآن «شرّ» را با یکی از سه روش به خدا نسبت می‌دهد. و یکی از آن سه روش این است که «شرّ» در عموم مخلوقات وارد می‌شود و اینگونه در تحت عموم قدرت، مشیت و خلقت وی قرار می‌گیرد.

البته این اسم‌های دوگانه بسیار اندک‌اند. بیشتر اسم‌های خداوند متعال مانند علیم، سمیع، بصیر و حکیم طوری هستند که می‌توان آنها را به تنهایی و در کنار اسم‌های دیگر بر خداوند اطلاق نمود. لذا صدا کردن خداوند متعال با این دسته از اسم‌ها به تنهایی و در کنار اسم‌های دیگر جایز است. همچنین می‌توان خداوند متعال را با این نام‌ها به تنهایی و یا مقترن با نام‌های دیگر، حمد و ثنا گفت!^۱

اصل سوم: پاک دانستن خداوند از تشبیه، تمثیل و همه‌ی صفات نقص

این موضوع نزد سلف صالح و پیروان آنها بسیار واضح و روشن است؛ زیرا مهمترین هدف آنها تنزیه و تقدیس خداوند از هر عیب و نقصی می‌باشد.

البته نزد آنان تنزیه خداوند تنها به معنای نفی تشبیه نیست؛ بلکه آنان او را مطلقاً از تشبیه و صفاتی که شایسته‌ی او نیستند، منزّه و پاک می‌دانند. همچنین او را تسبیح گفته و به روش‌های مختلف، پاکی او را بیان می‌کنند. حال آنکه مخالفان آنان تمام تلاش خود را جهت نفی تشبیه بکار گرفتند و در این مسیر گمراه شدند؛ چرا که صفات خداوند متعال را به بهانه‌ی اینکه منجر به تشبیه می‌شود، نفی کردند.

این اصل، بسیار واضح است و نصوص فراوانی در قرآن بر آن دلالت می‌نماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست - و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌ماند - و او شنوا و بینا است».

﴿وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الاخلاص: ۴].

«و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد».

اهل سنت و جماعت بنا به شناخت‌شان از قرآن کریم معتقدند که خداوند متعال نه در ذات و نه در صفاتش، مشابهتی با هیچ یک از مخلوقاتش ندارد. شارح طحاویه رحمه الله می‌گوید: «اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند که خداوند در ذات، صفات و افعالش نظیر و مانندی ندارد»^۱.
امام ابو حنیفه رحمه الله در کتاب «الفرقہ الأكبر» می‌گوید: «تمام صفات خداوند متفاوت با صفات مخلوقاتش می‌باشد؛ او علم و قدرت دارد و می‌بیند اما نه مانند علم و قدرت و دیدن ما»^۲.
نعیم ابن حماد می‌گوید: «هر که خداوند را به چیزی از مخلوقاتش تشبیه کند، کافر می‌شود. همچنین هر کس اوصافی را که خداوند خودش را بدانها توصیف نموده، انکار کند، کافر می‌شود؛ البته در اوصافی که خداوند خودش را بدانها توصیف نموده یا پیامبرش بیان کرده است، هیچ تشبیهی وجود ندارد»^۳.

اسحاق بن راهویه می‌گوید: «هر کس، خداوند را توصیف کند و او را به صفات یکی از مخلوقاتش تشبیه کند، کافر می‌شود»^۴.

۱- شرح العقیة الطحاویة ص (۱۲۰).

۲- شرح العقیة الطحاویة ص (۱۲۰).

۳- منبع سابق.

۴- منبع سابق.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «از ربیع بن سلیمان روایت است که گفت: در مورد صفات خداوند متعال از امام شافعی رحمه الله پرسیدم. او گفت: حرام است که عقل انسان خداوند را به تصویر بکشد، حرام است که خیال انسان او را محدود کند، حرام است که گمانها او را معین کند، بر مغزها نیز حرام است که در مورد ذات وی بسیار فکر نماید و بر نفس انسان حرام است که درباره‌ی او کنجکاوی کند مگر به آن اندازه‌ای که در سخنان خدا و پیامبرش آمده است»^۱.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «خداوند بزرگ در ذات مقدسش با اسماء و صفاتش و همچنین در افعالش هیچ همتا و نظیری ندارد. ما همانگونه که یقین داریم که خداوند متعال ذات و افعال حقیقی دارد، یقین داریم که خداوند دارای صفات حقیقی است. و هیچ چیز در ذات و صفات و افعالش مانند او نیست. و هر آنچه که موجب نقص و یا حدوث گردد، خداوند از آن پاک است؛ زیرا خداوند مستحق آنگونه کمالی است که بالاتر از آن کمالی وجود ندارد و از آنجایی که عدم بر او راه ندارد، نمی‌توان برای خداوند حدوث قائل شد؛ زیرا عدم برای خداوند معنایی ندارد»^۲.

شیخ مرعی بن یوسف کرمی حنبلی با بیان این اصل می‌گوید: «خداوند بزرگ با تمامی حوادث و مخلوقات تفاوت دارد؛ ذات او مانند ذات موجودات نیست و صفاتش مانند صفات مخلوقات نمی‌باشد. او با هیچ یک از مخلوقات و امور حادث مشابهتی ندارد. او منفرد و یکتا است؛ در ذات، صفات و افعالش همتایی ندارد؛ زیرا او وجود مطلق است که زمان و مکان برای وی مطرح نیست؛ خداوند قائم به ذات خود است و در تمامی افعالش مستقل می‌باشد. هر چیز زیبا و با ارزش و یا جسم و تمثیلی که به دل و فکر انسان خطور می‌کند خداوند متفاوت با آنها است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱]. «هیچ چیز مانند او نیست». مگر نمی‌بینید هنگامی که خداوند بر کوه تجلی نمود، کوه از عظمت او از هم پاشید. پس خداوند بر هر چیزی که تجلی کند و ظاهر شود، آن چیز از بین می‌رود؛ همینگونه اگر دل انسان خواسته باشد، توهمی در مورد وی داشته باشد، هلاک می‌گردد. لذا به اخباری که راجع به خود فرموده، بسنده نمایید و خالصانه تسلیم او شوید»^۳.

تفاوت میان تنزیه پیامبران و پیروانشان با تنزیه معطله

تمام گروهها با ذکر صفاتی برای خداوند و نفی کردن صفاتی دیگر از وی مدعی آن هستند که هدفشان بیان تقدیس و پاکی پروردگارشان می‌باشد.

۱ - مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۶/۴).

۲ - مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۲۶/۵) و نگا: (۲۶۳/۵).

۳ - أقاویل الثقات ص (۱۴۳).

اما هر ادعایی نمی‌تواند درست باشد؛ اینجاست که معطله با نفی کلام خداوند، استوای بر عرش، عروج فرشتگان بسوی او، علو خداوند متعال، وجه، دست و مانند اینها به گمان خودشان می‌خواهند تقدیس و تنزیه خداوند را نشان دهند.

در حقیقت، آنها با این سخنانشان خداوند متعال را متهم به دروغگویی کرده‌اند و اینگونه خودشان گمراه شده و دیگران را نیز گمراه ساخته‌اند؛ چرا که آنها در این اعتقاداتشان با پیامبران و پیروان راستین آنان مخالفت کرده‌اند. چون که راه پیروان حق همانا اثبات صفاتی است که خداوند آنها را برای خودش اثبات نموده و یا پیامبرانش آنها را بیان کرده‌اند با این اعتقاد که همه‌ی اینها صفات کمال و جلال‌اند. و صفات نقص را از خداوند نفی نموده‌اند، همانگونه که تشبیه را نفی کرده‌اند.

قابل یادآوری است که برخی از پژوهشگران تلاش نموده‌اند تا فاصله‌ی اهل سنت و جماعت و گمراهانی که صفات خداوند را نفی می‌کنند، کم نمایند، آنهم به بهانه‌ی اینکه هدف هر دو گروه، تقدیس و تنزیه خداوند می‌باشد^۱.

آنها با این کار می‌خواهند برای کسانی که در این باب گمراه شده‌اند، عذر و بهانه بیاورند و منهج آنها را در کنار منهج اهل حق قرار دهند.

ما باید بدانیم که سهل‌انگاری در خصوص کسانی که از راه راست منحرف شده‌اند و صفات خداوند را انکار کرده‌اند، خطایی بسیار بزرگ است؛ زیرا اعتقاد آنها موجب تکذیب خدا و پیامبر می‌شود. نباید خطای آنها را به دلیل حق خواهی‌شان مورد چشم پوشی قرار داد؛ زیرا چه بسیارند کسانی که طالب حق هستند اما به حق نمی‌رسند. و اگر چنین منطقی، جایز و صحیح باشد، هر کار شرک آمیز و گمراه کننده توجیه می‌شود و تمام مشرکان مدعی می‌شوند که هدف ما تقدیس خداوند متعال است.

در تنزیه خداوند تنها نفی تشبیه کافی نیست

دو اصل وجود دارد که با یکدیگر متلازم و وابسته‌اند: یکی، توصیف خداوند به آنچه خودش را بدانها توصیف نموده و یا پیامبر بیان داشته است. دیگری، نفی مشابهت بین صفات خداوند و صفات مخلوقات. البته باید دانست که برای اثبات کنندگان صفات، تنها نفی تشبیه بدون اکتفا بر صفاتی که در قرآن و سنت آمده‌اند، کافی نیست. چرا که اگر عدم اکتفا به صفات وارده در قرآن و سنت جایز می‌بود، خداوند به اعضا و افعالی توصیف می‌شد که در حق او ممتنع هستند. همچنین در این صورت، خداوند بدون تشبیه با نقص و عیبهایی توصیف می‌شد که جایز نیست؛ مانند اینکه

کسی بگوید: خداوند گریه می‌کند اما نه مانند گریه‌ی انسان، یا خداوند ناراحت می‌شود اما نه مانند ناراحتی انسان، یا خداوند گرسنه و تشنه می‌شود اما نه مانند گرسنگی و تشنگی انسان.^۱

به چنین گوینده‌ای باید گفت: شما راه را گم کرده‌اید و از راه مستقیم منحرف شده‌اید؛ هرگز با نسبت دادن این معایب و نواقص به خداوند کاری را انجام نداده‌اید که مایه‌ی خیر دین و دنیا باشد. نفی تشبیه شما هیچ سودی به حال شما ندارد؛ بلکه شما باید این صفات را بطور کلی نفی کنید؛ زیرا اینها صفات نقص‌اند.

اصل چهارم: پذیرفتن صفات بر اساس ظاهر آنها

اصل چهارمی که مذهب سلف صالح در خصوص اسماء و صفات خداوند بر آن مبتنی است، پذیرفتن آنها بر حسب ظاهرشان می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «خطابی، ابوبکر بن خطیب و دیگران نقل کرده‌اند که: مذهب سلف صالح پذیرفتن احادیث وارده در مورد صفات، بر حسب ظاهرشان می‌باشد»^۲.

و منظور سلف از پذیرفتن آنها بر حسب ظاهرشان این است که انسان یقین قطعی داشته باشد که صفات خداوند دارای معانی حقیقی‌ای است که شایسته‌ی مقام شامخ خداوند می‌باشد. آنها معنایی که از لفظ، آنگونه که اعراب می‌فهمند، متبادر و آشکار می‌گردد.

مخالفان منهج سلف در مورد این اصل، سه گروهند:

اول: کسانی که صفات خداوند را بر حسب ظاهرشان می‌پذیرند و ظاهر آنها را از جنس صفات مخلوقات می‌دانند؛ اینها گروه مشبهه می‌باشند که دارای مذهب باطلی هستند. سلف صالح این امت با این رأی به مخالفت برخاسته، آن را تقبیح کرده و این رأی و صاحبانش را بشدت مورد هجوم قرار داده‌اند. اشتباه آنها این است که فکر می‌کنند ظاهر صفات خداوند به معنای تشبیه است، حال آنکه تمام کسانی که خداوند را مقدس و بزرگ می‌دانند، متوجه هستند که ظاهر صفات همانا تقدیس و تعظیم خداوند می‌باشد.

دوم: گروهی که معتقدند باید ظاهر صفات را نفی کرد؛ زیرا ظاهرشان باعث تشبیه خداوند می‌شود. تعدادی از این گروه تمام صفات خداوند متعال را نفی می‌کنند و صرفاً برای خداوند، صفات سلبی، اضافی و مرکب از آن دورا اثبات می‌کنند. و قایل به صفات ثبوتی برای خداوند نیستند.

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۸۲/۳).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۱۷۷/۳۳).

و برخی دیگر از این گروه، فقط هفت یا هشت یا پانزده صفت را برای خداوند اثبات می‌کنند. یا اینکه حالت‌ها را اثبات، و صفات را نفی می‌کنند. و برخی از آنها هم صفات خبری قرآن کریم را می‌پذیرند؛ اما صفات وارده در احادیث را رد می‌کنند.

گروه دوم به طور کلی دو دسته‌اند: یک دسته از آنها صفات را تأویل، و مراد آنها را تعیین می‌کنند؛ بعنوان نمونه می‌گویند: استوی به معنای حاکم و غالب شدن است یا به معنای بلندی جایگاه و مکان خداوند می‌باشد و یا به معنای ظهور نور خداوند بر عرش است و یا اینکه مخلوقات همه به سوی او برواهند گشت و معانی دیگری که متکلمین ذکر کرده‌اند. دسته‌ی دوم معتقدند که: خداوند خودش بهتر منظور صفات را می‌داند. اما ما خوب می‌دانیم صفتی که خارج از چهارچوب دانش ما باشد، وارد نشده است.

سوم: کسانی که قائل به توقف‌اند؛ اینها نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک گروه می‌گویند: جایز است که ظاهرشان آنگونه که شایسته‌ی جلال خداوند متعال است، مراد باشد. همچنین جایز است که برای خداوند صفت نباشند. و این، شیوه‌ی بسیاری از فقها و متکلمین است.

دسته‌ی دیگر، افرادی هستند که از هر گونه اظهار نظری خودداری می‌ورزند. آنها تنها به تلاوت قرآن و خواندن احادیث اکتفا می‌کنند و دلها و زبانهایشان را از حدس و گمان دور می‌دارند.^۱

به هر حال، خلاصه‌ی مذهب سلف صالح در باره‌ی این اصل این است که: «سلف صالح اسماء و صفات خداوند را بر حسب ظاهرشان می‌پذیرند و معتقدند که معنای ظاهریشان، معنای حقیقی آنهاست که شایسته‌ی جلال و کمال خداوند متعال می‌باشد. و اصلاً ممکن نیست که که این معنا با صفات مخلوقات مشابهتی داشته باشد و ما نیازی به تأویل صفات خداوند در هیچ شرایطی نداریم».

شیخ الاسلام نیز مذهب سلف صالح را در این باره توضیح داده و می‌گوید: «مذهب سلف همانا پذیرفتن احادیث و آیات صفات بر حسب ظاهرشان با نفی کیفیت و تشبیه می‌باشد. لذا ما نمی‌گوییم که «بد» به معنای قدرت است و «سمع» به معنای علم است؛ چرا که سخن گفتن در مورد صفات، برگرفته و فرع سخن در مورد ذات خداوند متعال است و از همان قانون پیروی می‌کند.

پس همانگونه که اثبات ذات، اثبات وجود بدون کیفیت است، اثبات صفات نیز اثبات وجود بدون کیفیت می‌باشد»^۱.

شیخ محمد بن ابراهیم رحمته الله علیه می‌گوید: «مذهب اهل سنت و جماعت عبارت است از: ایمان به لفظ و معنای اسماء و صفاتی که در قرآن و سنت به ثبوت رسیده و ایمان به اینکه اسماء و صفات بر معنای حقیقی‌شان حمل می‌شوند نه معنای مجازی. همچنین اعتقاد به اینکه آنها دارای معنای حقیقی شایسته‌ی ذات خداوند می‌باشند و در این باره دلایل زیادی وجود دارد.

و معانی این صفات مانند سایر الفاظ قرآن کریم بسیار واضح و روشن است طوری که پیچیدگی، اشکال و التباسی در آنها وجود ندارد. بله، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله قرآن را از پیامبر مهربان یاد گرفتند و احادیث را از ایشان روایت کردند و اصلاً در فهم معانی این آیات و احادیث دچار اشکال نشدند؛ چرا که مفهوم آنها واضح و روشن بود. همچنین مردم در خیر القرون اینگونه بودند»^۲.

رد نظریه‌ی مفوضه

کسانی که صفات خداوند را بر حسب ظاهرشان می‌پذیرند و شناخت معانی آنها را به خداوند تفویض می‌کنند و می‌گویند: ما معنای آنها را نمی‌دانیم، مفوضه نام دارند.

بسیاری از پژوهشگران مدعی شده‌اند که مذهب مفوضه همان مذهب سلف صالح است. اما تحقیقات نشان می‌دهد که سلف صالح معانی اسماء و صفات را به خداوند تفویض و واگذار نکرده‌اند؛ بلکه آنها کیفیت صفات را به خداوند تفویض نموده‌اند. ولی معانی آنها باتوجه به زبان عرب، معلوم و روشن است.

رد مفوضه از جهات مختلف

۱- از سلف صالح به ثبوت رسیده است که آنها معانی اسماء و صفات خداوند را بر حسب فهم اعراب از زبان عربی تفسیر کرده‌اند و هرگز خلاف این از آنها روایت نشده است. در این زمینه مقوله‌ی امام مالک معروف است که در پاسخ سؤالی در مورد کیفیت استواء فرمود: استواء معلوم، اما کیفیت آن مجهول، و مراد از آن نیز معلوم؛ یعنی معنای آن معلوم می‌باشد.

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۱۷۷/۳۳).

۲- فتاوا و رسائل شیخ محمد بن ابراهیم (۲۲۳/۱).

۲- اگر اسم‌های خداوند متعال الفاظ بدون معنا می‌بودند، دیگر آنگونه که خداوند خبر داده است، حسنا و خوب بحساب نمی‌آمدند و اصلاً بر مدح و کمال دلالت نمی‌نمودند؛ چونکه حُسن آنها به اعتبار معانی آنها است. اگر معنایی وجود نداشته باشد پس حُسن آنها از کجا ظاهر می‌گردد؟^۱

۳- اگر اسم‌های خداوند الفاضلی بدون معانی می‌بودند، باید جایز می‌بود که ما اسم‌های دال بر خشم و انتقام را جایگزین اسم‌های دال بر رحمت و احسان کنیم و بگوییم: خدایا من به خود ظلم کرده‌ام، پس مرا ببخش؛ زیرا تو جبار و انتقام گیرنده هستی. خدایا نعمت خویش را به من عطا بفرما، زیرا تو ضرر رسان و مانع و قابض هستی.

۴- اگر آنچه نافیان صفات می‌گویند، درست می‌بود، جایز نبود که بجای صفت بوسیله‌ی مصدرش خبر دهیم و خدا را با مصدر صفت، توصیف نماییم؛ حال آنکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ [الذاریات: ۵۸].

«تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس».

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید، «قوی» از اسم‌های خداوند متعال است و به معنای خداوندی است که موصوف به صفت قوت می‌باشد.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ [فاطر: ۱۰]. «همه‌ی عزت از آن الله است». پس عزیز نام کسی است که دارای عزت باشد. اگر قوت و عزت برای خداوند ثابت نمی‌شد، چگونه او را قوی و عزیز نام می‌نهادند.

۵- اگر اسماء خداوند مشتمل بر معانی و صفات نمی‌بود، جایز نبود که از خداوند با افعالش خبر دهیم.

یعنی نمی‌توانستیم بگوییم: خداوند می‌شنود، می‌بیند، می‌داند و اراده می‌کند؛ زیرا ثبوت احکام صفات فرع بر ثبوت صفات است و انتقای اصل صفت، ثبوت حکم آن را نیز غیر ممکن می‌نماید.

۶- اگر اسم‌های خداوند دارای معانی و اوصاف نمی‌بودند، مانند اعلام محض جامد می‌بودند؛ آنگونه اعلامی که برای مسمای آنها معنایی لحاظ نشده است. لذا همه‌ی آنها از نظر معنا مساوی می‌شدند و هیچ تفاوتی میان مدلولات آنها وجود نداشت. و این، یک لجاجت واضح و افترای آشکار است که هیچ کس آن را نمی‌پذیرد؛ زیرا کسی که اسم قدیر را به معنای اسم سمیع و بصیر

بداند یا معنای اسم تَوَّاب را با معنای اسم منتقم یکی بداند و اسم معطی را با اسم مانع هم معنا بداند، در واقع با عقل و لغت و فطرت مخالفت ورزیده است.^۱

اصل پنجم: اجمال در نفی صفات و تفصیل در اثبات آنها

دلالت قرآن و سنت بر این اصل که فقهای ما از سلف صالح آن را درک و استنباط کرده‌اند، بسیار واضح و روشن است. نگاهی گذرا به قرآن کریم بطور واضح و روشن بر صحت این اصل دلالت می‌نماید.

خداوند در قرآن کریم خودش را اینگونه توصیف می‌نماید که: به هر چیز آگاه است، دارای توانایی مطلق است، زنده و حاکم جهان می‌باشد، عزیز، حکیم، غفور، رحیم، سمیع و بصیر است. او پرهیزگاران و نیکوکاران و صابران را دوست دارد، فساد را نمی‌پذیرد، راضی نیست که بندگان راه کفر را در پیش گیرند، از مؤمنان راضی است و آنها نیز از خداوند راضی‌اند، کافران را مورد خشم و لعنت خود قرار می‌دهد و کلام و سخن پاک و عمل صالح به سوی او بالا می‌رود و با موسی علیه السلام صحبت نمود.

ما ملاحظه می‌نماییم که در باب اثبات به تفصیل سخن می‌گوید؛ اما مسئله‌ی نفی را بطور اجمال و کلی مطرح می‌نماید؛ به آیات زیر دقت نمایید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا﴾ [البقرة: ۲۲]. ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الاخلاص: ۴].

خداوند در این آیات به صورت اجمالی می‌گوید که وی هیچ همتا، شریک و نظیری ندارد.

شیخ الاسلام می‌گوید: «پیامبران الهی در خصوص صفات نفی به صورت مجمل و در خصوص

صفات مثبت به صورت مفصل بحث نموده‌اند. به همین سبب است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۸۰﴾ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۸۱﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ ﴿۱۸۲﴾ [الصافات: ۱۸۰-۱۸۲].

«پاک و منزّه است پروردگارت از توصیفهایی که - مشرکان درباره‌ی خدا به هم می‌بافند و سر هم -

می‌کنند، پروردگار عزّت و قدرت. و درود بر پیامبران. ستایش، الله را سزا است که پروردگار

جهانیان است.»

خداوند در این آیه، خودش را در برابر آنچه که مخالفان پیامبر راجع به او می‌گفتند، پاک و منزّه اعلام می‌دارد و درود و رحمت خود را آراسته‌ی وجود پیامبران می‌نماید؛ زیرا آنچه را که می‌گویند عاری از عیب و نقص است و راه و روش پیامبران همان راهی است که قرآن آن را مطرح می‌نماید. اینگونه خداوند متعال در قرآن کریم صفات را بطور تفصیلی برای خودش اثبات می‌نماید و اموری مانند تشبیه و تمثیل را بصورت اجمالی از خود نفی می‌کند.^۱

فلسفه‌ی آن هم این است که نفی محضی که مستلزم اثبات نیست، هرگز قابل مدح و ستایش نمی‌باشد؛ چرا که عدمی بیش نیست. و آنچه که باعث مدح و ستایش و تمجید و تعظیم می‌گردد، اثبات صفات است. اینجا است که هرگاه خداوند یک صفت سلبی را برای خودش اثبات می‌نماید، حتماً آن صفت متضمن ثبوت چیزی است؛ مانند احد که متضمن منفرد بودن خداوند در ربوبیت و الوهیت می‌باشد و صفت سلام که متضمن برائت خداوند از هر عیب و نقصی است.

همچنین خبر دادن از خداوند با صفات سلبی وارد شده است تا اینکه این سلب متضمن امری ثبوتی باشد. بنابر این، عموم اوصافی که خداوند آنها را از خودش، نفی نموده است، حاوی مدح می‌باشد؛ بعنوان نمونه، خداوند در آیه‌ی ذیل چُرت زدن و خوابیدن را از خودش نفی می‌نماید و می‌فرماید:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

چنین نفیی همانگونه که ملاحظه می‌نمایید دلیل بر حیات کامل و قیومیت خداوند متعال است؛ چنانکه در حدیث هم آمده است که: «خداوند هرگز نمی‌خوابد و اصلاً شایسته‌ی او نیست که بخوابد».

همچنین این سخن خداوند متعال که: ﴿وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «حفظ آسمان و زمین او را خسته نمی‌کند». مستلزم کمال قدرت خداوند متعال است؛ بر خلاف انسان قادری که با زحمت و مشقت، می‌تواند کاری را انجام دهد. چرا که این انسان در قدرت و توان خود دچار عیب و نقص است.

در جایی دیگر خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبا: ۳]. «به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای، در تمام آسمانها و زمین از او پنهان نمی‌ماند». در این آیه، نفی پنهان ماندن، مستلزم علم خداوند به همه چیز است.

و نفی خستگی در آیهی زیر نیز اینگونه است:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾^(۳۸)
[ق: ۳۸].

«ما آسمانها و زمین را در شش دوره آفریدیم و هیچ گونه در ماندگی و خستگی به ما نرسیده است».

نفی خستگی نیز مستلزم کمال و نهایت قدرت و قوت خداوند متعال است؛ برخلاف انسان که بعد از انجام کار، دچار خستگی می شود.

آری، این است منهج قرآن در نفی. اما اگر نفی، مستلزم امری ثبوتی برای خداوند متعال نباشد، خداوند به طور مفصل از خود نفی نمی نماید؛ بلکه تحت نفی عام و مجمل قرار می گیرد؛ چنانکه می فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

لذا باید دانست که روش افراط در نفی، نه تنها اینکه مدحی در آن وجود ندارد بلکه نوعی بی ادبی نیز بشمار می رود؛ زیرا اگر شما به پادشاهی بگویید: شما جاروکش، حجامت کننده و بافنده نیستید، حتماً شما را به خاطر چنین توصیفی تنبیه و ادب خواهد کرد، هر چند که شما صادق هستید. اما زمانی شما در مقام مدح قرار می گیرید که در نفی صفات، با اجمال حرف بزنید؛ به عنوان نمونه بگویید: شما مانند هیچ یک از رعیت خود نیستید، شما بزرگتر و مهم تر از آنها هستید. لذا هرگاه در نفی صفات، اجمال و کلی گویی نمودید، در حقیقت، ادب بیشتری رعایت کرده اید^۱.

بله، این روش علمای ماست که آن را از قرآن کریم و سنت نبوی درک نموده اند؛ یعنی اجمال و کلی گویی در نفی صفات، و تفصیل در اثبات صفات. اما متفکران منهج فلسفی/کلامی راه عکس فقهاء را در پیش گرفته اند؛ یعنی آنها شیفتهی تفصیل در نفی صفات و اجمال و کلی گویی در اثبات صفات می باشند؛ آنها دربارهی خداوند متعال می گویند: «خداوند جسم، شبح، جسد، صورت، گوشت، خون، شخص، جوهر، عرض، دارای خون، بو و طعم نیست. خداوند دارای حرارت، سرما، رطوبت، خشکی، طول، عرض و عمق نمی باشد. خداوند قابل جمع و افتراق و تحرک و سکون و تجزیه نیست و دارای ابعاض و اجزاء و جوارح و اعضا و همچنین دارای جهت و راست و چپ و شمال و بالا و پایین و فوق و تحت نیست، زمان و مکان برای خداوند مطرح نمی باشد، خداوند قابل لمس و تفکیک و طول در اماکن نیست و هرگز خداوند به اوصاف انسان که بر حدوث

۱- شرح العقیة الطحاویة ص (۱۰۹) و رجوع کنید به مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۳/۳۵) و بدائع الفوائد

دلالت می‌نمایند، توصیف نمی‌شود. خداوند به شیئی متناهی و به مساحت و حرکت در جهات توصیف نمی‌شود و شیئی محدود نیست. نه از کسی زاده شده و نه کسی از او زاده می‌شود. قابل اندازه نیست و هیچ چیزی نمی‌تواند او را تحت پوشش خود قرار دهد و دیگر اوصافی که ابوالحسن اشعری رحمه الله آنها را از معتزله نقل کرده است»^۱.

دانشمندان ما معتقدند آنهایی که خداوند را با این اوصاف سلبی بطور تفصیلی توصیف می‌کنند، صرفاً وجود مطلق را به اثبات می‌رسانند که در صورت تحقیق، وجود خارجی ندارد؛ بلکه برای او یک وجود ذهنی ثابت می‌کنند که در عالم واقع و عینی، ممتنع است. اگر کسی بعنوان یک چیستان بپرسد و بگوید: آن چیزی که نه جسم است و نه شیخ و نه جسد و نه صورت و نه گوشت و نه بالا است و نه پایین و صحبت نمی‌نماید، چیست؟ حتماً در پاسخ او گفته می‌شود: عدم است.

اینگونه این گروه با منهجی که در پیش گرفته‌اند، از تشبیه خداوند با موجودات فرار نموده و او را با معدومات تشبیه کرده‌اند. و کسانی که وجود و عدم را از خداوند سلب کرده‌اند، او را با ممتنعات تشبیه نموده‌اند.

بله، اگر آنان در اثبات اسماء و صفات خداوند، آنگونه که شایسته‌ی او است بدون هیچگونه تمثیلی، پایبند منهج قرآنی و نبوی می‌بودند، هرگز دچار این سقوط فکری نمی‌شدند. شیخ الاسلام می‌گوید: «عقل صریح حکم می‌کند که مطلق به شرط اطلاق، فقط در عالم خیال وجود دارد و مصداق خارجی ندارد. و مطلق بدون شرط هم در خارج، وجود مطلق ندارد؛ بلکه یک وجود معین دارد. و خداوند نزد آنها حقیقتی مغایر با مخلوقات نیست؛ بلکه وجود او را مانند وجود مخلوقات یا وجود جزئی از مخلوقات یا وصف آنها قرار می‌دهند. و باید دانست که الفاظ مجمل از ایجاد چنین معنایی جلوگیری می‌کنند»^۲.

اصل ششم: توقیفی بودن اسماء و صفات خداوند

یکی از مسایل مهم در موضوع اسماء و صفات خداوند، خودداری از نام نهادن و توصیف نمودن خداوند به چیزهایی است که خدا و پیامبرش نگفته‌اند؛ آن هم به دلایل زیر:

۱- شرح العقيدة الطحاوية (۱۰۹).

۲- مجموعه‌ی فتاوی شیخ الاسلام (۳۸/۶).

اول: مخالفت با این منهج، حرف زدن در مورد خداوند بدون علم شمرده می‌شود و حدس و گمانی بیش نیست. و این، چیزی است که خداوند متعال آن را حرام قرار داده و جزو گناهان بزرگ شمرده است. همچنین وقتی یک انسان راضی نیست که او را با نامی غیر از نام خودش صدا بزنیم، پس چنین چیزی چگونه در حق خالق انسان جایز است.

دوم: مخالفت با این منهج، پیشی گرفتن از خدا و پیامبر است؛ حال آنکه ما از آن، منع شده‌ایم. همچنین بنده برای این کارش یعنی توصیف خداوند به چیزهایی که در قرآن و سنت نیامده است، روز قیامت نزد خداوند متعال چه پاسخی خواهد داشت؟

سوم: همه‌ی اسم‌های خداوند متعال حُسنی (زیباترین و بهترین اسم‌ها) هستند. انسان هر اندازه تلاش کند، چه بسا که نتواند چنان اسم زیبایی را که شایسته‌ی خداوند باشد، شناسایی کند. ابن قیم می‌گوید: «خداوند از جهت درک مسایل، صفت علیم و خبیر را دارد که با عاقل و فقیه تفاوت دارند. همچنین دارای صفات سمیع و بصیر است که آنها غیر از صفات سامع و باصر می‌باشند. و در باب احسان، از صفات برّ، رحیم و ودود برخوردار است که با صفات رفیق و شفیق و مانند اینها تفاوت دارند. همچنین صفاتی مانند علی و عظیم متفاوت با رفیع و شریف‌اند. همچنین خداوند دارای صفات کریم، خالق، باری، مصوّر، غفور و عفوّ است که با سخی، فاعل، صانع، مشگلّ، صفوح و ساتر فرق دارند»^۱.

البته چه بسا که برخی از روشنفکران دچار توهم شوند و فکر کنند نامهای زیبایی از قبیل عارف، عاقل و الفطن وجود دارد که می‌توان آنها را بر خداوند اطلاق نمود؛ اما باید دانست که چنین چیزی صحیح نیست.

ابن بدران می‌گوید: «جایز نیست که خداوند را عارف بنامیم؛ زیرا چه بسا که معرفت به معنای علمی مسبوق به غفلت باشد. همچنین نمی‌توانیم خداوند را عاقل بنامیم؛ چرا که عقل از عقال به معنای قید و بند گرفته شده و علمی است که انسان را از انجام کارهای ناشایسته جلوگیری می‌کند. و چنین معنایی در حق کسی متصور است که انگیزه‌ی انجام کارهای ناشایسته داشته باشد؛ (حال آنکه خداوند اینگونه نیست)». همچنین جایز نیست که خداوند را با لفظ فطن (زیرک) توصیف نماییم؛ زیرا فطن به معنای سرعت درک چیزی است که برشونده عرضه می‌شود و مسبوق به جهل است».

آری، اندیشمندان اهل سنت و جماعت این قضیه را بخوبی درک کرده‌اند و گفته‌اند: اسماء و صفات خداوند توقیفی‌اند. ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «هر آنچه که در باب اسماء و صفات بر خداوند اطلاق می‌گردد، توقیفی است»^۱.

علامه ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «امام فخر می‌گوید: آنچه از بزرگوران ما مشهور است این است که اسماء و صفات خداوند توقیفی‌اند... ابو القاسم قشیری می‌گوید: اسماء خداوند به صورت توقیفی از قرآن و سنت و اجماع گرفته می‌شود»^۱.

سفارینی در منظومه‌اش می‌گوید:

لكنها في الحق توقيفيه لنا بذا ادلة وفيه

«اسماء و صفات خداوند بنا بر قول حق، توقیفی هستند و ما در این زمینه دلایل کافی داریم».

و در شرح «الدرة البهية» می‌گوید: «جمهور علما اطلاق اسمی را بر خداوند که در نصوص دینی نیامده است، منع نموده‌اند. و معتزله بطور مطلق، جایز دانسته‌اند. همچنین برخی از اشاعره مانند قاضی ابوبکر باقلانی به این رأی تمایل دارند. و امام حرمین جوینی معتقد به توقیفی بودن آنها است... و برای قول قابل اعتماد اینگونه دلیل آورده است که اسماء خداوند توقیفی‌اند؛ زیرا همانگونه که جایز نیست برای پیامبر، نامی غیر از نامهایش ذکر نماییم، برای خداوند به طریق اولی جایز نیست»^۲.

عبدالقاهر بغدادی می‌گوید: «اسماء خداوند متعال توقیفی هستند؛ باید آنها را از قرآن کریم یا سنت صحیح پیامبر ﷺ و یا اجماع امت فرا گرفت. و اطلاق هیچ اسمی بر خداوند از طریق قیاس جایز نیست».

این قول بر خلاف قول معتزله‌ی بصره است که اطلاق اسم را بر خداوند متعال از طریق قیاس جایز دانسته‌اند.

جبایی در این باب راه افراط را در پیش گرفته تا جایی که خداوند را به سبب برآورده ساختن خواسته‌های انسان، مطیع انسان نامیده است. و امت اسلامی او را به سبب این جسارت پر خسارتش در حق خداوند متعال، گمراه دانسته است»^۳.

۱- بدائع الفوائد (۱/۱۶۲).

۲- لوامع الانوار البهية (۱/۱۲۴) تألیف سفارینی.

۳- الفرق بین الفرق ص (۳۳۷).

ابن حجر عسقلانی متذکر شده است که معتزله و کرامیه به مخالفت با اهل سنت برخاسته‌اند و گفته‌اند: «هرگاه عقل دلالت نماید که معنای لفظ در حق خداوند ثابت است، می‌توان آن را بر خداوند اطلاق نمود. و قاضی ابوبکر و غزالی گفته‌اند: اسماء و صفات خداوند توقیفی‌اند.»^۱

مفهوم توقیفی بودن اسماء و صفات خداوند

۱- اینکه فرد در این موضوع تنها به آنچه که خداوند خودش را بدانها توصیف نموده و پیامبر آنها را بیان داشته، اکتفا کند و هر آنچه را که خدا و رسولش از او نفی نموده‌اند، نفی نماید.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «سخن کلی و شامل در باب اسماء و صفات خداوند این است که خداوند را آنگونه که خودش و پیامبرش و سابقین اولین (پیشگامان صحابه) توصیف نموده‌اند، توصیف کنیم بدون اینکه از چهارچوب قرآن و حدیث تجاوز کنیم.

امام احمد رضی الله عنه می‌گوید: خداوند تنها بر اساس توصیفات خودش و توصیفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله توصیف می‌شود و در این باره از چهارچوب قرآن و حدیث تجاوز نمی‌شود»^۲.

۲- جایز نیست از آنچه که خداوند از خودش خبر داده، اسم‌هایی برایش بسازیم؛ بعنوان نمونه نمی‌توانیم اسم‌های مفتی، زارع (کشاورز)، ماکر (حیله‌گر)، ماهد (آماده کننده) و فالق (شکافنده) را از آیات زیر گرفته و بر خداوند اطلاق نماییم:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ﴾ [النساء: ۱۲۷].

«از تو درباره‌ی زنان سؤال می‌کنند و نظر می‌خواهند. بگو: خداوند درباره‌ی آنان به شما فتوا می‌دهد».

﴿أَفْرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿١٣﴾ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ وَأَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿١٤﴾﴾ [الواقعة: ۶۳-۶۴].

«آیا هیچ درباره‌ی آنچه کشت می‌کنید، اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟».

﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ﴾ [الانفال: ۳۰].

«و آنان مکر می‌کنند و خداوند نیز مکر می‌کند و خداوند بهترین مکر کنندگان است».

﴿وَالْأَرْضُ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ﴿٤٨﴾﴾ [الذاریات: ۴۸].

«و زمین را پهن ساخته‌ایم و چه آماده‌کنندگان خوبی بوده‌ایم!».

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ ﴿٩٥﴾﴾ [الانعام: ۹۵].

۱- فتح الباری (۲۲۳/۱۱).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۲۶/۵).

«این خدا است که دانه و هسته را می شکافد».

صنعانی می گوید: «علما درباره ی توقیفی بودن اسم های خداوند متعال اختلاف نظر دارند. توقیفی بودن به این معناست که نباید از افعال ثابت خداوند برایش اسمی مشتق نماییم؛ بلکه صرفاً اسمی بر خداوند اطلاق می گردد که به صراحت در قرآن و سنت آمده باشد»^۱.
البته باید دانست که توقیفی بودن اسم های خداوند با اشتقاق مصدر و فعل از اسم های ثابت هیچ منافاتی ندارد؛ لذا با توجه به اسم های سمیع، بصیر و قدیر می توان سمع، بصر و قدرت را بر خداوند اطلاق نمود و همچنین با فعلهای آنها در مورد خداوند متعال خبر داد؛ چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّدُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا ۗ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ [المجادلة: ۱].

«خداوند گفتار آن زنی را شنید که درباره ی شوهرش با تو بحث و مجادله می کند و به خدا شکایت می برد. خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می شنود؛ چرا که خدا شنوا و بینا است».

و در جایی دیگر می فرماید:

﴿فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ﴾ [المرسلات: ۲۳].

«ما توانایی آن را داشته ایم و ما بهترین توانا بوده هستیم».

لازم است این را هم بدانیم که خبر دادن در مورد خداوند صرفاً با افعال متعدی برگرفته از اسم های خداوند درست است؛ اما با افعال لازم نمی توان در مورد خداوند خبر داد؛ مانند الحی که تنها اسم و مصدر آن بر خداوند اطلاق می گردد نه فعل آن^۲.

۳- عدم جواز فراخواندن خداوند متعال با اسماء و صفاتی که در قرآن و حدیث وارد نشده است. زجاج طبق آنچه که ابن العربی از وی نقل نموده، می گوید: «فراخواندن خداوند به غیر از نامهایی که خودش را بدانها توصیف نموده، جایز نیست».

همچنین ابن العربی اضافه کردن اسم های خداوند را جزو الحادی شمرده است که در این آیه از آن منع شده است:

﴿وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الاعراف: ۱۸۰].

۱- سبل السلام (۱۴۳/۳).

۲- نگا: عقیده السفارینی (۱/۱۲۶).

«و کسانی را که در نام‌های خداوند به تحریف دست می‌یازند، ترک کنید».

وی می‌گوید: «الحاد با افزایش نامی به نامهای خداوند یا کاستن نامی از نامهای وی صورت می‌گیرد. چنانکه بعضی از افراد جاهل، دعاهایی را اختراع می‌کنند و در آنها نام‌هایی برای خداوند می‌آورند که به ثبوت نرسیده است و افعالی را برایش ذکر می‌کنند که خداوند جزو افعالش نشمرده است. همچنین چیزهای دیگری را ذکر می‌کنند که شایسته‌ی خداوند نیستند؛ شما از آنها پرهیز نمایید»^۱.

۴- آنها به الفاظ وارده در قرآن و سنت در خصوص اسماء و صفات خداوند ملتزم و پایبند بودند و الفاظ جدید و تازه‌ای مانند بدعت گذاران بر خداوند اطلاق نمی‌کردند.

شارح طحاوی می‌گوید: «منهج اهل سنت و جماعت این است که از الله با الفاظ شرعی، نبوی و الهی تعبیر نموده‌اند؛ اما معطله به اسماء و صفاتی که شارع فرموده، پشت کرده‌اند و در معانی آنها تدبر نمی‌کنند. آنان معانی و الفاظی را که خودشان ابداع کرده‌اند، جزو محکماتی قرار داده‌اند که اعتقاد و اعتماد به آنها واجب است. اما صاحبان حق و سنت و ایمان قول خدا و رسولش را حق دانسته و اعتقاد و اعتماد به آن را واجب می‌دانند»^۲.

شیخ الاسلام در این باره می‌گوید: «سلف صالح و امامان بزرگوار در باب نفی و اثبات به بدعت‌هایی که گروه‌هایی مختلف ایجاد کرده‌اند، وارد نشده‌اند؛ بلکه به قرآن و سنت چنگ زده‌اند و آن را موافق عقل صریح دانسته‌اند. پس هر لفظی را که قرآن و سنت در مورد اسماء و صفات خداوند ذکر کرده، حق، و ایمان به آن را واجب دانسته‌اند هر چند که حقیقت معنای آن درک نشود. و هر لفظی را که مردم اختراع کرده‌اند و گروهی آن را اثبات، و گروهی دیگر آن را نفی نموده‌اند، ما نباید تا وقتی که مراد متکلم را نفهمیده‌ایم، در مورد آن اظهار نظر کنیم. اگر مراد او حق باشد، آن را می‌پذیریم و اگر باطل و مخالف قرآن و سنت باشد، نمی‌پذیریم»^۳.

سلف صالح در خصوص آنچه که گروه‌های منحرف درباره‌ی اسماء و صفات خداوند گفته‌اند، قرآن و سنت را به عنوان داور پذیرفته‌اند؛ لذا تا زمانی که مراد متکلم را نمی‌فهمیدند به قبول یا رد آن مبادرت نمی‌ورزیدند. اگر سخن متکلم حاوی معنایی اشتباه و مخالف قرآن و سنت بود، آن را رد

۱- احکام القرآن (۸۰۵/۲) تألیف ابن العربی.

۲- شرح العقیده الطحاوی (۱۰۹).

۳- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۳۶/۶) و (۴۱/۳).

می نمودند و اگر حاوی معنایی خوب و زیبا بود، آن را می پذیرفتند و به متکلم آن می گفتند: مراد شما صحیح است؛ اما این الفاظ مبتدع و موهم در حق خداوند استعمال نمی شود.

اگر کسی بگوید: پاسخ شما چیست به کسی که پرسد: خداوند شیئی است یا غیر شیئی؟ خداوند موجود است یا معدوم؟ خداوند قدیم است یا حادث؟ خداوند قایم به نفس است یا نیازمند به دیگران؟ و در کل آیا جایز است که بگوییم: خداوند شیئی، موجود، قدیم و قایم به نفس خویش است؟ اگر بگویید: آری، قاعده‌ی خودتان را نقض کرده‌اید. و اگر بگویید: خیر، سخن بسیار بزرگی به زبان آورده‌اید.

پاسخ: اینکه ما می‌گوییم: خداوند شیئی، قدیم، موجود و قایم به نفس خویش است، از باب اخبار (خبر دادن) می‌باشد نه از باب ذکر صفات؛ چرا که در باب خبر دادن گنجایش بیشتری وجود دارد. اما در باب صفات تنها باید بر آنچه که در قرآن و سنت آمده است، اکتفا کرد. ابن قیم می‌گوید: «آنچه که در باب اسماء و صفات بر خداوند اطلاق می‌شود، توقیفی است. اما آنچه که در باب اخبار (خبر دادن) مانند قدیم، شیئی، موجود و قایم به نفس بر خداوند اطلاق می‌شود، واجب نیست که توقیفی باشد. این، سخن نهایی در این مورد است که آیا اسماء خداوند متعال، توقیفی هستند و یا جایز است که بعضی از اسم‌هایی که در نصوص نیامده، بر خداوند اطلاق گردد»^۱.

بنده می‌گوییم: در باب اخبار نیز بهتر است که هنگام وجود اینگونه الفاظ به همان الفاظی که در قرآن و سنت آمده‌اند اکتفا نماییم؛ بعنوان نمونه «اول» را بجای قدیم، «قیوم» را بجای قائم به نفس، و «الآخر» را بجای ازلی و ابدی استعمال نماییم؛ زیرا تعبیر نمودن با الفاظی که در نصوص دینی آمده است، بهتر و پسندیده‌تر می‌باشد.

در اینجا یک موضوع دیگر باقی مانده که شیخ الاسلام به آن پرداخته است و آن هم این است که جایز نیست در مورد خداوند با اخبار سوء خبر داد؛ ایشان می‌گوید: «میان فراخواندن خداوند و خبر دادن از وی تفاوت وجود دارد؛ زیرا خداوند فقط با اسم خوب یا اسم غیر بد فرا خوانده می‌شود، هر چند که راجع به آن دستوری نیامده باشد؛ مانند اسم، شیئی، ذات و موجود؛ آن هم وقتی که از آن معنای ثابت، مورد نظر باشد. اگر منظور از آن موجود به هنگام وقوع حادثه و مصیبت باشد پس از جمله اسماء مبارک وی بشمار می‌رود. مرید و متکلم جزو همین اسم‌ها هستند؛ زیرا اراده و کلام به خوب و بد تقسیم می‌شوند و از جمله اسم‌های مبارک خداوند نیستند. برخلاف اسم

حکیم، رحیم، صادق و مانند اینها که تنها معنای نیک از آنها فهمیده می‌شود»^۱.

چه بسا که کسانی اعتراض کنند و بگویند: از علما و اندیشمندان اسلامی اعم از محدثین و مفسرین به تواتر رسیده است که آنها اسماء و صفات خداوند را تفسیر نموده‌اند؛ پس با این کثرت تفسیرها چگونه شما آنها را توقیفی می‌دانید؟

پاسخ این سؤال در سخن ابن قیم نهفته است که می‌گوید «هیچ چیزی نمی‌تواند جایگزین اسماء خداوند شود و معنای آنها را ادا نماید. و تفسیر آنها با کلمات دیگر، تفسیر به مرادف محض نیست؛ بلکه به خاطر تقریب به ذهن و فهماندن مفهوم آنها است.»^۲

اطلاق لفظ صفات بر خداوند منافاتی با توقیفی بودن ندارد

برخی از علما گمان کرده‌اند که اطلاق لفظ صفات بر خداوند با توقیفی بودن که یکی از اصول اعتقادی اهل سنت و جماعت بشمار می‌رود، منافات دارد و گمان آنها بر این است که این، کار بدعت گذاران است و در قرآن و سنت و سخنان سلف صالح وارد نشده است.

اما مسأله آنگونه نیست که آنها می‌گویند؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿۱۵۹﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿۱۶۰﴾﴾ [الصافات: ۱۵۹-۱۶۰].

«خداوند، پاک و منزّه است از توصیفهایی که - مشرکان - می‌کنند، جز توصیف بندگان مخلص خدا که شایسته‌ی اوست».

خداوند در این آیه پاک‌ی‌اش را از صفات نقصی که مشرکان و گمراهان به او نسبت می‌دهند، اعلان می‌نماید؛ ولی از جانب دیگر، موضوع توصیف خداوند از جانب مسلمانان به صفات جمال و جلال و کمال را استثناء می‌نماید.

در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی را بعنوان فرمانده و امیر یک دسته‌ی نظامی تعیین نمود. او نماز را برای همراهانش امامت می‌کرد و قرائتش را با سوره‌ی اخلاص به پایان می‌رساند. هنگامی که مأموریت به پایان رسید و آنها برگشتند، این مسئله را برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطرح نمودند. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «از او پرسید که انگیزه‌اش از این کار چه بوده است.» پس علت را از وی جویا شدند. او گفت: چونکه خدای رحمان در سوره‌ی اخلاص توصیف شده است، من دوست دارم که آن را بخوانم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به اطلاع

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۱۴۲/۶).

۲- بدائع الفوائد (۱/۱۶۸).

او برسانید که خداوند نیز او را دوست دارد»^۱.

محل استدلال در این حدیث، این است که آن صحابی گفت: صفت خداوند رحمان در سوره‌ی اخلاص آمده است و پیامبر اکرم ﷺ هم او را تأیید نمود و سخنش را رد نکرد. اگر اطلاق صفت جایز نمی‌بود، پیامبر اکرم ﷺ آن را رد می‌نمود. ابن حجر در شرح حدیث مذکور می‌گوید: «این حدیث، دلیلی است برای کسانی که خداوند را دارای صفت می‌دانند و این، اعتقاد جمهور علماست».

ابن حزم در این زمینه سخنی شاذ دارد؛ وی می‌گوید: «این (صفت) لفظی است که متکلمین اعم از معتزله و پیروان آنها آن را مصطلح ساخته‌اند. و این لفظ از پیامبر و هیچ یک از اصحاب بزرگوارش به ثبوت نرسیده است. و اگر کسانی این نظر ما را با حدیث «باب» مورد اعتراض قرار دهند، باید بدانند که این حدیث را تنها سعید بن ابی هلال روایت نموده است و وی دارای ضعف می‌باشد. و به فرض صحت آن، سوره‌ی اخلاص همانگونه که در حدیث آمده است، صفت خداوند است و نباید موارد دیگری به آن افزود. و این، با صفتی که معتزله بر خداوند اطلاق می‌کنند، فرق دارد؛ زیرا صفت در زبان عربی فقط بر جوهر و عرض اطلاق می‌شود»^۲.

ابن حجر در رد ابن حزم می‌گوید: علما در حجت دانستن سعید اتفاق نظر دارند؛ لذا تضعیف ابن حزم اعتباری ندارد. و سخن اخیرش نیز مردود است؛ زیرا همه در مورد اثبات اسماء حسناء خداوند اتفاق نظر دارند؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الاعراف: ۱۸۰].

و اسم‌هایی که در آیه آمده‌اند، بر اساس زبان عربی، همان صفات هستند. پس اثبات اسماء خداوند مستلزم اثبات صفات او است؛ چرا که بعنوان مثال، هرگاه اثبات گردد که خداوند حیّ (زنده) است، بعد از آن، می‌توانیم خداوند را به وصفی که زائد بر ذات او باشد که آنهم صفت حیات است، توصیف کنیم. و اگر این، جایز نمی‌بود، باید صرفاً بر اموری که وجود ذات را اثبات می‌نمایند، اکتفا می‌شد^۳.

اصل هفتم: خودداری از بحث و گفتگو پیرامون حقیقت ذات و صفات خداوند

۱- نگا: فتح الباری (۱۳/۳۴۸).

۲- فتح الباری (۱۳/۳۵۶).

۳- فتح الباری (۱۳/۳۵۷).

ذات خداوند متعال هیچ همتا و همگونی ندارد؛ همچنین صفاتش بی نظیر می‌باشند؛ زیرا سخن گفتن در مورد صفات، برگرفته و فرع سخن گفتن در مورد ذات خداوند متعال است. و از آنجایی که حقیقت ذات، قابل درک نیست، ماهیت و حقیقت صفات نیز قابل درک نمی‌باشد. و مصداق سخن ما، فرموده‌ی خداوند متعال است که:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیز مانند الله متعال نیست».

اینجاست که کسانی که منهج قرآنی را بخوبی درک کرده‌اند از سؤال کردن در مورد ماهیت و چگونگی ذات خداوند متعال و صفاتش منع نموده‌اند؛ زیرا ماهیت ذات و صفات قابل درک نیستند؛ پس نباید گفت: خداوند چگونه است؟ خداوند چگونه بر عرش قرار گرفت؟ علم، شنیدن و دیدن او چگونه است؟

البته این به معنای نفی صفات از خداوند متعال نیست؛ زیرا خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰]. «و آنان هیچگونه احاطه‌ای علمی به خداوند ندارند.» ﴿وَلَا

يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «و آنان به چیزی از علم او احاطه ندارند».

ما باید بدانیم که دیدن خداوند در آخرت ممکن است؛ اما احاطه و فهم حقیقت خداوند، غیر ممکن می‌باشد. همچنین درک معنای علم ممکن است؛ اما احاطه‌ی علم الهی غیر ممکن است.

به همین سبب است که پیامبر اسلام ﷺ مردم را از اندیشیدن در مورد ذات خداوند متعال منع فرمود و در مقابل آن، دستور داد تا در مورد آفریده‌های خداوند بیندیشند؛ در حدیث آمده است که: «تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ، وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ»^۱ «درباره‌ی آفریده‌های خداوند بیندیشید و در باره‌ی ذات خداوند بیندیشید».

و در حدیث دیگری آمده است که: «تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ، وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ.»^۲ «در باره‌ی

نعمتهای خداوند بیندیشید و در باره‌ی ذات خداوند بیندیشید».

پیامبر رحمت ﷺ با این رهنمودهایش می‌خواهد فکر انسان را از پرداختن به اموری که نمی‌تواند بخوبی از عهده‌ی آن برآید و آنها را درک کند، راحت نماید. از سهل بن عبدالله شوشتری

۱- صحیح الجامع الصغیر (۹/۳).

۲- صحیح الجامع الصغیر (۹/۳).

در مورد ذات الله پرسیدند. وی گفت: «ذات الله، موصوف به صفت علم است و ماهیت او قابل درک و احاطه نیست و در دنیا با چشم دیده نمی‌شود. خداوند بر اساس حقایق ایمانی وجود دارد؛ اما هیچ حد و مرزی ندارد، هیچ کس نمی‌تواند از او آگاهی کامل پیدا کند. چشمان او را در آخرت خواهند دید که با پادشاهی و قدرتش ظاهر شده است. مخلوقات نمی‌توانند به کنه و حقیقت ذاتش پی ببرند. خداوند با نشانه‌هایش خود را به آنها معرفی نموده است. لذا دلها او را می‌شناسند ولی چشمها نمی‌توانند او را درک کنند. مؤمن در روز قیامت با چشم‌هایش به سوی او نگاه می‌کند بدون اینکه بر او احاطه داشته باشد و کنه و حقیقت او را دریابد»^۱.

ابو جعفر طحاوی در العقیة الطحاویة می‌گوید: «لا تبلغه الأوهام، ولا تدرکه الأفهام، ولا یشبهه الأنام» «خیال و عقل انسان به او نمی‌رسد، فهم‌ها از درک او عاجزند و با مخلوقات هیچ مشابهتی ندارد».

در جایی دیگر می‌گوید: «رؤیت خداوند توسط بهشتیان بدون احاطه و کیفیت حق است؛ چنانکه قرآن پروردگار ما می‌فرماید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [القامة: ۲۲-۲۳].
 «در آن روز، چهره‌هایی تر و تازه و شادابند و به پروردگارشان نگاه می‌کنند»^۲.

اصل هشتم: عدم الحاد در اسماء و صفات خداوند متعال

پرهیز از الحاد در اسماء و صفات خداوند متعال یکی از بارزترین ویژگیهای اهل سنت و جماعت در این باب می‌باشد. و این روش بجز با تحقق بخشیدن به هشدار خداوند در آیات زیر عملی نمی‌گردد:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الاعراف: ۱۸۰].

«خداوند دارای نام‌های نیکی است. پس او را با آنها فراخوانید و کسانی را که در نام‌هایش راه

الحاد را در پیش می‌گیرند، رها کنید».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي عَائِتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا﴾ [فضلت: ۴۰].

۱- شرح العقیة الطحاویة ص (۱۷).

۲- العقیة الطحاویة ص (۲۶).

«کسانی که در آیات ما راه الحاد را در پیش می‌گیرند بر ما پوشیده نمی‌مانند».

«الحاد در اسم‌های خداوند به معنای کج کردن و منحرف ساختن معانی و حقایق اسم‌ها از حقیقت آنها است. و الحاد چنانکه از ماده‌ی آن (ل.ح.د) برمی‌آید از میل گرفته شده است. لحد قبر نیز که به معنای شکافتن و کندن یک جانب قبر است طوری که از راسته‌ی آن کج می‌شود، از همین ماده است. ملحد در دین نیز به کسی گفته می‌شود که از حق منحرف و کج گردد و بسوی باطل برود. ابن سبکیت می‌گوید: ملحد کسی است که از حق منحرف می‌شود و چیزهایی به آن می‌افزاید که جزو آن نیستند و مُلتحد هم از باب افتعال همین ماده است چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا﴾ [الکهف: ۲۷]. «و هرگز پناهی جز او نخواهی یافت».

یعنی کسی که به خداوند رجوع می‌کند، به سوی او فرار می‌نماید، به او پناه می‌برد، نزد او گریه و زاری می‌کند و از دیگران روی گردانی می‌نماید و به او متمایل می‌گردد. عربها می‌گویند «التحد فلان الی فلان» یعنی فلانی به سوی فلانی تمایل پیدا نمود و به او پناه برد^۱.

انواع الحاد در اسماء و صفات خداوند

الحاد در اسماء و صفات خداوند بر سه نوع است:

اول: تکذیب تمام اسم‌های خداوند متعال یا بعضی از آنها. مانند اینکه مشرکین اسم

«رحمان» را تکذیب و انکار می‌کردند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا﴾ [الفرقان: ۶۰].

«هنگامی که به مشرکین گفته می‌شود: برای خداوند رحمان سجده کنید، می‌گویند: رحمان چیست؟ آیا

ما برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می‌دهی؟ و امر به سجده بر نفرت و گریز ایشان می‌افزاید».

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «یعنی اینکه ما رحمان را نمی‌شناسیم. آنها نمی‌پذیرفتند که

خداوند را با نام رحمان فراخوانند؛ چنانکه در روز حدیبیه نپذیرفتند که در عهدنامه کلمه‌ی رحمان

نوشته شود و هنگامی که رسول الله ﷺ به کاتب فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم بنویس.» آنها

گفتند: ما رحمان رحیم را نمی‌شناسیم؛ بلکه همانگونه بنویس که در گذشته می‌نوشتی. بنویس:

«باسمک اللهم». به همین سبب، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که:

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [الاسراء: ۱۱۰].

۱- بدائع الفوائد (۱/۱۶۸) و نگا: تفسیر طبری (۹/۱۳۴).

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «ای محمد! به مشرکینی که منکر صفت رحمان هستند و از نوشتن آن جلوگیری می‌کنند، بگو: هیچ فرق نمی‌کند که خداوند را با اسم الله یا با اسم رحمان بخوانید؛ زیرا او دارای نامهای نیک می‌باشد»^۱.

قابل یادآوری است الحاد جهمی‌ها که اسماء و صفات خداوند متعال را نفی می‌کنند، جزو این نوع الحاد بشمار می‌رود. همچنین کار معطله، نوعی الحاد تکذیب بحساب می‌آید؛ چرا که آنان معانی اسماء و صفات خداوند را تعطیل کرده و منکر حقایق آنها شده و می‌گویند: خداوند حی بدون حیات، سمیع بدون سمع، بصیر بدون بصر، و رحمان بدون رحمت است.

دوم: توصیف خداوند متعال با صفات مخلوقات

برخی از این توصیف‌ها عبارتند از:

۱- توصیف خداوند متعال به صفات نقصی که خداوند از آنها پاک و منزّه است؛ چنانکه یهودیه‌ها می‌گفتند: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَخَنُ أَعْيَاءُ﴾ [آل عمران: ۱۸۱]. «خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم». همچنین آنها می‌گفتند: ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ [المائدة: ۶۴]. «دست خدا بسته است».

و آنها معتقد بودند که: خداوند متعال آسمانها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس خسته شد و در روز هفتم به استراحت پرداخت. لذا خداوند این سخن آنان را تکذیب نمود و فرمود:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾ [ق: ۳۸].

«ما آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده‌ایم و هیچ‌گونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است».

۲- نامیدن خداوند با نامهای مخلوقات؛ چنانکه نصارا او را پدر می‌گفتند. همچنین فلاسفه خداوند را واجب الوجود، علت فاعلی و یا عقل فعال می‌نامیدند.

۳- تشبیه صفات خداوند به صفات مخلوقات. مشبّهه معتقدند که خداوند صورتی مانند صورت ما، و دستی مانند دست ما دارد و مانند ما بر عرش قرار دارد.

سوم: کشمکش با خداوند در اسماء و صفاتش، و توصیف مخلوقات با صفات خاص

خداوند

یکی از این موارد، ادعای الوهیت و ربوبیت است؛ چنانکه فرعون سرکش به قومش می‌گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [القصص: ۳۸]. «من خدایی بجز خودم برای شما سراغ ندارم».

همچنین فرعون مدعی بود که خدای بزرگ و برتر آنهاست و می‌گفت:

﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ [النازعات: ۲۴]. «من والاترین معبود شما هستم».

همچنین مشرکین نام‌های خداوند متعال را بر بت‌هایشان می‌گذاشتند؛ ابن عباس، ابن جریج و مجاهد می‌گویند: مشرکان اسم‌های خداوند را تحریف می‌کردند؛ سپس آن اسم‌های تحریف شده را بر بت‌هایشان می‌گذاشتند؛ بعنوان نمونه، آنها لات را از الله، عزی را از عزیز، و منات را از منان گرفته بودند.

متأسفانه برخی از مسلمانان نیز نام‌های خداوند متعال را بر فرزندان‌شان می‌گذارند و آنها را عزیز و جبار می‌نامند. و چه بسا که نام فرزندان‌شان را از نام‌های خداوند متعال می‌گیرند و به عنوان نمونه، آنها را عزّات می‌نامند که از عزیز گرفته شده است.

مبحث سوم: دلایل مبنی بر اینکه آنچه در مبحث گذشته ذکر کردیم، اعتقاد سلف است
چه بسا که برخی از منتسبین به اسلام به مخالفت برخیزند و بگویند: چه دلیلی وجود دارد که آنچه شما از امامان بزرگوار درباره‌ی اسماء و صفات خداوند ذکر کردید، عقیده‌ی سلف است؟
به همین سبب ما در این مبحث به ذکر دلایلی می‌پردازیم که دال بر اجماع و اتفاق نظر آنان بر این اعتقاد می‌باشد؛ برخی از این دلایل عبارتند از:

اول: سلف صالح نصوص متعلق به اسماء و صفات خداوند را نقل نموده‌اند بدون اینکه مانند برخی‌ها به تکذیب آنها بپردازند یا مانند برخی دیگر، صفات خالق را به صفات مخلوق تشبیه کنند و یا مانند گروهی دیگر دست به تحریف و تأویل آنها بزنند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در توضیح این استدلال می‌گوید: «دلیل اینکه این، مذهب سلف صالح می‌باشد، آن است که آنان قرآن و اخبار رسول گرامی را با تصدیق، ایمان و قبول، بدون شک و تردید در آنها و گوینده‌شان برای ما نقل نموده‌اند و آنچه را که متعلق به صفات خداوند بوده، تفسیر و تأویل نکرده و به صفات انسانها نیز تشبیه نموده‌اند؛ چرا که اگر این کارها را انجام می‌دادند، حتماً از آنها نقل می‌شد و اصلاً ممکن نبود که به طور کلی پنهان بماند؛ زیرا اتفاق بر کتمان موضوعی که نیاز به نقل و شناخت آن است در قبیح و زشتی مانند اتفاق بر دروغ و انجام فعل حرام است.

بلکه آنان به اندازه‌ای بر رعایت سکوت در این موضوع مبالغه می‌نمودند که اگر کسی را مشاهده می‌کردند که درباره‌ی موضوعات متشابه می‌پرسد، در جلوگیری او مبالغه می‌کردند تا جایی که گاهی سخنان تندی به وی می‌گفتند و چه بسا که او را تشبیه می‌کردند و گاهی هم با رویگردانی از او، شدت انزجار خود را از سؤالش اعلام می‌نمودند»^۱.

دوم: آنها برای صحت اصولی که این اعتقاد بر آنها مبتنی است از نصوص قرآن و سنت استدلال نموده‌اند که ما در صفحات گذشته بسیاری از این استدلالها را ذکر نمودیم.

سوم: سخنان صریح و مورد اتفاق آنها در مورد معانی صفات به اصولی تصریح دارد که ما بیان نمودیم. و ما گوشه‌هایی از سخنان سلف صالح را در این خصوص نقل کردیم. برای آگاهی بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتابهایی که این اقوال را نقل کرده‌اند، مراجعه نمایید.

چهارم: نقل اینها توسط افرادی مورد اعتماد صورت گرفته که آگاه به اقوال سلف و عالم به اقوال افراد هدایت یافته و گمراه بوده‌اند. آنان در مورد اینکه اعتقاد سلف صالح همین است، هیچ اختلاف نظری با یکدیگر ندارند.

محمد بن حسن شیبانی شاگرد امام ابوحنیفه رحمه الله می‌گوید: «همگی فقها در شرق و غرب بر ایمان به قرآن کریم و احادیثی که افراد مورد اعتماد از پیامبر در مورد صفات خداوند روایت کرده‌اند، بدون تفسیر، بیان کیفیت و تشبیه اتفاق نظر دارند؛ چرا که هر کس آنها را تفسیر کند، از منهج نبی اکرم ﷺ بیرون رفته و از جماعت مسلمین جدا شده است؛ چرا که آنان توصیف، تفصیل و تفسیر ننموده‌اند؛ بلکه به آنچه در قرآن و سنت آمده است، ایمان آورده‌اند. پس هرکس، به رأی جهم بن صفوان گردن نهد، از جماعت مسلمین جدا گردیده است»^۲.

شیخ الاسلام بعد از نقل مذهب سلف صالح درباره‌ی اسماء و صفات خداوند متعال می‌گوید: «همه‌ی سلف صالح بر این اساس زندگی کردند. و اگر ما بخواهیم تمام سخنان سلف صالح را در این خصوص ذکر کنیم از مقصود اصلی دور خواهیم شد. همانا آنچه که ما در خصوص مذهب سلف صالح می‌گوییم با ذکر اقوال آنها در صفحات قبلی به اثبات رسید. همه‌ی عالمان و آگاهان از نقل و روایت، بدان اعتراف نموده‌اند و من از هیچ یک از علما، اختلافی در این مسئله سراغ ندارم»^۳.

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۳/۴).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۷/۴).

۳- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۱۱۱/۵-۱۱۴).

همچنین شیخ الاسلام بیان می‌کند که وی بعد از جستجوی کامل و بررسی سخنان سلف، سراغ ندارد که سخن یکی از سلف با صراحت یا ظاهر آن بر نفی صفات خبری در نفس الامر دلالت نماید. همچنین وی بیان می‌کند که کسی را سراغ ندارد که صفات خبری را نفی کرده باشد. البته آنها تشبیه را نفی کرده‌اند و رأی مشبّهه را که خداوند را با مخلوقات تشبیه می‌کنند و رأی کسانی را که صفات را نفی می‌کنند، رد کرده‌اند. به عنوان نمونه، نعیم بن حماد استاد امام بخاری می‌گوید: «هرکس خداوند را با مخلوقاتش تشبیه کند، کفر ورزیده است و هرکس اوصافی را انکار کند که خداوند خودش را بدانها توصیف نموده، کافر شده است. و در اوصاف خداوند توسط خدا و پیامبرش، تشبیهی وجود ندارد»^۱.

ابن عبد البر قرطبی می‌گوید: «اهل سنت و جماعت در مورد اقرار به تمامی صفات وارده در قرآن و سنت، ایمان به آنها و حمل آنها بر حقیقت نه مجاز، اتفاق نظر دارند و آنها هرگز در یکی از آنها تغییر ایجاد نمی‌کنند و صفتی از آنها را انکار نمی‌نمایند.

اما تمام بدعتی‌ها اعم از جهمیّه، معتزله و خوارج صفات را انکار می‌کنند و هیچ یک از آنها را بر معنای حقیقی‌شان حمل نمی‌کنند و خیال می‌کنند که اگر کسی آنها را قبول کند، مرتکب تشبیه شده است و نزد آنها اگر کسی اسما و صفات را اثبات نماید، در حقیقت خداوند را نفی نموده است. ولی واقعیت همان چیزی است که قرآن و سنت آن را بیان داشته و امامان بزرگوار اهل سنت و جماعت آن را برای ما نقل نموده‌اند»^۲.

مبحث چهارم: ویژگی های منهج سلف صالح

منهج سلف صالح یعنی راه و روش صحابه و امامان بزرگوار بعد از آنها، دارای ویژگیهایی است که آن را از سایر روشها جدا می‌نماید. درک و شناخت این ویژگیها راه را برای رهروان حق روشن می‌نماید. در این مبحث، مهم‌ترین ویژگی‌هایی را که در این پژوهش برایم روشن شده، ارائه می‌نمایم:

نخست: مذهب سلف صالح همان مذهب اکمل و احسن و سالم است

مذهب سلف صالح در حقیقت نمونه‌ی شناخت واقعی همان پیامی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه بزرگوار آن را تبلیغ کردند و خودشان نیز زیر سایه‌ی آن حرکت نمودند. این مذهب، همان راه حقی است که هیچگونه مشکلی در آن وجود ندارد. نوری است که انسان را به راه راست هدایت می‌نماید و راه نجات در برابر تاریکی‌های زندگی است. اما باز هم منحرفان گمان می‌برند که راه آنها

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۱۷۷/۳۳).

۲- التمهید (۱۴۵/۷) تألیف ابن عبد البر.

راه هدایت و پایداری است ولی ما در آینده به طور تفصیلی راجع به این موضوع بحث خواهیم کرد که سلف صالح بیشتر از سایرین مستحق چنین ادعایی هستند، چرا که منهج آنها منهج نمونه است و راه روشن آنها بهترین و سالم ترین راه و روش است.

در پایان نیز تحت عنوان «منهج سلف صالح در میدان نبرد» به این بحث می پردازیم.

دوم: اعتدال و میانه روی

سلف صالح در تمام امور به ویژه در باب اعتقاد، معتدل و میانه رو هستند.

آنها در میان مذاهبی که دچار افراط و تفریط شده اند، راه اعتدال و میانه روی را در پیش گرفته اند. و در باب اسماء و صفات نیز بین اهل تمثیل که خداوند را به انسان و مخلوقات تشبیه می نمایند و اهل تعطیل که صفات خداوند را نفی می کنند، راه اعتدال و وسط را در پیش گرفته اند.

ابن تیمیه می گوید: «همانگونه که این امت در میان دیگر امت ها، امت وسط و اعتدال است، ما نیز در میان گروه های مختلف این امت، گروه وسط و میانه هستیم. همچنین عقیده ای ما در مورد صفات خداوند متعال، در میان جهمی ها که اهل تعطیل اند و مشبهه که اهل تمثیل اند، عقیده ای وسط می باشد»^۱.

سفارینی می گوید: «مذهب سلف صالح میان تعطیل و تمثیل قرار دارد؛ آنها صفات خداوند را به صفات مخلوقات تشبیه نمی نمایند همانگونه که ذات وی را به ذات مخلوقات تشبیه نمی کنند. صفاتی را که خداوند خودش را به آنها توصیف نموده، نفی نمی نمایند، اسماء و صفات خداوند را تعطیل نمی کنند و کلمات الهی را تحریف نمی نمایند»^۲.

فلسفه ای اعتدال و میانه روی این منهج در تمسک به حقی است که از جانب پروردگارش نازل شده است. حق نیز همیشه میان افراط و تفریط قرار دارد.

اما گروه های گمراه همواره راه افراط را در پیش می گیرند. و هرگاه گروهی راه افراط را در پیش گیرد، در مقابل آنها، گروه دیگری پیدا می شود که راه تفریط را در پیش می گیرد. به عنوان نمونه، جهمی ها در نفی صفات خداوند متعال بسیار افراط کردند تا جایی که وجود خداوند نزد آنها به موجودی غیر حقیقی و صرفاً یک وجودی ذهنی و خیالی تبدیل گردید. آنگاه در مقابل آنان، شخصی به نام مقاتل بن سلیمان ظهور کرد و به اندازه ای در اثبات صفات، مبالغه کرد که خداوند را

۱- العقیده الواسطة ص (۳۲) تألیف شیخ الاسلام.

۲- لوامع الانوار البهية (۱۱۶/۱) تألیف سفارینی، و نگا: مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۲۷/۵).

جسم دانست. امام ذهبی می‌گوید: «در خراسان، شخصی بنام جهم بن صفوان ظهور کرد و مردم را به سوی نفی صفات خداوند و مخلوق بودن قرآن فراخواند. در مقابل او، مقاتل بن سلیمان مفسر ظهور کرد و به اندازه‌ای در اثبات صفات خداوند، مبالغه کرد که خداوند را جسم دانست»^۱.

جهمی‌ها معتقد به مخلوق بودن قرآن بودند. آنگاه ابن کلاب آمد و در رد معتزله دچار افراط گردید. وی فکر می‌کرد که نمی‌تواند سخنان باطل آنها را رد کند مگر اینکه بگوید: کلام خداوند معنای واحد و قائم به ذات اوست.

سوم: تمسک به قرآن و سنت

مهم‌ترین ویژگی پیروان منهج قرآنی و نبوی این است که آنها متمسک به قرآن و سنت می‌باشند؛ آنهم در جهت اجابت دستور خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

«و همگی به ریسمان خدا - قرآن - چنگ زنید و پراکنده نشوید».

بدون شک، تمسک به قرآن و سنت، عقل را از گمراهی، نفس را از کجرویها و دل را از انحراف مصون نگه می‌دارد. به همین سبب، علمای ما می‌گویند: تمسک به قرآن تنها راه نجات است؛ امام مالک می‌گوید: «سنت همانند کشتی نوح است که هرکس بر آن سوار شود، نجات می‌یابد و هرکس از آن دوری کند، هلاک می‌شود»^۲.

بلی، اهل حق کاملاً معانی قرآن کریم را می‌دانستند و بر مسایلی که نصوص قرآنی بر آنها دلالت می‌نمود یا خود از آن استنباط می‌کردند، ملتزم و پایبند بودند. آنها هرگز بر اساس خیال‌های فلسفی، تکیه بر رأی و قیاس و ذوق و سلیقه‌ی خود، حرکت نمی‌کردند. اینگونه بود که این منهج، آنان را به راه راستی رهنمون گردید که خداوند متعال به ما دستور می‌دهد تا از آن پیروی نماییم:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾

[الانعام: ۱۵۳].

«این راه - که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم - راه مستقیم من است. پس از آن پیروی کنید و از راه‌های - باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام - پیروی نکنید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می‌سازد».

۱- تذکرة الحفاظ (۱۵۹-۱۶۰).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۱۳۷/۴).

چهارم: آرامش روحی و روانی‌ای که این منهج برای پیروانش ایجاد می‌کند

این، یک ویژگی است که هر کس با پیروان حق سر و کار داشته باشد و نگاهی به علوم، تألیفات و سیرت آنها بیندازد، به این واقعیت پی می‌برد. و هر پژوهشگر می‌تواند این ایمان راسخ و معرفت واضحی را که علمای گذشته‌ی ما بدان متصف بودند، دریابد.

حکمت آن هم این است که سلف صالح پیروان راستین منهج قرآنی و نبوی بودند و نصوص قرآنی و نبوی هم پیروانش را به یقین و آرامش می‌رساند:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (الرعد: ۲۸).

«کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند».

آری، دلها به سخنان بشر چندان اعتمادی ندارند؛ زیرا سخنان بشر همچنان قابل بررسی و رد است. اما ذاتی که حقایق غیبی و علوم شرعی را برای وی وضع می‌نماید، خالق و معبود او است. به همین سبب است که دلها در برابر او تسلیم می‌شوند و با هدایت او آرام می‌گیرند.

علاوه بر این، خداوند راههای ورودی دل‌های بشر را بخوبی می‌داند. به همین سبب، هنگامی که انسان به قرآن روی می‌آورد، قرآن کریم دلایل، حقایق و واقعیاتی را بر دلها عرضه می‌نماید که به صداقت کلام الهی یقین پیدا می‌کند.

از این جا معلوم می‌شود که ادعای رازی و امثال وی مبنی بر اینکه دلایل قرآنی و نبوی مفید یقین و علم نیستند، یک ادعای باطل است و با آنچه که در قرآن و سنت آمده است، تناقض دارد^۱.

ابن تیمیه نقل می‌کند که ابو عبدالله رازی و شخص دیگری از متکلمان معتزله نزد نجم الدین کبیری رفتند و به او گفتند: یا استاد! می‌گویند علم شما علم یقین است؟ او گفت: من علم یقین دارم.

-آندو گفتند: مگر این ممکن است؟ حال آنکه ما شب و روز با هم مجادله می‌کنیم و کسی از ما نمی‌تواند برای دیگری دلیلی ارائه دهد.

-گفت: من نمی‌دانم شما چه می‌گویید، اما من علم یقین دارم.

-آندو گفتند: پس علم یقین را برای ما تعریف و توصیف کن.

-گفت: نزد ما علم یقین عبارت از الهاماتی است که بر دل‌ها وارد می‌شود و دل‌ها نمی‌توانند

آنها را رد کنند.

با شنیدن این سخنان، آندو شروع کردند به تکرار این جمله که: الهاماتی است که بر دلها وارد می‌شود و دلها نمی‌توانند آنها را رد کنند. و اینگونه این پاسخ را بسیار پسندیدند.^۱

بدون شك، این الهاماتی که بر دلها وارد می‌گردد، با نگاه و تفکر در کلام خدا و رسولش، عمل به رهنمودهای قرآن و در سایه‌ی عبادت و تعظیم خداوند و خشیت الهی حاصل می‌شود.

شیخ الاسلام می‌گوید: «هرکس نسبت به خداوند شناخت بیشتری داشته باشد، عبادت بیشتری انجام دهد، بیشتر دست به دعا بردارد، و قلبش بیشتر به یاد الله بتد، علم یقینی او نسبت به خداوند، قویتر و کاملتر خواهد بود».^۲

در جایی دیگر می‌گوید: یقین، معرفت و هدایتی که به علمای اهل حدیث و خواص آنان عنایت شده است، در بیان نمی‌گنجد. بلکه عوام آنان از چنان یقین و دانش مفیدی برخوردار هستند که رهبران فیلسوف نمای متکلمین از آن بی بهره‌اند.^۳

یکی از بزرگترین دلایل این مدعای ما این است که سلف صالح و پیروان آنها بیشتر از سایر مردم در برابر بلاها، مصیبت‌ها و سختی‌ها صبر و پایداری نشان داده‌اند. هرگز یکی از آنها در اوقات سخت زندگی از اعتقاداتش پشیمان نشده است. و این، راه و روش پیامبران و پیروان آنها می‌باشد. بلی، چگونه از ایمانی که خداوند به آنان عنایت فرموده، دست برمی‌دارند آنهم بعد از اینکه ایمان در سویدای دل‌هایشان جای گرفته و شیرینی آن را چشیده‌اند. بلکه بسیاری از آنان هنگام مصیبت، چنان حلاوت، رضایت و آرامشی احساس می‌کنند که در حالت‌های عادی احساس نمی‌کنند. همچنین هنگامی که با شبهات مواجه می‌شوند، آنها را با یقین و نوری که از قرآن و سنت بدست آورده‌اند، دفع می‌نمایند.

پنجم: توافق و انسجام و عدم تناقض و اختلاف

هیچ اختلافی در آنچه که از جانب خداوند متعال نازل گردیده، وجود ندارد:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲].

«و اگر از سوی غیر خدا آمده بود، در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.»

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۴/۴۳).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۴/۴۵).

۳- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۴/۲۹).

روش کسانی که به منهج قرآنی و نبوی ایمان دارند، در باب اسماء و صفات خداوند کاملاً هماهنگ است و هرگز در وضع قوانین، قواعد و شرح مسایل دچار اختلاف و تناقض نشده‌اند. بر خلاف منهج فلسفی و کلامی که در وضع قواعد و قوانین بسیار دچار اختلاف و تناقض گویی شده‌اند و این موضوع با ذکر موارد ذیل روشن خواهد شد:

۱- آنها مدعی هستند که با نفی اسماء و صفات یا نفی صفات و تأیید اسماء در صدد بیان تنزیه و تقدیس خداوند متعال هستند. آنها می‌گویند: اثبات اسماء و صفات یا اثبات صفات مستلزم تشبیه و تمثیل است. ولی متوجه این نکته نشده‌اند که با نفی صفات، خداوند را به معدومات تشبیه کرده‌اند. و هنگامی که گروهی از آنان متوجه گردیدند که دچار گمراهی شده‌اند، هر دو نقیض را از خداوند نفی کردند و گفتند: ما نمی‌گوییم که خداوند داخل هستی است یا خارج آن. همچنین نمی‌گوییم که عالم یا جاهل است. در اینجا نیز آنها متوجه نشده‌اند که با این کارشان، خداوند را به ممتنعات تشبیه کرده‌اند. البته تمام کسانی که از منهج قرآنی و نبوی تخطی کرده‌اند، دارای چنین وضعیتی هستند.

۲- اکثر کسانی که صفات خداوند را نفی می‌کنند، مدعی‌اند که عقل اثبات صفاتی را که آنها نفی کرده‌اند، محال می‌داند. به عنوان نمونه، کسانی که رؤیت خداوند را در آخرت انکار می‌کنند، گمان می‌نمایند که عقل رؤیت خداوند را محال می‌داند. به همین سبب است که به تأویل نصوصی پرداخته‌اند که دال بر رؤیت خداوند متعال است. همچنین کسانی که علم، قدرت و غیر مخلوق بودن کلام خداوند را محال می‌دانند، مدعی‌اند که عقل آنها را محال می‌داند؛ لذا به تأویل پناه می‌برند. حتی فیلسوفانی که منکر حشر جسمانی انسان و خوردن و آشامیدن حقیقی در بهشت‌اند، گمان می‌کنند که عقل این چیزها را نمی‌پذیرد؛ لذا آنها مجبورند که به تأویل پناه ببرند.

قابل یادآوری است که کسانی که بر محال دانستن عقل تکیه کرده‌اند، در این زمینه دارای یک قاعده و قانون پایدار نیستند؛ زیرا مواردی را که برخی از آنان از دیدگاه عقل محال می‌دانند، برخی دیگر اثبات آنها را از دیدگاه عقل واجب می‌دانند.

در صورت تحقیق و پژوهش، عدم صحت دیدگاه آنها روشن خواهد شد. همچنین اشتباه آنان در مورد وجوب تأویل نصوص، آشکار می‌شود؛ زیرا نصوصی را که آنها تأویل می‌نمایند، هرگز قابل تأویل نیستند. همچنین باید دانست که عقل صریح هیچگاه مخالف نقل صحیح نیست.

۳- متکلمین بیشتر از دیگران آرا و اندیشه‌هایشان را تغییر می‌دهند و چه بسا که در جایی یک رأی قطعی صادر می‌کنند و در جایی دیگر با فاطمیت تمام، ضد آن را به اثبات می‌رسانند و گوینده‌ی رأی اول را تکفیر می‌کنند. و این خود، دلیل عدم یقین آنها است. به همین سبب است که متکلمین بسیار دچار اختلاف و نزاع شده‌اند. و فیلسوفان بیشتر از آنها با یکدیگر دچار اختلاف شده‌اند. و به سبب همین تناقض‌گویی و اختلافات است که بعضی از آنها بعضی دیگر را تکفیر می‌کنند و از یکدیگر تبرّی می‌جویند؛ اما اهل سنت اینگونه نیستند.

عبدالقادر بغدادی می‌گوید: «اهل سنت یکدیگر را تکفیر نمی‌نمایند و میان آنها اختلافی وجود ندارد که موجب تبرّی و تکفیر گردد. لذا آنها بر جماعت و حق هستند. خداوند نیز از حق و پیروانش حمایت می‌نماید. لذا دچار تناقض و اختلاف نمی‌شوند.

تمام گروه‌های مخالف اهل سنت مانند خوارج، رافضیه و قدریه یکدیگر را تکفیر کرده و از یکدیگر تبرّی می‌جویند تا جایی که اگر هفت نفر از آنها در جایی اجتماع کنند، با تکفیر یکدیگر از هم جدا می‌شوند. آنان در این باب مانند یهود و نصارا هستند که یکدیگر را تکفیر می‌کردند»^۱.

ششم: منهجی که در اسلوب و معانی‌اش آسان است

اگر کسی کتاب‌های فلسفی و کلامی‌ای را که درباره‌ی خداوند و اسماء و صفاتش صحبت می‌کنند، مطالعه نماید، متوجه خواهد شد که اسلوب و روش آنها بسیار خشک، پیچیده، در هم آمیخته و مالا مال از اصطلاحات غریب و نامأنوس با فکر اسلامی می‌باشد. هنگامی که اندیشه‌ی اسلامی با چنین شیوه‌ای ارائه گردد، زیبایی و شکوه آن از بین می‌رود و روشنی خود را از دست می‌دهد. همچنین چنین اسلوبی نمی‌تواند حاوی معانی و مفاهیمی باشد که مد نظر قرآن و سنت هستند.

امتیازی که منهج قرآنی بر سایر مناهج دارد این است که بسیار ساده، آسان، واضح و روشن می‌باشد. و این ویژگی، فهم عقیده‌ی اسلامی را نه تنها برای علما بلکه برای تمام سطوح مختلف مردم آسان نموده است تا جایی که هر فرد بر اساس توان فکری و روحی خویش از آن بهره‌مند می‌گردد؛ برخلاف روش پیچیده‌ی فلاسفه و متکلمین که پر از اصطلاحات پیچیده می‌باشد و محتوای آنها را فقط تعداد کمی از مردم می‌توانند درک کنند.

علاوه بر این، مفاهیمی را که قرآن و حدیث عرضه می‌نمایند، خالی از تعارضات و تناقضهایی است که متکلمان مطرح می‌کنند؛ تعارضات متکلمین به اندازه‌ای است که بخشی از سخنان‌شان بخشی دیگر را نقض می‌کند. و این تناقضات باعث می‌گردند تا عقل‌ها گمراه گردد و معیارها دگرگون شود؛ در نتیجه، در این سیل تناقضات و اختلافات، نمی‌توانیم به حق برسیم. به همین سبب است که پژوهشگران این میدان در خلال پژوهش خویش دچار سردرگمی و سرگردانی می‌شوند.

فخر الدین رازی به خوبی این ویژگی منهج قرآنی را درک نمود. لذا در وصیت خود که در بیماری وفاتش بر شاگردانش املا نمود، گفت: «من تمام روشهای کلامی و مناهج فلسفی را آزمایش کرده‌ام؛ اما فایده‌ای که در قرآن یافتم در هیچکدام از آنها نیافتم؛ زیرا قرآن کریم در صدد آن است تا انسان در برابر عظمت و جلال خداوند متعال بطور کامل تسلیم گردد و او را از تعمق در تعارضات و تناقضات جلوگیری می‌نماید؛ زیرا اندیشه‌ی بشری در این تنگناهای عمیق و مناهج پنهان متلاشی می‌شود و کارآیی خودش را از دست می‌دهد باید دانست که عقل انسان در این تنگناهای عمیق و روش‌های پنهان دچار سردرگمی و نابودی می‌شود.

لذا می‌گوییم: بنده به هر آنچه که با دلایل ظاهری ثابت گردید از قبیل وجوب وجود، یگانگی خداوند متعال و تنزیه او از همتا داشتن در قدمت، ازلیت و خالق بودن، اعتقاد دارم و با این اعتقاد به ملاقات الله می‌روم»^۱.

بهمین سبب، علما تصریح نموده‌اند که: «با مطرح کردن شبهات پیروان هوا و هوس، به مجادله پرداختن با اهل حق جایز نیست؛ زیرا چنین اقدامی، دعوت به سوی باطل، تلبیس حق و تباه کردن دین است»^۲.

۱- نقل از مقدمه‌ی تحقیق کتاب رازی: اعتقادات فرق المسلمین ص (۲۴).

۲- شرح العقیده الطحاویة (۳۵۱).

فصل سوم

مخالفان مذهب سلف صالح در باب اسماء و صفات خداوند

راه و روشی که پیشگامان نخستین صحابه، تابعین و پیروان راستین‌شان در باره‌ی اسماء و صفات خداوند داشتند، بسیار شفاف و روشن بود؛ اما بعد از آنها گروه‌هایی آمدند که راه انحراف را در پیش گرفتند. هر چند که میزان گمراهی و انحراف آنان متفاوت است تا جایی که برخی از آنها بطور کلی و برخی دیگر بطور جزئی دچار گمراهی شده‌اند.

ما در این مبحث به گونه‌های مختلف این انحرافات می‌پردازیم و اطلاعاتی شفاف در مورد آنها ارائه می‌نماییم تا کسانی که این مبحث را مطالعه نمایند، به مشیت الهی، از سقوط در وادی ضلالت نجات پیدا کنند.

مبحث اول کسانی که خداوند را به صفات نقص متصف می‌کنند

اینها در حقیقت جزو اراذل و اوباش این امت می‌باشند که خداوند را مورد بی‌احترامی قرار می‌دهند و او را به صفاتی که دال بر نقص است، توصیف می‌کنند. بله، اینها جزو گمراهان و کجروان این امت به حساب می‌آیند و نقش و گفتار آنها در این ملت همانند پیش‌کسوتانشان در قوم بنی اسرائیل است که می‌گفتند:

﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۶۴].

«دست خدا به غل و زنجیر بسته است - بخیل است - دستهایشان بسته باد و به سبب آنچه می‌گویند، نفرینشان باد. بلکه دو دست خدا باز - و او جواد و بخشنده است - هرگونه که بخواهد، انفاق می‌نماید.»

و رهبر این دسته از گمراهان بنی اسرائیل گفت:

﴿إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلُهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ [آل عمران: ۱۸۱].

«خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم! آنچه را گفتند برایشان خواهیم نوشت. به قتل رساندن پیامبران را به ناحق - توسط گذشتگان - ایشان هم ثبت و ضبط خواهد شد. و بدانان خواهیم گفت: بچشید عذاب آتش سوزان را».

همچنین گمراهان بنی اسرائیل خیال می‌کردند که خداوند بعد از آفرینش آسمانها و زمین در شش روز خسته شده و در روز هفتم به استراحت پرداخته است. اما خداوند آنها را تکذیب می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾ [ق: ۳۸].

«ما آسمانها و زمین را در شش روز آفریده‌ایم و هیچ‌گونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است». برخی از جاهلان دوران جاهلیت نیز خیال می‌کردند که خداوند بر سخن نجوا کنندگان اطلاع پیدا نمی‌کند:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۲﴾ وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَدْتُمْ أَنْ تُصَبِّحْتُمْ مِنَ الْخُسْرَيْنِ ﴿۲۳﴾﴾ [فصلت: ۲۲-۲۳].

«شما اگر گناهانتان را پنهان می‌کردید نه از این جهت بود که از شهادت گوشها و چشمها و پوستهایتان بر ضد خودتان بیم داشته باشید؛ بلکه گمان می‌بردید خدا بسیاری از اعمالی را که - مخفیانه - انجام می‌دهید، نمی‌داند. این گمان بدی که درباره‌ی پروردگارتان داشته‌اید، شما را به هلاکت انداخته است؛ لذا از زمره‌ی زیانکاران شده‌اید».

یکی دیگر از صفات نقصی که گمراهان به خدا نسبت می‌دهند این است که می‌گویند: فرشتگان دختران خداوند هستند، عیسی فرزند او است و خداوند همسری دارد؛ اما خداوند متعال پاکی خود را از این افتراها اعلام می‌نماید و می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿۳﴾ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿۴﴾﴾ [الاخلاص: ۱-۴].

«بگو: خدا، یگانه و یکتا است. خدا، سرورِ والای برآورنده‌ی امیدها و برطرف کننده‌ی نیازها است. نزاده است و زاده نشده است. و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿۸۸﴾ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿۹۰﴾ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿۹۱﴾ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿۹۲﴾﴾ [مریم: ۸۸-۹۲].

«و کفار می‌گویند: خداوند مهربان فرزندی برای خود برگرفته است! واقعاً چیز بسیار زشت و زنده‌ای را می‌گویید. نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد و زمین بشکافد و کوهها به شدت در هم فرو ریزد از این که به خداوند مهربان، فرزندی نسبت می‌دهند. برای خداوند مهربان سزاوار نیست که فرزندی برگیرد».

مبحث دوم کسانی که خداوند را به مخلوقات تشبیه می‌کنند

برخی از کسانی که منسوب به اسلام‌اند اما در باب مسایل اعتقادی دچار گمراهی بسیار آشکاری شده‌اند، گمان می‌کنند که ذات و صفات خداوند مانند ذات و صفات بشر می‌باشد؛ ولی باید دانست که خداوند برتر و بالاتر از آن چیزی است که این ستمگران می‌گویند. شایسته نیست که انسان مسلمان چنین سخنانی را حتی بازگو نماید مگر اینکه خواسته باشد باطل بودن آنها را بیان کند و مردم را از آنها برحذر دارد. قابل یادآوری است که متأسفانه بیشتر گروههای گمراه و بدعت‌گرا دارای این اعتقادات هستند.

به عنوان نمونه، برخی از آنها قائل به تجسیم خداوند هستند و برخی دیگر این را انکار کرده‌اند.^۱ شهرستانی می‌گوید: «اشعری از محمد بن عیسی از مضر و کهمس و احمد هجیمی نقل کرده که آنها معتقد به ملامسه و مصافحه با خداوند بودند و می‌گفتند: مسلمانان مخلص اگر در ریاضت نفس و جهاد با آن به حد اخلاص و اتحاد محض برسند، در دنیا و آخرت با او معانقه خواهند کرد. کعبی از برخی از آنها نقل نموده که آنها رؤیت خداوند را در دنیا جائز می‌دانند تا جایی که مؤمنان وی را زیارت می‌کنند و او نیز از آنها دیدن می‌نماید».^۲

۱- مقالات الاسلامین ابو الحسن اشعری ص (۲۰۷-۲۱۰)

۲- الملل و النحل شهرستانی (۱/۱۰۴).

مبحث سوم کسانی که صفات خداوند را نفی می‌کنند و گروه‌های مختلف آنها

یکی دیگر از انواع انحرافات در این باب، نفی صفات جلال و کمال خداوند متعال است که خداوند خودش را با آنها مورد ستایش قرار داده و یا اینکه پیامبرش بوسیله‌ی آنها وی را ستوده است. منحرفان بر این باورند که اینها صفات نقص‌اند، لذا باید خداوند از آنها منزّه و پاک باشد. ما باید بدانیم که این سخنان نشان حاوی بسیاری از پایه‌های گمراهی است؛ زیرا آنان با نفی صفات، نصوص اثبات‌کننده‌ی صفات را تکذیب می‌کنند. همچنین یافته‌های اندیشه‌های ضعیفشان را بر نصوص قرآنی و نبوی مقدم می‌دارند و گمان می‌کنند که اینها صفت نقص‌اند؛ حال آنکه خداوند متعال خودش را با آنها مورد ستایش قرار داده است. علاوه بر اینها، آنان، فقه و دانش سلف صالح اعم از صحابه و تابعین و سایر علمای اسلام را زیر سؤال می‌برند و خیال می‌کنند که آنها بر باطل بوده‌اند و گمراهی خودشان را حق می‌دانند.

گفتنی است که نفی‌کنندگان صفات، گروه‌های مختلفی هستند؛ برخی از آنها بطور کلی اسماء و صفات خداوند را نفی می‌کنند. و بعضی دیگر تنها صفات را نفی می‌کنند و تعدادی هم صرفاً برخی از صفات را نفی می‌کنند.

البته آنان از این کارشان، انگیزه‌های مختلفی دارند؛ بعضی از آنها در صدد آنند که اندیشه‌های اسلامی را نابود کنند و از بین ببرند و برای مسلمانان شک و شبهه ایجاد کنند. برخی دیگر هم عقل-شان توانایی شناخت حق را نداشته؛ لذا با شبهات واهی و بی‌اساس که مخالف شریعت، فطرت و عقل سلیم‌اند، صفات خداوند متعال را نفی کرده‌اند.

مطلب اول: فیلسوفان افراطی و گروه باطنیه

اینها معتقدند که خداوند به هیچ وصفی و نقیض آن، توصیف نمی‌شود؛ به این معنا که در مورد خداوند نمی‌توان گفت: خداوند موجود یا غیر موجود است، یا خداوند عالم یا غیر عالم است، یا خداوند قادر یا غیر قادر است. ابن تیمیه می‌گوید: «افراط‌گرایان دو صفت نقیض هم را از خداوند نفی می‌کنند. آنها می‌گویند: خداوند نه موجود است و نه معدوم، نه زنده است و نه مرده، نه عالم است و نه جاهل؛ زیرا گمان می‌کنند که اگر خداوند را با صفات ثبوتی توصیف کنند، شبیه با موجودات می‌شود. و اگر با صفات سلبی توصیف کنند، شبیه معدومات می‌گردد؛ لذا هر دو صفت نقیض هم را از او سلب می‌کنند»^۱.

۱- مجموعه فتاوی‌ی شیخ الاسلام (۷/۳۰).

این گمراهان با این اعتقاد و بینش، خداوند را به ممتنعات تشبیه نموده‌اند؛ زیرا کسی که به یکی از دو وصف متناقض توصیف نشود، ممتنع الوجود است.

مطلب دوم: گروه دوم جهمیه

جهمیه نخستین گروه اسلامی بودند که نفی صفات خداوند متعال را مطرح کردند. بنیانگذار این گروه، جعد بن درهم است؛ او نخستین کسی بود که این بدعت را بنیان نهاد. یکی دیگر از رهبران این گروه، جهم بن صفوان است که این اعتقاد را از استادش جعد بن درهم فرا گرفت و سپس به نشر و گسترش آن در میان مردم پرداخت. به همین سبب است که این اعتقاد را به او نسبت داده‌اند. بشر مریسی یکی دیگر از تئوریسین‌های این اندیشه است که اصول و قواعدی برای این مذهب، وضع کرد و برای اثبات آن، با دیگران به مناظره پرداخت.

ابن کثیر می‌گوید: «جهم بن صفوان این اعتقاد را از جعد بن درهم فراگرفت و بشر مریسی آنرا از جهم فراگرفت و احمد بن داوود نیز آن را از بشر یاد گرفت»^۱.

ابن تیمیه می‌گوید: «جهم بن صفوان این مذهب را از جعد بن درهم فراگرفت و آن را آشکار ساخت و برای اثبات آن، با دیگران به مناظره پرداخت و دیدگاه جهمیه به او نسبت داده شده است»^۲ و در جایی دیگر می‌گوید: «این دیدگاه که سلف صالح آن را دیدگاه جهمیه می‌نامیدند در حدود صدی سوم توسط بشر بن غیاث مریسی و همفکران معاصر وی گسترش یافت»^۳.

بدون شک، پیروان این اندیشه‌ی گمراه، دروازه‌ی شر و بدی را به روی امت اسلامی باز کردند و با این دیدگاه‌شان، بسیاری از مردم را گمراه ساختند. قابل یادآوری است که بسیاری از علما در مورد وابستگی تئوریسین‌های این دیدگاه به اسلام و مسلمین شک و تردید کرده‌اند تا جایی که در سخنان‌شان، اشاره‌های بسیار واضح و روشنی دارند مبنی بر اینکه هدف جهمی‌ها تخریب دین بود. علامه ابن جریر طبری رحمه الله در مورد جعد بن درهم می‌گوید: «جعد بن درهم، زندیقی است که برای نخستین بار مسئله‌ی مخلوق بودن قرآن را ابداع کرد»^۴.

۱- البدایة و النهایة (۳۵۰/۹).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۶۷/۱۰).

۳- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۲۳/۵).

۴- نگا: تاریخ طبری، حوادث سال (۱۲۸) هجری.

ذهبی در مورد او می‌گوید: «جعد بن درهم در دوران تابعین می‌زیست. وی فردی بدعت‌گذار و گمراه بود. او معتقد بود که خداوند ابراهیم را بعنوان دوست خود انتخاب نموده و با موسی علیه السلام سخن نگفته است. سرانجام، در روز عید قربان به خاطر همین دیدگاه، به قتل رسید و داستان وی معروف است»^۱.

اسفراینی می‌گوید: «جلال الدین سیوطی در کتابش «الأوائل» می‌گوید: نخستین کسی که در مسایل اعتقادی سخن پلیدی را بر زبان آورد، جعد بن درهم مربی مروان حمار؛ آخرین پادشاه بنی‌امیه؛ بود؛ او گفت: خداوند سخن نمی‌گوید»^۲.

ابن نباته می‌گوید: «نخستین کسی که از میان امت محمد موضوع مخلوق بودن قرآن را در دمشق مطرح کرد، جعد بن درهم بود. بعد از آن، تحت تعقیب قرار گرفت؛ اما او به کوفه گریخت و در آنجا جهم بن صفوان این دیدگاه را از او فراگرفت»^۳.

ذهبی در مورد جهم بن صفوان شاگرد جعد بن درهم می‌گوید: «جهم بن صفوان؛ ابو محذر سمرقندی؛ گمراه و بدعت‌گذار بود. وی رهبر جهمی‌ها است و در دوران صغار تابعین هلاک گردید»^۴.

ذهبی در مورد بشر مریمی می‌گوید: «ایشان فردی مبتدع و گمراه بود که موضوع مخلوق بودن قرآن را مطرح کرد و برای اثبات آن با دیگران به مناظره پرداخت. او جهم بن صفوان را ملاقات نکرد؛ اما دیدگاه وی را فراگرفت و برای آن، استدلال آورد و مردم را بسوی آن فراخواند»^۵.

اصل جعد بن درهم از خراسان است و می‌گویند: او از موالی (آزاد شدگان) بنی مروان است. وی مربی مروان بن محمد؛ آخرین پادشاه بنی‌امیه؛ معروف به مروان الحمار می‌باشد. به همین سبب، مروان الحمار را به شیخش جعد نسبت می‌دادند و به او مروان الجعدی نیز می‌گفتند^۶.

«جعد نخستین کسی بود که دیدگاه نفی صفات و مخلوق بودن قرآن را مطرح کرد. البته استادش وهب بن منبه متوجه شد که وی چنین انحرافی دارد؛ لذا او را از این اندیشه برحذر داشت و منعش نمود؛ اما وی گوش نکرد و باز نیامد»^۱.

۱- میزان الاعتدال (۳۹۹/۱) ذهبی. زندگی‌نامه‌ی شماره‌ی (۱۴۸۲).

۲- لوامع الأنوار البهیه اسفراینی (۲۳/۱).

۳- سرح العیون ابن نباته ص (۱۸۶).

۴- میزان الاعتدال (۴۲۶/۱).

۵- میزان الاعتدال (۳۲۳/۱).

۶- البداية والنهاية (۳۵۰/۹).

ابن کثیر می‌گوید: «ابن عساکر در تاریخ خودش آورده است که جعد بن درهم نزد وهب بن منبه رفت و آمد داشت و از او در مورد صفات خداوند متعال سؤال می‌کرد. روزی، وهب به او گفت: ای جعد وای بر تو! از این مسایل دست بردار؛ من گمان می‌کنم که تو جزو کسانی هستی، که هلاک می‌شوند. اگر خداوند در قرآن کریم به ما نمی‌گفت که دست و چشم و ذات دارد، ما هرگز نمی‌گفتیم. همچنین اگر نمی‌گفت که سمع و علم دارد و تکلم می‌کند، ما این صحبت‌ها را نمی‌نمودیم».^۲

در حقیقت، گمان وهب بن منبه مصداق پیدا نمود و بوقوع پیوست؛ زیرا جعد با گمراهی‌هایش هلاک گردید و انسانهای زیادی را به هلاکت انداخت. و همچنان این ضلالتی را که او از ملت‌های منحرف گذشته‌ی خود فراگرفت، بندگان خدا را بسوی گمراهی سوق می‌دهد، حال آنکه جعد با سوء خاتمه از دنیا رفت.

ابن کثیر در تاریخش می‌گوید: «خالد بن عبدالله قسری جعد را روز عید قربان در کوفه به قتل رساند؛ او برای مردم سخنرانی نمود و گفت: ای مردم! قربانی کنید؛ خداوند قربانی‌های شما را قبول کند. من جعد بن درهم را قربانی خواهم نمود؛ زیرا او معتقد است که خداوند، ابراهیم را به عنوان دوست برنگزیده است و با موسی عليه السلام سخن نگفته است. باید دانست که خداوند برتر و بالاتر از این چیزهایی است که جعد می‌گوید. آنگاه از منبر پایین آمد و او را زیر منبر ذبح کرد».

ابن کثیر بعد از روایت این حادثه می‌گوید: «این حادثه را تعداد زیادی از حافظان حدیث من جمله بخاری، ابن ابی حاتم، بیهقی، عبدالله بن احمد و ابن عساکر ذکر نموده‌اند».^۳

قابل یادآوری است که جعد در سال ۱۲۴ هجری قمری کشته شد.

اما جهم بن صفوان همان ابو محرز سمرقندی مولای بنی راسب است که برخی وی را خزری، و برخی دیگر وی را ترمذی نیز گفته‌اند.^۴

کسی که از زندگی جهم اطلاع دارد، می‌داند که او علیه حاکم وقت قد علم کرد و به صف معترضان حاکم پیوست. او همراه حارث بن سریج خروج کرد و کاتب، فرمانده لشکر و گرداننده‌ی امور ابن سریج بود و در سال (۱۲۸هـ) همراه او کشته شد.

۱- البدایة و النهایة (۳۵۰/۹).

۲- منبع سابق.

۳- منبع سابق.

۴- نکا: میزان الاعتدال (۴۲۶/۱) زندگی نامه‌ی شماره (۱۵۸۴) و البدایة و النهایة (۳۵۰/۹)

روش کشتنش هم به این صورت بود که فردی یک نیزه در دهانش فرو کرد و اینگونه او به سزای شایسته‌ی عملش رسید؛ زیرا او مدعی بود که کلام خداوند مخلوق است.

بعضیها می‌گویند: جهنم توسط سالم بن احوز رئیس پلیس نصر بن سیار به اسارت گرفته شد. پس سالم فریب سخنان پر زرق و برقش را نخورد و به او گفت: اگر زمین را ستاره باران کنی و عیسی بن مریم را از آسمان پایین بیاوری، نجات پیدا نمی‌کنی. همچنین اگر وارد شکم من شوی، شکم را پاره می‌کنم و تو را به قتل می‌رسانم. آنگاه گردن وی را زد^۱.

اما فرد سوم این گروه، بشر مریسی است که این اعتقاد خرافی را از جهنم بن صفوان به ارث برد. هر چند که او را ملاقات نکرده بود. او بشر بن غیاث بن ابی کریمه ابو عبدالرحمن مریسی است که در بغداد متولد شد. ذهبی درباره‌ی وی می‌گوید: «او فردی گمراه و بدعت گذار بود. شایسته نیست که از او روایت شود و مورد احترام قرار گیرد. او نزد ابو یوسف علوم دینی را آموخت و در علم کلام دست بالایی پیدا کرد. سپس موضوع مخلوق بودن قرآن را مطرح کرد و برای اثباتش به مناظره پرداخت. وی جهنم بن صفوان را ندید؛ اما دیدگاههای او را فراگرفت و بدانها استناد می‌ورزید و مردم را به سوی آنها دعوت می‌کرد.

ابو نصر هاشم بن قاسم می‌گوید: پدر بشر مریسی یهودی بود. من می‌گویم: بشر در دولت هارون الرشید دستگیر شد و بخاطر دیدگاهش، مورد شکنجه قرار گرفت.

مروزی می‌گوید: از ابو عبدالله شنیدم که در مورد بشر می‌گفت: پدرش یهودی بود. بشر در مجلس ابو یوسف سر و صدا می‌کرد. ابویوسف به او گفت: از این سخنت باز می‌آیی یا بالای چوبه‌ی دار می‌روی.

خطیب می‌گوید: اقوال و اعتقادات زشتی از او نقل شده است؛ علما الفاظ بدی در حق او بکار برده‌اند و بیشترشان او را به سبب سخنانش، تکفیر کرده‌اند. وی در سال ۲۱۸ هجرت فوت کرد^۲.

خطیب بغدادی شرح حال وی را بطور مفصل آورده و اقوال وی و اقوال علما را در مورد او ذکر نموده و متذکر شده که وی در دوران امام شافعی می‌زیست؛ امام شافعی با وی مجادله و مخالفت نمود و او را شکست داد و وادار به سکوت نمود.

همچنین خطیب بغدادی از ابو یعقوب اسحاق بن ابراهیم نقل می‌کند که او گفت:

۱- حاشیه‌ی مقالات الاسلامین ص (۶۲۶) و البدایة والنهایة (۲۷/۱۰).

۲- میزان الاعتدال ذهبی (۳۲۲/۱).

از راهی می‌گذشتم که بشر مریسی را دیدم در حالی که تعدادی اطرافش جمع شده بودند. در این اثنا، یک مرد یهودی از آنجا عبور کرد و گفت: او کتاب شما را خراب می‌کند همانگونه که پدرش تورات را خراب کرد؛ یعنی پدرش یهودی بود. از احمد بن عبدالله عجللی روایت است که: «من یک بار بشر مریسی را دیدم؛ او پیرمردی قد کوتاه و بد قیافه بود، لباسهای کثیفی به تن داشت، دارای موهای بلندی بود و بسیار با یهودیان شباهت داشت؛ چرا که پدرش یک یهودی بود و در بازار مراضع کوفه مشغول رنگ کاری بود. خداوند او را رحمت نکند. او یک انسان فاسق بود».

دیدگاه جهمیه در خصوص صفات خداوند

هرکس، نگاهی به اندیشه‌های جهمیه بیندازد، متوجه خواهد شد که بسیاری از اصول گمراهی و انحرافات به اعتقادات آنها برمی‌گردد. ابوالحسن اشعری در کتاب «مقالات الإسلامیین» می‌گوید: «جهم معتقد است که بهشت، دوزخ، بهشتیان و دوزخیان فنا می‌شوند و از بین می‌روند تا جایی که تنها خداوند باقی می‌ماند و هیچ چیز دیگری وجود ندارد. و جایز نیست که خداوند بهشتیان و دوزخیان را در بهشت و دوزخ برای همیشه بگذارد»^۱.

همچنین وی معتقد است که انسان در انجام افعالش، مجبور می‌باشد و اینکه در حقیقت، انسان هیچ فعلی اختیاری ندارد بلکه همه از آن خداوند است. و فعل بطور مجازی به انسان نسبت داده می‌شود همانگونه که گفته می‌شود: درخت به حرکت درآمد و خورشید متمایل شد. فرق اساسی میان انسان و غیر انسان در این است که خداوند نیرویی در انسان برای انجام افعال آفریده همانگونه که برای او طول و عرض را خلق نموده است^۲.

همچنین او شیء بودن خداوند متعال را نفی می‌کند؛ زیرا از دیدگاه وی این سخن به معنای تشبیه خداوند با اشیا است. همچنین وی معتقد است که اگر معرفتی برای انسان حاصل شد، سپس او با زبان آن را انکار کرد، بخاطر این انکار، کافر نخواهد شد. او می‌گوید: ایمان تجزیه پذیر نیست و انسان‌های مؤمن در ایمان با یکدیگر تفاوت ندارند و ایمان و کفر تنها در قلب انسان وجود دارند نه در سایر اعضا و جوارح. و کفر نزد وی تنها جهل نسبت به خداوند است، و بجز انسان جاهل کسی کافر به خدا نیست^۳.

۱- مقالات الاسلامیین ص (۱۴۶-۲۷۹).

۲- مقالات الاسلامیین ص (۲۷۹).

۳- مقالات الاسلامیین ص (۱۵۲).

البته آنچه که در این کتاب برای ما اهمیت دارد، بیان مذهب آنها در باب اسماء و صفات خداوند متعال است؛ چرا که دیدگاه آنها در این باره مخالف منهج قرآنی و نبوی و سلف صالح می‌باشد؛ زیرا جهیمیه خداوند را تنها با صفات سلبی بطور تفصیلی توصیف می‌کنند و صرفاً یک وجود مطلق برای او به اثبات می‌رسانند که حقیقتی در عالم واقع ندارد و تنها یک وجود ذهنی دارد. آنها با این کارشان، تمام اسماء و صفات خداوند متعال را تعطیل می‌کنند به گونه‌ای که مستلزم نفی ذات او می‌گردد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «جهم اسماء خداوند را انکار می‌کرد؛ او خداوند را شیء، زنده و... فقط بطور مجازی می‌دانست؛ زیرا می‌گفت: اگر برای خداوند اسمی ذکر کنیم که مخلوقات دارند، تشبیه خداوند به مخلوقات است»^۱.

در جایی دیگر می‌گوید: «جهم هیچ یک از صفات خداوند اعم از اراده و غیر آن را اثبات نمی‌کرد. پس اگر گفته شود که: خداوند طاعات را دوست دارد و گناهان را مبعوض می‌دارد، معنایش ثواب و عقاب است»^۲.

همچنین شیخ الاسلام در جایی دیگر می‌گوید: «نخستین کسی که گفت: خداوند حقیقتاً بر عرش وجود ندارد و استواء به معنای سیطره و حاکمیت است، جعد بن درهم بود. و جهم بن صفوان این اندیشه‌ها را از وی فرا گرفت و اینگونه مذهب جهمی‌ها به او نسبت داده شد»^۳.

عبدالقادر بغدادی می‌گوید: «جهم از توصیف خداوند به شیء، حی، عالم و مرید امتناع ورزید و گفت: من او را با اوصافی از قبیل شیء، موجود، حی، عالم، مرید و غیره که اطلاقیان بر دیگران جایز است، توصیف نمی‌کنم. اما او خداوند را با وصفهای قادر، موجد، فاعل، خالق، محیی و ممیت توصیف می‌کرد؛ چرا که این اوصاف تنها ویژه‌ی خداوند هستند. همچنین او مانند قدریه معتقد به حدوث کلام الهی بود و خداوند را متکلم آن نمی‌دانست»^۴.

تأثیر جهیمیه بر نسل‌های بعدی

بعضی از اندیشمندان جهان اسلام گمان می‌کنند که با وفات رهبران و تئورسین‌های جهمی‌ها اندیشه‌ی نفی صفات نیز از بین رفت و دیگر وجودی ندارد. اما کسانی که نسبت به فرقه‌های مختلف و اندیشه‌هایشان شناخت و آگاهی دارند، خوب می‌دانند که بسیاری از اصول وضع شده

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۳۱۱/۱۲).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۲۳۰/۸).

۳- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۲۰/۵).

۴- الفرق بین الفرق ص (۲۱۱) و نگا: الملل و النحل (۸۶/۱) شهرستانی.

توسط جهمی‌ها و تأویلاتی که آنها ابداع و اختراع کردند، همچنان در طول تاریخ اسلام به نحوی وجود داشته است و تعدادی از مدعیان حق دنباله روی آنان بوده‌اند. در این زمینه همین قدر کافی است که ما بدانیم معتزله ادامه‌ی اندیشه‌ی جهمی‌ها و یکی از شاخه‌های آنها می‌باشد.

شیخ الاسلام می‌گوید: «تأویلاتی که امروز وجود دارد، مانند تأویلات ابوبکر بن فورک در کتاب «التأویلات»^۱، و تأویلات ابو عبدالله محمد بن عمر رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» و تأویلاتی که در سخنان افراد دیگری از قبیل ابوعلی جبائی، عبدالجبار بن احمد همدانی، ابوحسین بصری، ابو وفاء بن عقیل، ابوحامد غزالی و دیگران یافت می‌شود، عین همان تأویلات بشر مریسی است که در کتابش آورده است، هر چند که در کلام بعضی از آنها رد و ابطال این تأویلات نیز وجود دارد و همچنین در بعضی از موارد سخنان زیبایی ارائه نموده‌اند.

بنده تأویلات آنها را عین تأویلات بشر مریسی می‌دانم؛ زیرا کتابی را که عثمان بن سعید دارمی یکی از علمای مشهور زمان امام بخاری بنام «رد عثمان بن سعید علی الکاذب العنید فیما افتری علی الله فی التوحید» تألیف نموده است، بر این مسئله دلالت می‌نماید؛ عثمان بن سعید در این کتاب، عین این تأویلات را بگونه‌ای از بشر مریسی نقل کرده است که گویای آن می‌باشد که بشر مریسی آنها را پایه گذاری کرده است و همچنین او بهتر از این متأخرین امور نقلی و عقلی را می‌دانسته است»^۱.

و در جایی دیگر می‌گوید: «جهم بن صفوان این مذهب را از جعد بن درهم فراگرفت و آن را آشکار ساخت و برای اثبات آن به مناظره پرداخت. سپس این مذهب به معتزله یعنی پیروان عمرو بن عبید منتقل شد و فکر و اندیشه‌ی آنان نیز در دوران خلافت مأمون آشکار گردید»^۲.

چه بسا، بعضی از افرادی که راه جهمیه را در پیش گرفته‌اند و بر منهج آنان حرکت می‌کنند، چنین وانمود می‌نمایند که مخالف جهمی‌ها و موافق با اهل سنت هستند؛ اما اگر اندیشه‌های آنان مورد بررسی قرار گیرد، به این نتیجه می‌رسیم که آنان فقط از لحاظ شکلی و ظاهری با جهمیه مخالفند؛ ولی در حقیقت با آنها موافق هستند. شیخ الاسلام می‌گوید: «آن گروه از معتزله که در موضوع قدر و وعید از عمرو بن عبید پیروی می‌کنند، وارد مذهب جهم شده‌اند؛ لذا اسماء خداوند را اثبات می‌نمایند و صفات خداوند را اثبات نمی‌کنند؛ آنها می‌گویند: ما معتقدیم که خداوند در حقیقت

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۲۳/۵).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۶۷/۱۰).

متکلم است و در این زمینه، اجماع مسلمانان را نیز یادآوری می‌نمایند تا به آنها نسبت ندهند که خداوند متکلم نیست. اما می‌گویند: معنای متکلم بودن خداوند این است که که خداوند کلام را در غیر خودش خلق کرده است. لذا مفهوم مذهب معتزله و جهمیه یک چیز است. ولی معتزله می‌گویند: خداوند حقیقتاً متکلم است؛ اما جهمیه متکلم بودن خداوند را نفی می‌کنند. و حقیقت سخن هر دو گروه این است که: خداوند متکلم نیست؛ زیرا هیچ متکلم، مرید، محب، مبغض و رحیمی متصور نمی‌شود مگر اینکه دارای صفت کلام، اراده، حب، بغض و رحمت باشد»^۱.

شیخ الاسلام در تبیین تأثیر جهم بر دیگران می‌گوید: جهم در نفی صفات راه افراط را در پیش گرفت و فلاسفه و باطنیه در این باره با او موافقت کردند. معتزله تنها در نفی صفات با او موافقت کردند. و کلابیه و برخی از فقها و اهل حدیث در نفی صفات اختیاری در مسیر او قرار گرفتند و کرامیه و گروههایی مانند آنها در اصل این موضوع یعنی امتناع دوام چیز غیر متناهی با جهم همراه شدند. به این معنا که نمی‌توان گفت هرگاه خداوند بخواهد همچنان متکلم خواهد بود یا اینکه هرگاه خداوند بخواهد فعال خواهد بود؛ چون ایجاد حادثی که آغاز ندارد، برای خداوند ممتنع است. آنها بر اساس همین اصل، وجود آنچه را که در آینده غیر متناهی باشد، نفی می‌کنند و می‌گویند: بهشت و دوزخ نابود خواهند شد. و پیشوای معتزله؛ ابو هذیل؛ نیز در این موضوع با وی موافقت کرد؛ اما او به متناهی بودن حرکات معتقد بود»^۲.

جمال الدین قاسمی در خصوص تأثیر جهمیه بر نسل‌های بعدی می‌گوید: «بعضی گمان می‌کنند که هیچ اثری از جهمیه باقی نمانده است حال آنکه معتزله شاخه‌ای از آنها بشمار می‌روند و تعدادشان به میلیونها نفر می‌رسد. علاوه بر این، همانگونه که بر متبحران علم کلام پوشیده نیست، متکلمین متأخر و منسوب به ابو الحسن اشعری در بسیاری از مسایل به مذهب جهمیه مراجعه می‌کنند»^۳.

مطلب سوم: گروه سوم: معتزله

این گروه، اسم‌های خداوند متعال را اثبات می‌کنند؛ اما صفاتی را که این اسمها بر آنها دلالت دارند، نفی می‌کنند. آنان پیرو واصل بن عطاء غزال هستند؛ همان کسی که از مجلس امام اهل

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۳۱۲/۱۲).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۲۲۸/۸).

۳- تاریخ الجهمیه والمعتزله ص (۹).

سنت در دوران خودش؛ حسن بصری؛ جدا شد و کناره گیری کرد و این کناره گیری او باعث کناره گیری از مذهب اهل سنت گردید.

واصل بن عطا در سال هشتاد هجری در مدینه‌ی منوره متولد گردید و در بصره بزرگ شد. وی ابو هاشم عبدالله بن محمد بن حنیفه را ملاقات نموده است. سپس بطور مرتب در مجلس حسن بصری شرکت می‌کرد. و از آنجایی که او بسیار به بازار غزال می‌رفت تا زنان پاکدامن را شناسایی کند و به آنها صدقه بدهد، به وی واصل بن عطاء غزال می‌گویند.

واصل بن عطا فردی بسیار فصیح بود. او با وجود اینکه لکنت زبان داشت و نمی‌توانست حرف «راء» را تلفظ کند، سعی می‌کرد از استعمال کلماتی که حرف «راء» در آنها وجود دارد، پرهیز کند. و پر واضح است که با کثرت کلماتی که دارای حرف راء هستند، پرهیز از آنها بسیار دشوار است. وی در سال (۲۳۱) هجری قمری فوت کرد و کتاب‌های «المنزلة بین المنزلتین»، «الفتیاء» و «التوحید» را از خود بجا گذاشت.

فرقه‌های مختلف معتزله با تمام اختلافاتی که دارند، بر چند اصل اساسی اتفاق نظر دارند بگونه‌ای که هیچ کس بدون التزام به این اصول نمی‌تواند معتزلی باشد. و این اصول عبارتند از: عدل، توحید، منزله بین المنزلتین، وعده و وعید و امر به معروف و نهی از منکر.

آنچه در این مبحث برای ما اهمیت دارد، اصل توحید است؛ چرا که معتزله توحید را به معنی وحدت ذات می‌دانند؛ به این معنا که خداوند نباید دارای صفات قدیم و زائد بر ذات باشد. و علت آن را هم اینگونه بیان کرده‌اند که مختص‌ترین صفات الوهیت، قدیم بودن است. پس اگر ذات خداوند دارای صفاتی قدیمی باشد، تعدد آلهه لازم می‌آید.

بزرگترین مصیبت معتزله این است که آنها در تقدیس عقل افراط می‌کنند و آن را نخستین منبع مسایل اعتقادی می‌دانند. لذا آنان در تأویل نصوصی که آنها را متعارض با حکم عقل می‌پندارند، هیچ شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهند؛ چرا که به گمان آنان، حکم عقل قطعی است اما دلالت نصوص ظنی می‌باشد.^۱

آنها گمان می‌کنند که: «هرکس بگوید خداوند دارای علم و قدرت است، در واقع، خدا را جسم مرکب دانسته است و این تشبیه خداوند به مخلوقات است؛ زیرا که این صفات جزو اعراض هستند

۱- به کتاب خبیثة الأکوان فی افتراق الأمم علی الأديان ص (۱۵) تألیف محمد صدیق حسن خان مراجعه نمایید.

و عرض فقط با جوهر متحیز قایم می‌شود. و هر متحیزی نیز مرکب یا جوهر فرد است. و هرکس که چنین سخنی بگوید، مرتکب تشبیه شده است؛ زیرا اجسام مانند یکدیگرند»^۱.
صاحب طحاویه در تبیین مذهب باطل آنها می‌گوید: «معتزله با اصول پنجگانه‌ی خویش بسیاری از امور دینی را نابود کرده‌اند.

آنها اصل اعتقاد خود را بر جسم و عرض پایه‌گذاری کرده‌اند که نزد آنها همان موصوف و صفت است. آنان با صفات که اعراض‌اند بر حدوث موصوفی که جسم است، استدلال می‌کنند؛ بنا بر این اصل، درباره‌ی توحید صحبت می‌نمایند. لذا تمامی صفات خداوند را نفی می‌کنند؛ آنهم بدین خاطر که صفات خداوند را به صفات موجودات که همان اجسام هستند، تشبیه می‌کنند»^۲.

معتزله می‌گویند: «خداوند با ذات خودش علیم، بصیر و سمیع است نه اینکه علم، سمع و بصر دارد. آنها اسم‌ها را برای خداوند اثبات می‌کنند؛ آنان صفات را که بر اسم‌ها دلالت می‌کنند و از آنها مشتق می‌شوند، نفی می‌نمایند. این اقدامشان نیز بدین سبب است که به گمان آنها اثبات صفات موجب تعدد قدمای می‌شود و این امر با توحید منافات دارد. همچنین می‌گویند: صفات اعراض‌اند، و عرض نیز صرفاً با جوهر متحیز بوجود می‌آید. و هر متحیز نیز جسم مرکب یا جوهر فرد می‌باشد. پس هرکس که چنین چیزی بگوید، در واقع، خداوند را به مخلوقات تشبیه کرده است؛ زیرا اجسام مانند یکدیگرند»^۳.

اینها در حقیقت با بدیهیات عقلی مخالفت می‌کنند؛ زیرا برای عقل قابل هضم نیست که ذاتی عالم، سامع و قادر بدون علم، سمع، و قدرت وجود داشته باشد.

همچنین با نصوصی که صراحتاً صفات خداوند را اثبات می‌نمایند، مخالفت می‌کنند؛ چنانکه خداوند متعال در این آیات می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ﴾ [النساء: ۱۶۶].

«خداوند قرآن را بر اساس علم خود نازل فرموده است».

﴿وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ﴾ [فاطر: ۱۱].

«هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر اینکه خداوند نسبت به آن علم دارد».

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ [الذاریات: ۵۸].

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۱۱۲-۱۱/۵).

۲- شرح العقیده الطحاویه ص (۳۳۴).

۳- نگا: أقاویل الثقات فی تأویل الأسماء و الصفات ص (۶۹).

«تنها خدا روزی رسان و صاحب قدرت است و بس».

و در حدیث آمده است که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ، وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ». «بار الها

من با تکیه به علم تو استخاره می‌نمایم و از قدرت تو طلب قدرت می‌نمایم».

ما ملاحظه می‌نماییم که خداوند صراحتاً برای خودش صفاتی مانند علم، قوت و قدرت را اثبات

می‌نماید و باید دانست که نصوص دال بر این موضوع بسیار زیادند.^۱

تأثیر معتزله بر نسل های بعدی شان

بعضی گمان می‌کنند که معتزله منقرض شده‌اند و از بین رفته‌اند. ولی این، یک اشتباه بزرگ

است؛ زیرا بسیاری از آرا و اعتقادات شان به نسلهای بعدی منتقل گردید.

جمال الدین قاسمی می‌گوید: شیعه‌های عراق بدون استثنا معتزلی هستند. همچنین شیعه‌های

هندی و سرزمین شام و فارس و شیعه‌های زیدی یمن، همگی معتزلی مسلک هستند آنگونه که

علامه مقبلی در کتاب «العلم الشامخ» گفته است.

و اینگونه معلوم می‌شود که جهمی‌های معتزلی مسلک نه تنها اینکه منقرض نشده‌اند تا نیازی به

مجادله‌ی با آنها نباشد؛ بلکه تعداد آنها هم اندک نیست. و باید دانست که کسانی که آنها را تمام

شده تصور می‌کنند، هیچ شناختی از جغرافیای سرزمین های مختلف و مذاهب آنها ندارند.^۲

مبحث چهارم شبهاتی که نفی کنندگان صفات خداوند بر آنها تکیه می‌کنند و پاسخ آنها

مطلب اول: شبهات نفی کنندگان صفات خداوند

نفی کنندگان صفات خداوند گمان می‌کنند که هدف شان از این کار تنزیه و تقدیس خداوند

متعال است و مدعی هستند که اثبات این صفات به معنای تشبیه خداوند به مخلوقات می‌باشد. تا

جایی که اهل سنت را که اثبات صفات می‌نمایند، مورد حمله‌ی شدید خویش قرار می‌دهند و آنها

را متهم می‌کنند که «مشبهه» هستند و همچنین آنها را گمراه می‌دانند. و معتقدند که مذهب نفی

صفات تنها مذهب حق و درستی است که منجر به توحید خداوند و تنزیه وی خواهد شد.

۱- روایت بخاری (۱۱۶۲ و ۶۳۸۸) و ترمذی (۴۸۰) و ابن ماجه (۱۳۸۳) و ابوداود (۱۵۳۸) و نسائی (۸۰/۶) و

احمد (۸۱، ۸۰/۶).

۲- تاریخ الجمعیه و المعتزله: ص (۵۶)

همچنین آنها گمان می‌کنند که اثبات صفات منجر به پوشاندن صفات بشری به ذات الهی می‌گردد و این کار نزد آنها باعث تجسیم، ترکیب، تحیز و مشکلات دیگری از این قبیل می‌شود. و اینگونه مردم را هر چه بیشتر از راه و روش قرآنی و نبوی دور می‌کنند.

آری، آنها شبهات متنوع و رنگارنگی را از این انحراف، ساخته و پرداخته و مطرح می‌کنند و معتقدند که اینها دلایلی عقلی برای نفی صفات هستند؛ اما در حقیقت، اینها جز گمانه زنی و توهمات، چیز دیگری نیست و هرگز جزو دلایل بشمار نمی‌آیند.

شیخ الاسلام گمانه زنی‌هایی را که آنها دلیل پنداشته‌اند، بطور مختصر، بیان داشته و می‌گوید: «جهمیه که صفات خداوند را نفی می‌کنند، می‌گویند: اثبات صفات مستلزم تشبیه و تجسیم خداوند است؛ حال آنکه خداوند از این چیزها پاک و منزّه می‌باشد؛ زیرا صفاتی از قبیل علم، قدرت، اراده و مانند اینها معانی و اعراضی هستند که قایم به غیرند. و اعراض با جسم شکل می‌گیرند و بوجود می‌آیند؛ حال آنکه خداوند جسم نیست؛ زیرا اجسام نمی‌توانند خالی از اعراض حادث باشند. و هر آنچه که خالی از حوادث نباشد، خودش حادث است. آنها می‌گویند: ما با همین روش، حدوث اجسام را به اثبات رساندیم. لذا اگر این استدلال باطل شود، استدلال به حدوث عالم نیز باطل خواهد شد. در نتیجه، دلیل اثبات صانع باطل می‌گردد.

آنها می‌گویند: وقتی که اعراض که همان صفات‌اند، صرفاً با جسم معنا پیدا می‌کنند و جسم هم مرکب از اجزای خودش می‌باشد و مرکب نیز محتاج غیر خود است و بی‌نیاز از غیر خودش نیست. پس نمی‌تواند واجب الوجود باشد. حال آنکه خداوند بی‌نیاز از غیر خود است و واجب الوجود می‌باشد.

همچنین می‌گویند: جسم محدود و متناهی است. پس اگر خداوند دارای صفات باشد، محدود و متناهی می‌شود و برای متناهی بودن نیاز به مخصص دارد که او را خاص گرداند. و هر چیزی که نیازمند مخصص باشد، غنی و قدیم و واجب الوجود نیست.

و می‌گویند: اگر قائل به صفات برای خداوند باشیم، پس او جسم است. و اگر جسم باشد، مانند سایر اجسام می‌باشد. پس هر آنچه برای جسم مطرح باشد، برای خداوند نیز مطرح خواهد بود و هر آنچه که برای اجسام ممتنع باشد، برای او هم ممتنع خواهد بود. و چنین چیزی برای خداوند متعال محال است.^۱

همچنین می‌گویند: اثبات صفات قدیم برای خداوند متعال به معنای آنست که ما برای خداوند متعال همتا و شریکی قرار داده‌ایم؛ حال آنکه خداوند ما را از این کار، منع نموده و آن را شرک بحساب آورده است. آنها در توجیه این سخن خود می‌گویند: مهمترین صفت خداوند همان قدیم بودن است. پس هرکس، صفت قدیمی مانند سمع، بصر، قدرت و علم را برای خداوند اثبات نماید، در حقیقت، همتا و شریکی قدیمی برای خداوند اثبات نموده است.^۱

همچنین آنها کلام خداوند را مانند رؤیت خداوند در آخرت، نفی می‌کنند و در این راستا می‌گویند: این مخلوقات هستند که با حواس پنجگانه قابل درک هستند. پس وقتی که مخلوقات با حواس قابل درک هستند، نباید خداوند با این حواس قابل درک باشد. در غیر این صورت، تشبیه خالق با مخلوق لازم می‌شود.^۲

و کسانی که صفات اختیاری مثل خلق، تصویر، اماته، احیا، قبض، بسط، استواء، آمدن، نزول، غضب، رضا و مانند اینها را از خداوند نفی می‌کنند، می‌گویند: اثبات این صفات برای خداوند مقتضی حلول حوادث برای خداوند خواهد شد.^۳

مطلب دوم: رد شبهات آنها

اول: کسانی که صفات را نفی می‌کنند، هیچ دلیلی از قرآن و سنت و سلف صالح این

امت ندارند

هر پژوهشگری که به دلایل آنان، نگاهی بیندازد، متوجه می‌شود که اگر دیدگاه آنها درست می‌بود، حتماً ما دلایلی در قرآن و سنت جهت تأیید آنها می‌دیدیم. زیرا بزرگترین قضیه‌ای که وحی الهی بدان پرداخته، همانا معرفی خداوند به انسان است. پس چگونه راه معرفت خداوند و توحید وی، نفی صفات است، حال آنکه خداوند متعال این راه را به ما معرفی نموده و در این زمینه هیچ دستوری صادر نفرموده است!

بلکه ما در قرآن کریم خلاف منهج آنها را مشاهده می‌نماییم همانگونه که قبلاً بیان نمودیم که خداوند متعال صفات خودش را برای ما بیان می‌نماید و به ما دستور می‌دهد که آنها را خوب بشناسیم و به آنها ایمان بیاوریم. علاوه بر این، چگونه نفی صفات راه درست معرفت الهی شمرده می‌شود حال

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۷۰/۳).

۲- شرح العقیة الطحاویة ص (۱۲۸).

۳- رد الدارمی علی بشر المریسی (۵،۶).

آنکه نسل اول این امت، آنرا نشناختند؟ آنگاه این تازه به دوران رسیده‌ها آمده‌اند و مدعی هستند که ما راه و روشی را می‌دانیم که صحابه و تابعین (پیروان راستین‌شان) و ائمه‌ی بزرگوار ندانستند.

دوم: اثبات صفات، تشبیه خداوند نیست

چه بسا نفی کنندگان صفات، گمان کنند که دلیل‌شان از قرآن کریم این آیه است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱]. «هیچ چیز مانند خداوند متعال نیست».

آنها می‌گویند: اثبات صفاتی مانند سمع، بصر، استواء، ید و وجه باعث تشبیه خالق با مخلوق می‌گردد؛ چرا که بشر دارای این صفات است حال آنکه خداوند می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱]. «هیچ چیز مانند خداوند متعال نیست».

باید گفت که این استدلال آنها در حقیقت، تحریف آیه‌ی قرآن کریم می‌باشد؛ زیرا آیه‌ای که آنها بدان استناد کرده‌اند، دو صفت سمع و بصر را برای خداوند متعال اثبات نموده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

اگر اثبات صفات باعث تشبیه می‌شد، خداوند این آیه را با این دو صفت بزرگ، به پایان نمی‌رساند. پایان آیه‌ای که بدان استدلال کرده‌اند، بصورت بسیار واضح و روشن آنها را رد می‌نماید؛ تا جایی که گویا این آیه به بندگان می‌گوید: صفاتم را به بهانه‌ی اینکه اثبات آنها باعث تشبیه می‌گردد، نفی نکنید. و معنای آیه طبق دیدگاه امامان بزرگوار این است که خداوند در ذات و اسما و صفاتش با هیچ چیزی مشابهت ندارد.

پژوهشگر منصف با کمترین تأملی درمی‌یابد که دیدگاه کسانی که به بهانه‌ی تشبیه، صفات را نفی می‌کنند، یک دیدگاه کاملاً باطل است؛ زیرا وجود خداوند متعال یک وجود خاص به اوست؛ همچنین اسماء و صفات خداوند خاص به او هستند و ارتباطی با مخلوقات ندارند. و باید دانست که اشتراک در یک اسم عام هنگام اطلاق شدن باعث تماثل صفات خالق و مخلوق در مسمای آن نام نمی‌گردد، بخصوص هنگامی که آن نام به خداوند نسبت داده شود.

و چنین منهجی را عقلاً حتی در اسماء مشترک میان مخلوقات نمی‌پذیرند؛ به عنوان نمونه اگر کسی بگوید: عرش، ماه، فیل، مورچه، مگس و پشه وجود دارند، آیا می‌توان گفت که این مخلوقات از یک وجود مساوی برخوردارند و آنها یک چیزند؟ لذا وقتی که چنین چیزی درباره‌ی مخلوقات

درست نیست، پس تفاوتی که میان خالق و مخلوق وجود دارد، بسیار بیشتر از تفاوت میان مخلوقات می‌باشد.

اگر کسی بگوید: فرشتگان بال دارند، پرندگان بال دارند، مگس نیز بال دارد، آیا می‌توان گفت که این بالها همه همانند هم هستند؟ هر انسان عاقلی بطلان این سخن را می‌داند.

خداوند به ما خبر داده که در بهشت طعام، شراب، ازدواج و لباس وجود دارد. و ما طبق اعلان پروردگاران می‌دانیم که طعام و شراب و عسل و هر آنچه که در بهشت وجود دارد، مانند چیزهایی نیست که در دنیا وجود دارد هر چند که آنها در نام‌هایشان با یکدیگر مشترک باشند. لذا شرابی که در بهشت وجود دارد، آنگونه که خداوند اعلام نموده است، انسان را نشئه نمی‌کند، آب آنجا فاسد نمی‌شود، بهشتیان همیشه جوان می‌مانند و پیر نمی‌شوند، خوشحالی آنها به پایان نمی‌رسد، لباس‌هایشان کهنه و فرسوده نمی‌گردد و دیگر اوصافی که دال بر تباین نعمت‌های بهشت با نعمت‌های دنیا است.

روحي که در بدنمان قرار دارد، طبق فرموده‌ی خداوند متعال در جسد دمیده می‌شود، از جسد بیرون می‌رود، صعود می‌کند، نزول می‌نماید، زنده، عالم، قادر، سمیع و بصیر است. و با وجود اینکه دارای این صفات است، با مخلوقاتی که ما مشاهده می‌کنیم، شباهت ندارد. لذا خداوند به طریق اولی با تمام اسماء و صفاتی که دارد، با مخلوقاتش تفاوت دارد.

پس اگر کسی صفات روح را به بهانه‌ی اینکه اثبات این صفات موجب تشبیه آن با دیگر مخلوقات خواهد شد، نفی کند، دچار اشتباه بزرگی شده است.

کسی که قرآن کریم را مورد مطالعه قرار دهد، متوجه خواهد شد که خداوند متعال نامها و صفاتی را برای خودش ذکر نموده و همچنین بعضی از بندگانش را با همین نامها مخاطب قرار داده است. به عنوان نمونه خداوند متعال خودش را حیّ، سمیع، بصیر، علیم، حلیم، رؤف، رحیم، عزیز، جبار، متکبر، و غیره نام نهاده است؛ به آیات زیر توجه نمایید:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد و او زنده و پایدار - و جهان هستی را - نگهدار است».

﴿إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعْظُمُ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء: ۵۸].

«خداوند شما را به بهترین اندرزها پند می‌دهد. بی‌گمان خداوند دائماً شنوا و بینا بوده و می‌باشد».

﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ [الحج: ۵۹].

«بی‌گمان خدا کاملاً آگاه و شکبیا است».

﴿إِنَّ اللَّهَ بِالْئَاثِيسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحج: ۶۵].

«بی‌گمان خدا نسبت به مردم بس رؤوف و مهربان است».

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ
الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾ [الحشر: ۲۳].

«الله کسی است که معبود حقی بجز او وجود ندارد. او فرمانروا، منزه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شکوهمند و والامقام و فرازمند است».

همچنین خداوند متعال برخی از بندگانش را به همین نامها نامیده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [الانسان: ۲].
«ما انسان را از نطفه‌ی آمیخته آفریده‌ایم. و چون او را مورد آزمایش قرار می‌دهیم، وی را شنوا و بینا کرده‌ایم».

﴿وَبَشِّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ [الذاریات: ۲۸].

«سپس او را به تولد پسری دانا و آگاه بشارت دادند».

﴿فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ﴾ [الصافات: ۱۰۱].

«ما او را به پسری بردبار و خردمند مژده دادیم».

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸].

«بی‌گمان پیغمبری از خود شما به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما محبت می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است».

﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ [غافر: ۳۵].

«این گونه خداوند بر هر دلی که متکبر و جبار - زورگو - باشد، مهر می‌نهد».

ما باید توجه داشته باشیم که نامها و اوصافی را که خداوند برای خودش ذکر می‌نماید، خاص به خودش هستند و به مخلوقات تعلق نمی‌گیرند و مناسب جلال و عظمت او می‌باشند؛ اما اوصافی که بندگانش را با آنها توصیف می‌نماید، هر چند که حق و درست‌اند، اما مناسب ضعف و عجز آنها می‌باشند.

سوم: نفی صفات باعث تمجید و تعظیم خداوند نمی‌شود

اندیشه‌ی نفی صفات یکی از مهمترین مکرهایی است که اسلام و مسلمانان به آن گرفتار شده‌اند. آنان گمان می‌کنند که هدفشان از نفی صفات، تعظیم و تقدیس خداوند متعال است. اما با این کار خودشان، تمام صفات مدح و ثنا را از خداوند متعال خلع می‌کنند، دروازه‌های معرفت خداوند متعال را می‌بندند، ارتباط انسان را با خداوند قطع می‌کنند و اینگونه اندیشه‌ها و دل‌های انسان را مورد ستم قرار می‌دهند و مردم را با مسایل بی اهمیت مشغول می‌کنند و زندگی بشریت را به فساد می‌کشند.

در حقیقت، همه‌ی گروه‌های منحرف به گمان خودشان مدعی تنزیه و تقدیس معبودشان هستند، حتی کسانی که گاو، انسان، شجر و حجر را مورد پرستش قرار می‌دهند، همین ادعا را دارند. اما راه درست تقدیس و تنزیه را طی نمی‌کنند؛ زیرا چه بسا که تقدیس و تنزیه آنها عین نقص و ذم باشد. از طرفی دیگر، رهبران باطل برای گسترش ضلالت و گمراهی خود در سایه‌ی اهداف خوب حرکت می‌کنند و اینگونه باطل خویش را در میان اندیشه‌های ضعیف رواج می‌دهند. باید دانست که چنین تلبیس‌ها و مکرهایی را فقط افراد با بصیرت و اندیشه‌های ژرف می‌توانند درک کنند.

چهارم: دلایل عقلی موافق دلایل نقلی است

ممکن نیست که دلایل عقلی و نقلی در تناقض باشند؛ اگر عقلها به نتیجه‌ای متناقض با نقل رسیدند، از دو حالت خارج نیست:

یک: یا اینکه آن نقل صحیح نیست؛ مانند احادیث باطل و جعلی، یا اینکه درست فهمیده نشده است؛ بدینگونه که فرد از آن نقل یک مفهوم اشتباه فهمیده است که مراد خدا و رسولش نبوده است.
دو: یا اینکه عقل در نتیجه گیری دچار اشتباه شده است؛ اما اینکه عقل سلیم با نصوص ثابت از خدا و رسولش در تضاد باشد، چنین چیزی در گذشته اتفاق نیفتاده و در آینده هم اتفاق نخواهد افتاد؛ زیرا نصوصی که از جانب خداوند علیم و خبیر آمده، ممکن نیست که با حقایق و ثوابت تناقض داشته باشد.

کسانی که در خصوص نفی صفات مدعی ارائه‌ی دلایل عقلی قاطع هستند، دارای قاعده‌ایی ثابت و پایدار در آنچه که به گمان آنها عقل واجب یا محال می‌داند، نیستند. چرا که آنها با یکدیگر نیز ضد و نقیض هستند و آنچه را که به گمان بعضی، عقل واجب می‌داند، به گمان بعضی دیگر محال می‌داند.

پس از آنجایی که عقل‌ها با یکدیگر تفاوت دارند؛ بلکه گاهی با هم تناقض دارند، صلاحیت ندارند که در امور غیبی به عنوان داور پذیرفته شوند، چه رسد به اینکه بتواند در میان اختلافات مردم نقش آفرینی کند.

قرآن کریم آمده است تا ما را از سردرگمی در باب اعتقاد و تشریح، نجات دهد؛ اما اینها می‌خواهند دوباره ما را به آن دوران سرگردانی برگردانند.

همچنین قرآن کریم دلایلی عقلی صحیحی ارائه داده است که بطور واضح و روشن بر وحدانیت و صفات و کمال خداوند متعال دلالت می‌نمایند. ما به گوشه‌ای از آنها در کتابهای دیگر اشاره نموده‌ایم. علمای دینی ما بیان داشته‌اند که عقل سلیم با نقل صحیح هیچ تناقضی ندارد. البته چه بسا که شریعت اموری را مطرح نماید که عقل متحیر گردد و یا از درک تفصیل و جزئیات آنها عاجز شود؛ اما در شریعت، چیزی که با عقل تناقض داشته باشد، وجود ندارد. به همین سبب گفته‌اند: عقل سلیم حتماً با نقل صحیح موافق است.

پنجم: تناقض گویی و اختلاف میان نفی کنندگان صفات

بسیار واضح و روشن است که در منهج قرآنی و نبوی هیچ تناقض و اختلافی وجود ندارد؛ اما منهج بشر هیچگاه خالی از تناقض و اختلاف نیست. اینجاست که اگر به منهج نفی کنندگان صفات نگاهی بیندازیم، اختلاف و تناقض آشکاری در میان آنها مشاهده می‌نماییم و در موارد متعددی این اختلاف و تناقض آنها قابل رؤیت است و برخی از این موارد عبارتند از:

۱- احکام گوناگون در مورد یک چیز

هر آنچه که خدا و رسولش در باب صفات برای ما بیان نموده‌اند، باید از یک حکم برخوردار باشند؛ چرا که آنها یک موضوع هستند؛ لذا ایمان آوردن به برخی از آنها و انکار کردن و کفر ورزیدن به برخی دیگر جایز نیست.

پس کسی که به علم، سمع، بصر، حیات و قدرت خداوند متعال ایمان می‌آورد و اینها را صفات حقیقی خداوند متعال می‌داند و صفاتی مانند غضب، کراهیت، استوا، محبت و رضایت خداوند متعال را نفی می‌کند و با شیوه‌های مختلف، تأویل می‌نماید، در حقیقت دچار تناقض شده است؛ چرا که میان صفاتی که آنها را اثبات می‌کند و صفاتی که آنها را نفی می‌کند، هیچ تفاوتی وجود ندارد.

اگر صاحبان این رأی بگویند: علم، حیات، سمع، بصر و کلام خداوند هیچ مشابهتی با صفات مخلوقات ندارند و اینها صفاتی هستند که شایسته‌ی ذات خداوند متعال هستند، به او می‌گوییم: بقیه‌ی صفاتی که شما آنها را انکار یا تأویل می‌کنید مانند ید، وجه، رضایت و غضب نیز شایسته‌ی ذات خداوند هستند و هیچ شباهتی با صفات مخلوقات ندارند.

اگر آنها بگویند: صفاتی را که ما نفی می‌کنیم باعث تشبیه خداوند به مخلوقات می‌شوند، می‌گوییم: صفاتی را که شما اثبات می‌کنید نیز باعث تشبیه خداوند متعال به مخلوقات می‌گردند.

اگر بگویند: عقل بر صفاتی که ما آنها را اثبات می‌کنیم، دلالت می‌نماید، می‌گوییم: نهایت آنچه که می‌توان گفت، این است که: اگر عقل صفاتی را که شما نفی می‌کنید، اثبات نمی‌نماید، نفی هم نمی‌کند؛ بلکه در این زمینه سکوت نموده است. پس با وجود اینکه شریعت آنها را اثبات نموده است، نباید گمان کرد که عقل آنها را نفی می‌نماید.

اما واقعیت این است که اثبات عقلی بیشتر صفات با همان دلایلی که آنها برخی از صفات را با آنها اثبات کرده‌اند، ممکن است.

قابل یادآوری است که بر اساس آنچه بیان نمودیم، دیدگاه کسانی که اسماء را اثبات، و صفات را نفی می‌کنند، نیز رد می‌شود؛ زیرا هیچ تفاوتی میان اثبات صفات و اثبات اسماء وجود ندارد؛ چرا که اگر اثبات حیات، قدرت، علم و مانند اینها مقتضی تشبیه و تجسیم می‌باشد به این دلیل که ما در اشیا قابل مشاهده فقط اجسام را می‌بینیم که این صفات را دارند، پس در مورد اسم‌هایی مانند حی، علیم، قدیر، و مانند اینها نیز همین قاعده صدق پیدا می‌کند؛ زیرا در عالم شهود صرفاً اجسام دارای این اسم‌ها هستند.

اما به کسانی که اسماء و صفات خداوند را به بهانه‌ی اینکه باعث تشبیه خداوند به اجسام و مخلوقات می‌شوند، نفی می‌کنند، می‌گوییم: شما خداوند را با معدومات تشبیه می‌کنید. و این کار شما بدتر از تشبیه خداوند به موجودات است.

و به کسانی که نه صفات را اثبات، و نه نفی می‌کنند و می‌گویند: خداوند نه عالم است و نه غیر عالم، نه بالا است و نه پایین و مانند اینها، می‌گوییم: شما خداوند را به ممتنعات تشبیه می‌کنید؛ زیرا ممتنع است که یک چیز هم موجود باشد و هم معدوم، یا اینکه نه موجود باشد و نه معدوم. همچنین ممتنع است که یک چیز در یک زمان به حیات و موت، و علم و جهل توصیف شود.

۲- تناقض حکم آنها در فرع با حکم آنها در اصل

کسانی که صفات را نفی می‌کنند، یک ذات حقیقی برای خداوند متعال اثبات می‌کنند که با ذات مخلوقات هیچ مشابهتی ندارد. اما آنها تمام صفات و افعال و یا برخی از آنها را با ادعای اینکه باعث مشابهت خداوند با مخلوقات می‌شوند، نفی می‌کنند. به آنها باید گفت: وقتی که خداوند دارای ذاتی حقیقی است که با ذات مخلوقات هیچ شباهتی ندارد، همچنین دارای صفات و افعالی حقیقی است که با صفات و افعال مخلوقات هیچ مشابهتی ندارند.

اگر کسانی ادعا کنند و بگویند: ما ید، وجه و استوای خداوند را نفی می‌کنیم؛ چونکه کیفیت این صفات را نمی‌دانیم، به آنها می‌گوییم: شما باید ذات و وجود خداوند متعال را نفی کنید؛ زیرا شما کیفیت ذات و وجود خداوند متعال را نیز نمی‌دانید. اگر بگویید: وجود خداوند مخصوص وی است و کسی همانند وی نیست، می‌گوییم: اسماء، صفات و افعالش نیز مخصوص او هستند؛ زیرا علم به کیفیت صفت مستلزم علم به کیفیت موصوف می‌باشد. پس وقتی که ما کیفیت ذات خداوند متعال را نمی‌دانیم، کیفیت صفات را نیز نمی‌دانیم؛ چرا که سخن گفتن در مورد صفات فرع سخن گفتن در مورد ذات خداوند متعال می‌باشد.

۳- گرفتار شدن نفی کنندگان صفات به همان چیزی که از آن فرار می‌کردند

نفی کنندگان صفات بدون اینکه بدانند، دچار تناقض گویی می‌شوند؛ چرا که آنها با نفی صفات خداوند به دلیل پرهیز از تشبیه، گرفتار همان چیزی می‌شوند که از آن فرار می‌کردند. و مخالفان آنها از این تناقض گویی آنان بهره برداری کرده و آنها را مجبور ساخته‌اند تا راه بسیار لغزنده و خطرناکی را در پیش گیرند تا جایی که برخی از آنها خالق را انکار و نفی کرده‌اند. مخالفان کسانی که برخی از صفات را اثبات، و برخی دیگر را به سبب فرار از تشبیه، نفی می‌کنند، می‌گویند: صفاتی را که اثبات کردید، هم باید نفی کنید؛ زیرا این صفات نیز منجر به تشبیه خداوند خواهد شد. همچنین مخالفان کسانی که تمام صفات خداوند را نفی می‌کنند، به آنها می‌گویند: اسم‌های خداوند را هم مانند صفات او نفی کنید؛ زیرا اثبات اسماء نیز موجب تشبیه خداوند می‌شود. و مخالفان کسانی که اسماء و صفات را نفی می‌کنند، می‌گویند: اگر شما اسماء و صفات را به سبب ترس از تشبیه، نفی می‌کنید، با این کار، خداوند را به معدومات تشبیه می‌کنید. لذا از باران فرار کردید و زیر میزاب قرار گرفتید.

در این میان، گروهی شتاب زده شده و راه افراط را در پیش گرفته و گفتند: خداوند نه عالم است و نه جاهل، نه داخل هستی است و نه خارج از آن، نه بالاست و نه پایین، و در مورد سایر صفات نیز همینگونه است. مخالفان این گروه به آنها خواهند گفت: شما با این سخنانتان، خداوند را شبیه ممتعات می‌کنید. همچنین مخالفانشان خواهند گفت که: اگر اثبات اسماء و صفات باعث تشبیه خداوند می‌شود، پس ذات خداوند را هم نفی کنید؛ زیرا بر اساس منهج شما اثبات ذات خداوند نیز موجب تشبیه و تمثیل خواهد شد.

آیا این پرتگاه خطرناک را که چنین تناقض‌گویی‌هایی انسان را بسوی آن سوق می‌دهد، مشاهده نمودید؟ آری، کتاب خدا و سنت پیامبرش خداوند را از این تناقض‌گویی‌ها پاک و مبرا می‌دانند. در اینجا باید بگویم که نفی کنندگان صفات همانگونه که در نفی صفات دچار اشتباه شده‌اند، در متهم ساختن اهل سنت که صفات را اثبات می‌نمایند به مشبهه و مجسمه نیز مرتکب اشتباه شده‌اند. باید دانست که اهل سنت از این تهمت بسیار فاصله دارند.

ششم: رد ادعای آنها مبنی بر اینکه خداوند با حواس قابل درک نیست

آنها رؤیت خداوند متعال و صفت کلام را نفی می‌کنند و می‌گویند: از آنجایی که مخلوقات با حواس قابل درک‌اند، پس خداوند با حواس قابل درک نیست. باید گفت که آنها با این ادعای خودشان، نصوص قرآن کریم و احادیث را تکذیب می‌کنند؛ چرا که در قرآن کریم و احادیث به صراحت بیان شده است که بندگان کلام خداوند را می‌شنوند و مؤمنان روز قیامت خداوند را می‌بینند. چنانکه خداوند متعال با موسی علیه السلام سخن گفت:

﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴].

«خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت».

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾ [الاعراف: ۱۴۳].

«هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت».

همچنین هنگامی که خداوند محمد ﷺ را به سفر مهم اسرا و معراج برد، در آنجا با ایشان صحبت نمود.

و نصوص مربوط به صحبت خداوند با انسان در روز قیامت چه در قرآن و چه در سنت بسیار زیادند.

همچنین نصوص بسیاری وجود دارد که به رؤیت خداوند توسط مؤمنان در روز قیامت، صراحت دارند. از آن جمله این آیه‌ی قرآن کریم است که:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳].

«در آن روز، چهره‌هایی تر و تازه هستند و به سوی پروردگارش نگاه می‌کنند».

واحادیثی که رؤیت خداوند را اثبات می‌نمایند به درجه‌ی تواتر رسیده‌اند. پس چگونه این نصوص قرآنی و احادیث نبوی با دلایل موهوم و شبهاتی که در میدان نزاع و استدلال به ثبوت نمی‌رسد، رد می‌شود؟

ادعای آنها مبنی بر نفی رؤیت خداوند با استدلال از آیه‌ی: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ [الانعام: ۱۰۳]. یک ادعای باطل است؛ زیرا آیه این موضوع را نفی می‌نماید که چشم‌ها نمی‌توانند بر خداوند احاطه داشته باشند، نه اینکه نمی‌توانند او را ببینند. مؤمنان خداوند را می‌بینند؛ اما نمی‌توانند بر او احاطه داشته باشند، همانگونه که بندگان خداوند را می‌شناسند؛ اما احاطه‌ی علمی به او ندارند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰].

علامه ابن قیم رحمته می‌گوید: «خداوند خودش را اینگونه مورد مدح و ستایش قرار می‌دهد که به سبب عظمت و جلالش، چشمها نمی‌توانند او را درک نمایند. او دیده می‌شود؛ اما درک نمی‌شود. همچنان که او شناخته می‌شود؛ اما کسی نمی‌تواند بر او احاطه‌ی علمی داشته باشد. در غیر این صورت، تنها نفی رؤیت، هیچ کمالی بحساب نمی‌آید؛ بلکه کمال در این است که چشمها نتوانند او را احاطه کنند و عظمت واقعی‌اش را درک نمایند؛ زیرا او بالاتر از آن است که مخلوقات او را درک کنند»^۱.

هفتم: بیان مشتبه بودن اصطلاحاتی که به کار می‌برند

کسانی که صفات را نفی می‌کنند، بر این تصورند که اثبات صفات موجب می‌شود که خداوند جسم، مرکب، متحیز، دارای جهت، محل حوادث و اعراض و دارای اعضا و جوارح باشد. اما ما تسلیم این اطلاعات آنها در جهت نفی اسما و صفاتی که خدا و رسولش اثبات نموده‌اند، نمی‌شویم. علمای ماهر ما یادآوری نموده‌اند که این الفاظ، الفاظی مجمل و مبهم‌اند که هدف از آنها می‌تواند مطلبی حق یا باطل باشد. لذا آنان در این زمینه بسیار دقیق و عالمانه موضع‌گیری نموده‌اند و از آنها خواسته‌اند که هدف خود را معین کنند و قرآن و سنت را درباره‌ی هدفشان، داور قرار داده‌اند. به این معنا که اگر آنان مفهوم درستی را اعلام داشتند، می‌پذیرند و اگر مفهوم باطلی را مد نظر داشتند آن را رد می‌نمایند و آنها را نصیحت می‌کنند تا الفاظی را که در قرآن و سنت نیامده‌اند، ترک کنند و در این زمینه، ملتزم به الفاظ قرآن و سنت باشند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «مسایلی که متأخرین در مورد نفی و اثبات آنها اختلاف نظر دارند، هیچ کس نباید بر اثبات یا نفی لفظ با آنان موافقت کند تا اینکه مراد آنها روشن شود؛ اگر مراد آنها حق بود، پذیرفته می‌شود، و اگر باطل بود، رد می‌شود. و اگر سخن او شامل حق و باطل بود، مطلقاً پذیرفته نمی‌شود و کل مفهومش هم رد نمی‌شود؛ بلکه توقف می‌شود و معنایش با تفصیل بیان می‌گردد. از این امور اختلافی می‌توان به جهت، تحیز و امثال اینها اشاره نمود.»^۱

شارح طحاویه در این رابطه می‌گوید: «مردم در رابطه با اطلاق این الفاظ سه رأی دارند: گروهی اطلاق این الفاظ را درست می‌دانند. و گروهی دیگر اطلاق آنها را درست نمی‌دانند. و گروهی هم قایل به تفصیل هستند و اینها همان پیروان سلف صالح هستند. این گروه بطور مطلق این الفاظ را نفی یا اثبات نمی‌کنند مگر اینکه مراد از این الفاظ، بیان گردد. سپس مراد و مقصود درست آنها را می‌پذیرند و مقصود نادرست را رد می‌نمایند. چرا که در معنای اصطلاحی این الفاظ نزد متأخرین مانند سایر اصطلاحات، اجمال و ابهام وجود دارد و همه‌ی آنها این الفاظ را در معانی لغوی‌شان بکار نمی‌بردند.»

لذا کسانی که صفات را نفی می‌کردند، با استعمال این اصطلاحات، حق و باطل را با هم نفی می‌نمودند. همچنین به اثبات کنندگان صفات، چیزهایی را نسبت می‌دادند که قایل به آنها نبودند. و برخی از کاربران این اصطلاحات، معانی باطلی را مراد می‌گرفتند که مخالف قرآن و سنت و قول سلف بود.

قابل یادآوری است که در قرآن و سنت هیچ صراحتی در نفی یا اثبات این الفاظ وجود ندارد. لذا ما حق نداریم خداوند را به چیزی توصیف نماییم که در جهت نفی یا اثبات آن در قرآن و سنت مطلبی وارد نشده است؛ زیرا ما پیرو قرآن و سنت هستیم نه بدعتگذار.

اینجاست که موضوع صفات باید بیشتر مورد توجه و بررسی قرار گیرد؛ پس هر آنچه را که خدا و رسولش اثبات نموده‌اند، ما نیز اثبات نماییم، و هر آنچه را که خدا و رسولش نفی نموده‌اند، ما نیز نفی کنیم. اما الفاظی که نفی یا اثبات آنها در قرآن و سنت وارد نشده است، باید از اطلاق آنها تا زمانی که مقصود گوینده معین نشده است، خودداری نماییم؛ آنگاه اگر گوینده مقصودی صحیح داشت، می‌پذیریم، و اگر مقصودی باطل داشت، رد می‌نماییم. ولی لازم است که از استعمال الفاظ مجمل

۱- مجموعه فتاوی‌ای شیخ الاسلام (۴۱/۳) و نگا: (۳۶/۶).

خودداری کنیم بلکه از الفاظ قرآن و سنت استفاده نماییم. البته در صورت نیاز و ضرورت می‌توانیم از الفاظ مجمل استفاده کنیم به شرط اینکه قرآینی وجود داشته باشد که مقصود را بیان کند^۱.
خوشبختانه، علما به بیان التباس اصطلاحات کلامی پرداخته‌اند و ما در این مبحث، به بیان مهمترین این اصطلاحات و اشتباهی که در آنها رخ داده است، می‌پردازیم.

۱- بیان التباس در اصطلاح ترکیب

شارح طحاوی می‌گوید: «ترکیب دارای چند معنی است:

اول: ترکیب چند چیز متباین که به آن ترکیب مزجی می‌گویند؛ مانند ترکیب حیوان از طبیعت‌های چهارگانه و از اعضای مختلف که ترکیب به این معنا برای خداوند متعال جایز نیست. و از توصیف خداوند به صفت علو و سایر صفات کمال چنین ترکیبی لازم نمی‌آید.

دوم: ترکیب جوار؛ مانند ترکیب دو لنگه‌ی دَر و مانند اینها. و از اثبات صفات خداوند چنین ترکیبی نیز اثبات نمی‌گردد.

سوم: ترکیب از اجزای همانند که به آن جواهر مفرد می‌گویند.

چهارم: ترکیب از هیولا و صورت مانند انگشتر که هیولای آن همان نقره و صورت آن نیز شناخته شده و معروف است.

متکلمین می‌گویند: جسم از جواهر مفرد ترکیب یافته است و این نوع ترکیب از ثبوت صفات خداوند متعال و علو او بر مخلوقاتش، لازم نمی‌شود. البته واقعیت این است که جسم از این چیزها ترکیب نشده است و سخن آنها تنها ادعایی بیش نیست.

پنجم: ترکیب از ذات و صفات؛ متکلمین این را هم ترکیب نام نهاده‌اند تا صفات پروردگار را نفی کنند. باید گفت که این اصطلاح آنها است؛ ولی در لغت چنین چیزی وارد نشده است. در اصطلاح شارع نیز چنین استعمالی وجود ندارد؛ لذا ما این نام‌گذاری را نمی‌پذیریم و ارزش پذیرفتن را هم ندارد.

اگر آنها اثبات صفات خداوند را ترکیب بنامند، به آنها می‌گوییم: هر نامی که می‌خواهید، بگذارید؛ آنچه مهم می‌باشد معانی است نه الفاظ؛ زیرا هیچ حکمی بر الفاظ بدون معانی مترتب نمی‌شود. به عنوان نمونه اگر شما شیر را شراب بنامید، حرام نمی‌شود.

۱- شرح العقیة الطحاویة ص (۲۳۹).

ششم: ترکیب ماهیت و وجود آن؛ و این ذهن است که آنها را دو چیز جدا از هم فرض می‌کند؛ اما در خارج آیا امکان دارد که ذات بدون وجود باشد، یا برعکس؟ چنین چیزی محال است. شما مشاهده می‌نمایید که متکلمین می‌گویند: آیا ذات خداوند همان وجود آن است یا غیر وجود آن؟ آنگاه در پاسخ به آن دچار سرگردانی زیادی شده‌اند. و بهترین راه را کسانی انتخاب کرده‌اند که توقف کرده و در آن دچار تردید شده‌اند. باید دانست که بسیاری از گمراهیها با توضیح و تبیین روشن خواهد شد.^۱

۲- بیان التباس در دو واژه‌ی جهت و تحیز

از جمله این الفاظ، لفظ جهت و تحیز است که آنها با این دو واژه، علو خداوند بر مخلوقاتش و همچنین رؤیت وی در آخرت را نفی می‌کنند. شیخ الاسلام می‌گوید: «گاهی هدف از لفظ جهت یک موجود دیگر غیر از خداوند است که در این صورت، جهت مخلوق می‌باشد؛ چنانکه گاهی منظور از جهت خود عرش یا آسمانها است. و گاهای هم هدف از آن، موجودی غیر از خداوند متعال نیست؛ چنانکه اگر هدف از جهت مافوق هستی باشد.

آنچه معلوم است، این است که آنگونه که اثبات علو، استواء، فوقیت و عروج بسوی خداوند در نصوص قرآن و سنت ثابت شده است، اثبات یا نفی لفظ جهت در نصوص دینی وارد نشده است. همچنین بسیار روشن است که آنچه وجود دارد، خالق است و مخلوق؛ و خالق جدا و متمایز از مخلوق می‌باشد. و در مخلوقاتش هیچ چیز از ذاتش وجود ندارد، و در ذاتش هم هیچ چیز از مخلوقاتش وجود ندارد.

لذا به کسی که جهت را نفی می‌کند، گفته می‌شود: آیا منظورت از جهت، یک چیز موجود و مخلوق می‌باشد؟ باید دانست که خداوند جزو مخلوقات نیست. یا اینکه هدف از جهت، مافوق هستی است؟ بدون شک خداوند ما فوق عالم و متمایز از مخلوقات می‌باشد.

همچنین به کسی که می‌گوید: خداوند، در جهتی وجود دارد، گفته می‌شود: آیا منظور اینست که خداوند ما فوق عالم می‌باشد یا اینکه او داخل چیزی از مخلوقات است؟ اگر اولی مورد نظرت باشد، درست است. ولی اگر دومی باشد، باطل است.^۲

۱- شرح العقيدة الطحاوية ص (۲۲۵).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۴۱/۳).

«همچنین اگر مراد از لفظ تحیز این باشد که مخلوقات خداوند را در بر گرفته‌اند، درست نیست؛ چرا که خداوند بزرگتر از این چیزها است بلکه کرسی خداوند آسمانها و زمین را در بر گرفته است. همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ [الزمر: ۶۷].

«آنان آنگونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند. حال آنکه روز قیامت، تمام کره‌ی زمین در مشت او قرار دارد و آسمانها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود».

همچنین در کتب صحیح از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمود: «يَقْبِضُ اللَّهُ الْأَرْضَ، وَيَطْوِي السَّمَاوَاتِ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيَّنَ مُلُوكُ الْأَرْضِ؟» «خداوند زمین را در مشت خود می‌گیرد و آسمانها را با دست راست خود در هم می‌پیچید و می‌فرماید: من پادشاه هستم؛ پادشاهان زمین کجايند؟» و در سخن ابن عباس آمده است که: «مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ فِي يَدِ الرَّحْمَنِ إِلَّا كَحَرْدَلَةٍ فِي يَدِ أَحَدِكُمْ». «آسمانها و زمینهای هفتگانه و هر آنچه در آنها وجود دارد، در دست خدای رحمان مانند دانه‌ی اسپندی است در دست یکی از شما».

و اگر هدفش از تحیز این باشد که خداوند متعال منحاز و جدا از مخلوقات است، پس خداوند همانگونه است که امامان اهل سنت می‌گویند: فوق آسمانها، بر عرش و جدا از مخلوقاتش می‌باشد^۱.

۳- بیان التباسی که در حلول حوادث وجود دارد

شارح طحاوی می‌گوید: «حلول حوادث در ذات پروردگار که در علم کلام، نفی شده و مورد مذمت قرار گرفته است، در قرآن و سنت نیامده است. و در آن، اجمال وجود دارد. پس یعنی اگر مراد از نفی این باشد که در ذات خداوند هیچ یک از مخلوقات حادث، حلول نمی‌کند یا اینکه هیچ صفت جدیدی که قبلاً وجود نداشته، برای خداوند ایجاد نمی‌شود، این، مطلب صحیحی است. و اگر هدف از نفی وجود حوادث در ذات خداوند این باشد که خداوند متعال آنچه بخواهد انجام نمی‌دهد، طبق مشیت خود صحبت نمی‌کند، خشمگین نمی‌شود، خشنود نمی‌گردد و از صفاتی مانند نزول، استوا و اتیان (آمدن) آنگونه که شایسته‌ی ذات اوست، برخوردار نیست، این، سخن باطلی است.

قابل یادآوری است که متکلمین بطور مطلق ایجاد حوادث را ذات خداوند نفی می‌کنند. لذا یک صاحب سنت به این تصور که او صفاتی را که شایسته‌ی عظمت و جلال خداوند نیستند، نفی نموده است، تسلیم می‌شود. سپس متکلم یک گام جلوتر می‌رود و صاحب سنت را ملزم به نفی صفات اختیاری و صفات فعل خداوند متعال می‌گرداند، حال آنکه چنین چیزی بر وی لازم نمی‌شود؛ اما مشکل از اینجا ایجاد می‌شود که صاحب سنت نفی مجمل او را پذیرفت. ولی اگر از اول، استفسار می‌نمود و خواهان تفصیل نفی می‌شد، دچار این مشکل نمی‌گردید^۱.

شیخ الاسلام نظریه‌ی کسانی را که صفات اختیاری خداوند متعال را نفی می‌کنند با این ادعا که مستلزم قیام حوادث به خداوند می‌شود، رد می‌کند همانگونه که نظریه‌ی کسانی را که صفات خداوند را با این ادعا که اثبات آنها مستلزم ایجاد اعراض برای خداوند خواهد شد، نفی می‌کنند، رد می‌کند و می‌گوید: «لفظ اعراض و حوادث دو لفظ مجمل‌اند. اگر مراد از آنها همان چیزهایی باشد که اهل لغت از آنها می‌فهمند مبنی بر اینکه این اعراض و حوادث، همان آفات و بیماری‌ها هستند؛ چنانکه می‌گویند: «فلان عرض له مرض شدید» یعنی فلانی دچار بیماری شدیدی شده است یا «فلان قد احدث حدثاً عظيماً» یعنی حادثه‌ی بزرگی برای فلانی رخ داده است یا آنگونه که پیامبر می‌فرماید «ایاکم و محدثات الأمور، فإن کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة» «از امر محدث پرهیز نمایید؛ زیرا هر امر تازه‌ای - در امور دینی - بدعت است و هر بدعتی گمراهی می‌باشد». باید دانست که اگر اعراض و حوادث به این معنا باشند، اینها تقایمی هستند که خداوند متعال از آنها پاک است^۲.

بعد از آن، شیخ الاسلام متذکر می‌شود که: «اگر مراد از نفی اعراض و حوادث، نفی صفاتی باشد که خداوند برای خودش اثبات نموده است، این، صحیح نیست. و باید دانست که اعراض و حوادث دانستن این صفات، اصطلاحی است که متکلمین آن را وضع کرده‌اند. همچنین هیچ زبان شناس و قرآن شناسی از این الفاظ، مفاهیمی را که متکلمین اصطلاح کرده‌اند و بوسیله‌ی آنها صفات خداوند را نفی می‌کنند، نمی‌فهمد^۳.

۱- شرح العقيدة الطحاوية ص (۱۲۹).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۹۱/۶).

۳- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۹۱/۶).

و از اثبات صفات اختیاری برای خداوند مانند زنده گردانیدن، میراندن، خلق، تصویر، غضب، خشنودی و صفاتی مانند اینها، ایجاد حوادث برای خداوند لازم نمی‌آید؛ زیرا هنگامی که خداوند چیزی را می‌آفریند یا هنگامی که سخن می‌گوید یا خشمگین یا خوشحال می‌شود، بدان معنا نیست که خداوند بعد از عدم توانایی بر انجام این کارها هم اکنون انجام می‌دهد؛ زیرا همانگونه که طحاوی رحمه الله می‌گوید: «خداوند با صفاتش قبل از مخلوقاتش از ازل و قدیم بوده و هیچگاه صفتی بعد از عدم برای وی ایجاد نشده است؛ و همچنان خداوند و صفاتش تا ابد باقی خواهند ماند»^۱.

معنای سخن طحاوی آنگونه که شارح طحاوی می‌گوید، این است که: «خداوند از ازل متصف به صفات کمال بوده چه صفات ذات و چه صفات فعل. و جایز نیست معتقد باشیم که خداوند متصف به صفتی شده که قبلاً به آن متصف نبوده است؛ زیرا صفات خداوند صفات کمال است و فقدان آنها بمعنای صفت نقص می‌باشد. و جایز نیست که بعد از اینکه متصف به نقص بوده، برایش کمال حاصل شود»^۲.

و در توضیح عدم لزوم ایجاد حوادث در ذات خداوند هنگام اثبات این صفات می‌گوید: «کلام، خلق و تصویر در بعضی از اوقات، غیر ممتنع است. و چنین اطلاق نمی‌شود که کلام بعد از اینکه وجود نداشت، برایش حادث شد. مگر شما مشاهده نمی‌کنید کسی که امروز صحبت می‌نماید و دیروز هم متکلم بوده، به وی گفته نمی‌شود که: کلام برای وی ایجاد و حادث شده است. اما اگر به سبب آفتی مانند لالی و کودکی صحبت نکرده باشد و بعداً صحبت کند، به وی گفته می‌شود: کلام برای او حادث و ایجاد شده است. زیرا کسی که بدون آفت سکوت کند، به او متکلم بالقوه گفته می‌شود؛ یعنی هر گاه که بخواهد صحبت می‌نماید، و در حال صحبت به وی متکلم بالفعل گفته می‌شود. همچنین کاتب در حال کتابت، کاتب بالفعل است و هنگامی که مشغول نوشتن نیست از کاتب بالقوه بودن خارج نمی‌گردد»^۳.

۴- بیان التباسی که در لفظ اعضاء و ارکان و ادوات وجود دارد

جهمیه و معتزله در نفی صفات خداوند از قبیل دست، صورت و قدم اینگونه استدلال می‌کنند که اثبات آنها موجب اثبات اعضاء و ارکان و ابزار برای خداوند می‌شود. آنان با این کار، نصوص

۱- شرح العقيدة الطحاوية ص (۱۲۷).

۲- شرح العقيدة الطحاوية ص (۱۲۷).

۳- شرح العقيدة الطحاوية ص (۱۲۸).

فراوانی که این صفات را اثبات می‌نمایند، رد می‌کنند. مخالفان آنان یعنی اهل سنت و جماعت می‌گویند: «نمی‌توان گفت که این صفات اعضاء و اندام و ابزار و ارکان می‌باشند؛ زیرا رکن جزو ماهیت است و خداوند یکتای بی‌نیازی است که قابل تجزیه نیست. اعضاء هم دارای معنای تفریق و تجزیه است و جوارح هم حاوی معنای اکتساب و ایجاد نفع است. همچنین ابزار آلاتی که در جلب منفعت و دفع مضرت از آنها استفاده می‌شود، تمامی این معانی در مورد خداوند منتفی است؛ لذا ذکر آنها در صفات خداوند متعال نیامده است»^۱.

هشتم: ابطال این ادعای آنها که اثبات صفات خداوند، موجب ابطال دلیل وجود خداوند می‌گردد

اما ادعای مبنی بر اینکه اثبات صفات خداوند موجب ابطال دلیل وجود خداوند است، اصل گمراهی و سبب گرفتاری مدعیان آن می‌باشد.

آنها در اثبات حدوث عالم می‌گویند: هر جسمی حادث است؛ زیرا خالی از تغییر و تحول نیست. و هر چه خالی از تغییر و تحول نباشد، پس حادث است.

وقتی که آنها معتقدند اجسام حادث هستند و دلیل آن نیز تغییر و تحولاتی مانند حرکت، سکون آمدن، نزول و کلام است، می‌گویند: باید صفات خداوند را نفی نمود؛ زیرا اثبات آنها موجب ایجاد تغییر و تحول در ذات خداوند می‌گردد. لذا توحید خداوند جز با نفی صفات، تحقق پیدا نمی‌کند.

شیخ الاسلام دلیل آنها و چگونگی رد آن را بیان می‌نماید و می‌گوید: «کسانی که صفات را نفی می‌کنند، می‌گویند: ما صفات را بدین سبب نفی می‌نماییم که دلیل ما برای حدوث عالم و اثبات صانع همان اثبات حدوث و تغییر هستی است و حدوث و تغییر هستی را نیز با تغییر اجسام ثابت نموده‌ایم. تغییر اجسام را نیز با تغییر صفاتی که همان اعراض اند، ثابت کرده‌ایم. یا اینکه می‌گویند: حدوث هستی با حدوث و تغییر افعال اثبات می‌شود که همان حرکات و سکونات است و هر چیزی که خالی از تغییر و تحول نباشد پس حادث است. یا هر آنچه که نزول و مجیی را قبول نماید، موصوف به حرکت خواهد شد و هر آنچه هم متصف به حرکت باشد، نمی‌تواند عاری از حرکت و سکون باشد و هر که نتواند عاری از تغییرات و تحولات باشد، پس حادث است.

سپس هنگامی که حدوث اجسام ثابت گردید، می‌گوییم: «هر چیزی که حادث باشد، حتماً باید ایجاد کننده‌ای داشته باشد؛ لذا با این قاعده صانع را ثابت کردیم. پس اگر خداوند را با صفات

و افعال قائم به وی توصیف نماییم، جایز است که افعال و صفات با قدیم نیز قائم گردد، پس در این صورت، دلیلی بر حدوث اجسام وجود نخواهد داشت؛ لذا دلیل اثبات صانع باطل می‌شود.^۱ شبیه این استدلال را ابن سینا برای اثبات واجب بیان کرده است؛ او با دلیل ممکن به اثبات واجب پرداخته است. وی در این استدلال می‌گوید: هر موجودی ممکن است؛ زیرا هیچ موجودی در ذات خودش واجب الوجود نیست. لذا این، دلیلی بر نفی واجب الوجود است؛ چرا که از دیدگاه وی خداوند هم ممکن الوجود می‌باشد.^۲

شیخ الاسلام با سه روش، استدلال آنها را رد نموده است:

اول: بطلان این دلیل معین، مستلزم بطلان تمام دلایل نیست و بجز این دلیل، راههای زیاد دیگری برای اثبات صانع وجود دارد.

دوم: هیچ یک از صحابه، تابعین و امامان بزرگوار به این دلیل استدلال ننموده‌اند. اگر معرفت خداوند و ایمان به آن منوط به این دلیل باشد، پس باید گفت که آنها خداوند را نشناخته و به او ایمان نداشته‌اند. و این تفکر، یکی از بزرگترین کفرهایی است که مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند.

سوم: هیچ یک از پیامبران انسان را به طی نمودن این مسیر وادار ننموده‌اند. اگر معرفت خداوند که واجب است منوط به آن می‌بود، واجب بود که آن را طی نمایند. و اگر شناخت آن مستحب می‌بود بیان این دلیل نیز مستحب می‌بود. و اگر واجب یا مستحب بود، حتماً پیامبر آن را بیان می‌داشت و صحابه نیز آن را نقل می‌نمودند.^۳

نهم: تغییر دادن معانی اصطلاحات شرعی

یکی از تحریفهای آنها این است که معانی اصطلاحات شرعی را تغییر می‌دهند؛ آنها نفی صفات خداوند را توحید نام نهاده‌اند و گمان می‌کنند کسی که صفات خداوند را اثبات می‌نماید، مشرک است و نقص و عیب را به خداوند نسبت داده است؛ زیرا به گمان آنها هر که صفات را برای خداوند اثبات نماید، همتایی قدیمی برای خداوند قرار داده و خداوند را دارای اجزاء و ابعاد قلمداد نموده است.

باید دانست که همه‌ی اینها گمراهی‌هایی است که ابلیس آنان را بدانها گرفتار کرده است. بله، آنها اینگونه معنای آن توحیدی را که قرآن و سنت از آن سخن گفته‌اند، تغییر داده‌اند؛ همان توحیدی

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۴۹/۶) و نگا: (۱۴۷/۱۳).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۵۰/۶).

۳- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۱۴۹/۱۳).

که به معنای یکتا بودن خداوند متعال در الوهیت و اسماء و صفاتش می‌باشد. آنها معنایی متضاد با توحید قرآن ارائه داده‌اند و گمان می‌کنند که توحید خداوند جر با نفی صفاتش متحقق نمی‌گردد. هر پژوهشگر ژرفنگر خواهد دانست که اثبات وجود مطلق برای خداوند از جانب این گروهها تنها به خاطر این است که اعلام دارند خداوند وجود حقیقی ندارد و تنها موجودی خیالی است که در اذهان وجود دارد^۱.

زیرا آنچه که هیچ اسم و صفتی نداشته باشد، عدم محض است و موجود نیست. لذا اینها در عین حال که گمان می‌کنند که در اوج توحید قرار گرفته‌اند، توحید را نفی می‌کنند. اینها همانند آن قوم گمراه قبل از خود می‌باشند که گمان می‌بردند خداوند بزرگتر از آن است که کتابی را نازل و پیامبری را ارسال فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِّنْ شَيْءٍ﴾ [الانعام: ۹۱].

«کافران، خدا را چنان که باید نشناخته‌اند، وقتی که می‌گویند: خداوند هیچ چیزی بر هیچ کسی فرو نفرستاده است».

همچنین آتش پرستان و مشرکان، کسانی را غیر از خداوند به عنوان واسطه انتخاب کردند و گفتند: خداوند بزرگتر از آن است که بدون واسطه مورد پرستش قرار گیرد. لذا آنها به خیال خودشان کسانی را عبادت می‌نمودند که از آنها به خداوند نزدیکتر است. آنها خورشید، ماه، ستاره، فرشتگان و انسانهای صالح را پرستش می‌کردند.

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«کسانی که جز خدا یاوران دیگری را برمی‌گیرند و می‌گویند: ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند».

فصل چهارم

عوامل اختلاف در باب اسماء و صفات

جر و بحثها پیرامون اسماء و صفات خداوند دامنه دار شده و در این خصوص مذاهب و افکار و فرقه‌های گوناگونی به وجود آمده‌اند. فرد پژوهشگر در این حوزه می‌داند که این گونه تضارب آراء به عوامل گوناگونی بر می‌گردد که ما مهمترین آنها را به بحث خواهیم گذارد:

اول: اعراض کردن از قرآن و سنت و حکم قرار دادن عقل در حوزه‌ی شرع

امت‌های گذشته همانگونه که در آرای زیادی به بی‌راهه رفتند، در خصوص اسماء و صفات خداوند نیز دچار گمراهی گردیدند. آنگاه خداوند متعال بر پیامبرش محمد ﷺ وحی نازل فرمود تا مردم را از گمراهی بیرون آورده و بسوی نور الهی رهنمون گردد. و اینگونه، وحی با اخبار صادق و علم مفید به صحنه آمد و پروردگار را به بهترین وجه به مردم معرفی نمود و سخنان وحی برای هدایت آنان کافی بود.

اما همانگونه که شوکانی می‌گوید بعضی از عالم نمایان در مرز معین وحی توقف نکردند و وارد دروازه‌هایی شدند که خداوند به آنها اجازه‌ی ورود نداده بود. و در جستجوی اموری برآمدند که خداوند آنها را تنها به خودش اختصاص داده بود؛ لذا دچار تفرقه و اختلاف شده و به گروهها و احزاب مختلفی تقسیم شدند.^۱

بسیاری از افرادی که زیر پرچم اندیشه‌های انسانی حرکت می‌کنند، اصول و قواعدی بدون دلیل به گمان اینکه حق و درست‌اند، وضع کردند و دست به سینه‌ی نصوص قرآن و سنت زدند و این ترواش‌های فکری خود را بالاتر از احکام نصوص دانستند. اما در حقیقت، آنچه که آنان بعنوان

۱- التحف في مذاهب السلف تأليف شوکانی (مجموعه الرسائل المنيرية ۸۵/۲).

قاعده و اصل معرفی کردند، قاعده و اصل نبود؛ بلکه شبهات و خیالاتی بیش نبودند. این راه و روش بود که بعضی از سالکانش را بسوی نفی اسماء و صفات خداوند سوق داد و برخی دیگر را مجبور ساخت تا دست به دامن تأویل شوند و تعدادی دیگر را هم متحیر کرد تا جایی که راه حق را گم کردند و ندانستند که حق و باطل را از یکدیگر متمایز و جدا سازند.

این قیم در مورد اندیشه‌هایی که با مقیاسهای باطل، اسماء و صفات خداوند را نفی می‌کنند و از جانب گروه‌های گمراهی مانند جهمیه و معتزله و قدریه و امثال آنها مطرح شده‌اند، صحبت نموده و اشاره کرده که صاحبان این اندیشه‌ها از قیاس‌های فاسد، افکار باطل و شبهات پوچ و بی‌اساس برای رد نصوص صحیح و صریح استفاده کرده‌اند و اینگونه راهی برای تکذیب راویان آنها پیدا کردند و اگر نتوانستند الفاظ نصوص را رد کنند، سلف این امت را در فهم نصوص تخطئه کردند. لذا با حربی تکذیب به مقابله با نصوص اول رفتند و با تحریف و تأویل به جنگ با نصوص نوع دوم پرداختند. و با همین روش، رؤیت خداوند را در آخرت توسط مؤمنان انکار کردند و صحبت خداوند با بندگانش را رد کردند. همچنین جدا بودن خداوند از هستی، قرار گرفتن وی بر عرش، علوش بر مخلوقاتش و عموم قدرت وی بر هر چیزی را انکار کردند.

هرکس از ذره‌ای عقل برخوردار باشد، درمی‌یابد که فساد هستی از مقدم داشتن رأی بر وحی، و هوا و هوس بر عقل می‌باشد.

دوم: رد محکمت و پیروی از متشابهات

کسانی که از راه مستقیم منحرف شده‌اند، با ظواهر قرآن به معارضه و مخالفت با قوانین قرآن پرداخته‌اند و با استفاده از متشابهات، محکمت قرآن را رد می‌کنند، حتی اگر لفظی متشابه برای رد آن نیابند، از محکمت، وصفی متشابه استخراج می‌کنند و هدف خود را متحقق می‌سازند.

آنها برای رد قوانین از دور روش استفاده می‌کنند:

اول: قوانین ثابت را با آیات و احادیث متشابه رد می‌کنند.

دوم: آیات محکم را متشابه قلمداد می‌کنند تا دلالت آنها را تعطیل کنند.

در این زمینه می‌توان به نظریه‌ی جهمیه اشاره نمود که آنها نصوص بسیار محکم و واضح و روشنی را که صفات علم، قدرت، اراده، حیات، کلام، سمع، بصر، وجه، دیدن، غضب، رضایت، خوشحالی، خندیدن، رحمت و حکمت و همچنین افعال آمدن، و نزول خداوند متعال را به آسمان دنیا و مانند اینها را بیان می‌کنند، رد کرده‌اند. و برای رد آنها از نصوص متشابه زیر استدلال کرده‌اند:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱]. «هیچ چیز مانند خداوند نیست». ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُو سَمِيًّا﴾

[مریم: ۶۵]. «آیا شبیه و ماندنی برای خداوند سراغ داری؟». ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الاخلاص: ۱].
«بگو: خدا، یگانه و یکتا است».

سپس از این نصوص محکم و روشن، احتمالات و تأویلاتی را استخراج می‌کنند و آنها را جزو متشابهات قرار می‌دهند.

نمونه‌هایی دیگری از مسایل محکم و ضروری که در آیات و احادیث بیان شده‌اند، عبارتند از اثبات علو خداوند بر مخلوقاتش، استوای خداوند بر عرش و مانند اینها که توسط بعضی‌ها با آیات متشابه زیر رد شده‌اند: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ [الحديد: ۴]. «و او با شما است هر کجا که باشید». ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶]. «و ما به او از رگ گردنش نزدیکتر هستیم». باید دانست که روش صحابه، تابعین بزرگوار و امام‌هایی مانند شافعی، احمد، مالک، ابوحنیفه، ابو یوسف، بخاری و اسحاق کاملاً بر عکس این روش بوده است. زیرا آنان معنای متشابهات را به محکومات ارجاع می‌دادند و با استفاده از محکومات، متشابهات را معنا و تفسیر می‌نمودند. و اینگونه دلالت محکم با متشابه هماهنگ می‌گردید و تمام نصوص قرآنی و نبوی یکدیگر را تأیید و تصدیق می‌کردند؛ زیرا همه‌ی آنها از جانب خداوند بود و هر آنچه که از جانب خداوند باشد، اختلافی در آن وجود ندارد؛ بلکه اختلاف و تناقض در سخنان دیگران وجود دارد.^۱

سوم: تأثیر فلسفه و عقاید گمراه‌کننده‌ی وارداتی بر آنها

مسلمانان، سرزمینهای زیادی را فتح نمودند و مدت مدیدی صاحب دولت بزرگی بودند. آنها با ساکنان کشورهای فتح شده زندگی می‌کردند و با هم حشر و نشر داشتند. و بعضی از کسانی که مسلمان شدند، هنوز اسلام و اعتقادات اسلامی کاملاً در دل و جانشان نفوذ نکرده بود. آنها همراه با دیدگاههای فکری و اعتقادی خویش، اسلام را پذیرفتند و مسلمانان از کتابهای تدوین شده‌ی اعتقادی یهودی و مسیحی و فیلسوفان آگاهی پیدا کردند. مجادله و مناقشه‌هایی میان دانشمندان مسلمانان و دانشمندان ملت‌های دیگر صورت گرفت. هر چند که این گفتگوها و مناقشه‌ها نتایج خوبی در پی داشت تا جایی که بسیاری از مردم اسلام را درک کردند و پذیرفتند؛ اما نتایج بدی را نیز در پی داشت و اعتقادات گمراه‌کننده‌ای به دل مسلمانان و کتابهای آنها راه پیدا کرد و کسانی که این اعتقادات را می‌پذیرفتند خیال می‌کردند به گنج علم و دانش دست یافته‌اند؛ لذا این مباحث را با

۱- أعلام الموقعين (۳۹۶/۲) و ابن قیم رحمه الله مثالهای زیادی در مورد ارجاع متشابه به محکم ذکر نموده است.

مباحث دینی و اعتقادات اسلامی خلط کردند و با این کار چهره‌ی پاک دین را آلوده ساختند. و در بخشی از قسمتهای تاریخ این بیماری به رؤسای دولتها نیز سرایت کرد و آنها تلاش کردند تا این اندیشه‌های انحرافی را با قدرت شمشیر گسترش دهند چنانکه مأمون این کار را انجام داد.

یکی از بزرگترین بدعتها در باب مسایل اعتقادی رأی جهمیه در خصوص اسماء و صفات خداوند بود. آنها با این اعتقادات باطل خودشان، همه‌ی صفات را از خداوند متعال نفی کردند. و اصول این بدعت بزرگ که می‌رفت تا اندیشه‌ی اسلامی را نابود کند، به مشرکین، یهود و امت‌های دیگر برمی‌گشت و از آنها سرچشمه گرفته بود. چرا که هر کس عقاید این ملت‌های گمراه را مورد مطالعه قرار دهد، این انحرافات را در کتابهای آنها می‌یابد.

جعده بن درهم از مباحث فلسفی‌ای که ترواش فکری فیلسوفان بود، متأثر گردید؛ چرا که او در شهر حرّان سرزمین شام بزرگ شد. و این، همان سرزمین صابئین؛ پیروان نمرود؛ بود و بقایای آنها در آنجا وجود داشت. و بسیاری از کسانی که از منهج فلسفی پیروی کردند، دانش خود را از این دیار کسب کرده‌اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «اصل دیدگاه نفی صفات، از شاگردان یهود و مشرکین گرفته شده است؛ زیرا نخستین کسی که عدم وجود خداوند را بر عرش مطرح ساخت و «استوی» را به «استولی» یعنی غالب و چیره شدن تفسیر کرد، جعد بن درهم بود»^۱.

همچنین می‌گوید: «جعده بن درهم چنانکه می‌گویند از ساکنان حرّان است و در میان مردم حرّان، تعداد زیادی صابئی و فیلسوف وجود داشت. آنها بقایای پیروان نمرود و کنعانی‌هایی هستند که برخی از متأخرین در مورد سحر و ساحری آنها کتاب نوشته‌اند. نمرود هم پادشاه صابئیان کلدانی مشرک بود. و صابئی‌ها بجز تعداد اندکی، همه مشرک بودند. و فیلسوفان علمای آنها بودند و بسیاری از آنها یا بیشترشان کافر یا مشرک بودند و ستارگان را مورد پرستش قرار می‌دادند و برای آنها هیکل درست می‌کردند.

صابئیان نیز صفات خداوند را نفی می‌کردند و بر این اعتقاد بودند که خداوند تنها صفات سلبی یا اضافی یا ترکیبی از آن دو دارد؛ و اینها همان قومی بودند که خداوند متعال ابراهیم خلیل الله را نزد آنها فرستاد؛ لذا جعد بن درهم این اندیشه را از صابئیان فیلسوف گرفت.

همچنین ابونصر فارابی وارد حرّان شد و فلسفه‌ی خود را کلاً از فیلسوفان صابئی اخذ نمود.

جهم نیز آنگونه که امام احمد و دیگران گفته‌اند عقیده‌اش را از سمنیها یک گروه از فیلسوفان هندی گرفت. سمنیها گروهی بودند که بجز حسیات، سایر علوم را انکار می‌کردند. لذا شما مشاهده می‌نمایید که تمام اسانید جهم به یهود، صابئین، نصارا و مشرکین برمی‌گردد.^۱

شیخ الاسلام در ادامه می‌گوید: «هنگامی که کتابهای رومی و یونانی در سده‌ی دوم به عربی ترجمه شد، مصیبت بیشتر گردید».^۲

در جایی دیگر می‌گوید «اصل دیدگاه جهمیه از مشرکان، صابئیان، فیلسوف نماها و بدعتگذاران اهل کتاب گرفته شده است؛ چرا که آنها نیز بر این اعتقاد بودند که خداوند هیچگونه صفات ثبوتی ندارد. آنها همان دشمنان ابراهیم خلیل الله بودند، ستارگان را پرستش می‌کردند، هیکل‌هایی از عقول، ستارگان و چیزهای دیگر می‌ساختند و خلیل بودن ابراهیم و کلیم بودن موسی علیهما السلام را نمی‌پذیرفتند».^۳

امام احمد مناظره‌ای را که میان جهم و سمنی‌ها صورت گرفت و باعث گمراهی و تغییر روش وی گردید، برای ما نقل نموده است.

او می‌گوید: «آنچه که در مورد دشمن خدا جهم بن صفوان به ما رسیده، این است که از ترمذ خراسان بوده و دارای جدلها و سخنان زیادی است و بیشتر سخنان وی در مورد خداوند متعال می‌باشد. او با گروهی از مشرکین که به آنها سمنیه می‌گفتند، ملاقات کرد. آنها او را شناختند و به او گفتند: ما با تو صحبت می‌کنیم؛ اگر ما پیروز شدیم، تو دین ما را بپذیر، و اگر تو پیروز شدی، ما دین تو را می‌پذیریم.

و اینگونه یکی از سخنانی که برای جهم مطرح کردند، این بود که به او گفتند: مگر تو اعتقاد نداری که خدایی داری؟ جهم گفت: بله.

گفتند: آیا خدای خودت را دیده‌ای؟
گفت: خیر.

گفتند: آیا سخن او را شنیده‌ای؟
گفت: خیر.

۱- مجموعه فتاوی‌ای شیخ الاسلام (۲۱/۵-۲۲).

۲- مجموعه فتاوی‌ای شیخ الاسلام (۲۲/۵).

۳- مجموعه فتاوی‌ای شیخ الاسلام (۶۷/۱۰).

گفتند: آیا بوی وی را استشمام نموده‌ای؟

گفت: خیر.

گفتند: آیا او را حس کرده‌ای؟

گفت: خیر.

گفتند: آیا او را لمس کرده‌ای؟

گفت: خیر.

گفتند: پس چگونه می‌دانی که او خداست؟

اینجا بود که جهنم مات و مبهوت شد و تا چهل روز ندانست که چه کسی را عبادت کند. سپس حاجتی مانند حجت زندیقان نصارا را بنخاطر آورد؛ چرا که زندیقان نصارا بر این باور بودند که روحی که در بدن عیسی وجود دارد، همان روح خدا و از ذات خداوند می‌باشد. و هرگاه خداوند بخواهد چیزی را بوجود آورد، در برخی از مخلوقاتش حلول می‌کند و از زبان مخلوقاتش صحبت می‌نماید و امر و نهی می‌کند. و این روح از چشمان مردم پنهان است.

جهنم این استدلال را به یاد آورد و به سمنی‌ها گفت: مگر شما معتقد نیستید که روحی دارید؟
گفتند: بلی.

گفت: مگر روح خود را دیده‌اید؟

گفتند: خیر.

گفت: آیا سخن او را شنیده‌اید؟

گفتند: خیر.

گفت: آیا آن را حس یا لمس کرده‌اید؟

گفتند: خیر.

گفت: پس خداوند هم صورتش دیده نمی‌شود، صدایش شنیده نمی‌شود و بویش استشمام نمی‌گردد؛ او غایب از چشم می‌باشد و اینگونه نیست که تنها در برخی از مکان‌ها حضور داشته باشد و سه‌آیه‌ی متشابه زیر را دست‌آویز خود قرار داد:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیز مانند خداوند نیست».

﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ﴾ [الانعام: ۳].

«در آسمانها و زمین، اوست که خداوند است».

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ [الانعام: ۱۰۳].

«چشمها او را در نمی‌یابند و او چشمها را در می‌یابد».

اینگونه جهم اصل اعتقادی خود را بر این سه آیه بنا نهاد و یک تفسیر نادرست از قرآن کریم ارائه کرد و احادیث رسول الله ﷺ را تکذیب کرد و گمان نمود که هرکس خداوند را به یکی از اوصافی که خدا و یا رسولش بیان داشته‌اند، توصیف کند، کافر است و جزو مشبهه بشمار می‌رود. و با این سخنش انسانهای زیادی را گمراه ساخت»^۱.

خلاصه‌ی استدلال سمنی‌های گمراه که باعث گمراهی جهم و امثال او گردید، این بود: چیزی را که انسان با حواسش درک نکند، وجود ندارد و نباید آن را پذیرفت و بدان ایمان آورد. جهم نیز به آنها پاسخ داد که امکان دارد چیزی مانند روح وجود داشته باشد ولی قابل درک نباشد.

شکی وجود ندارد که استدلال جهمی‌ها باطل است؛ زیرا انسان بسیاری از امور را می‌پذیرد حال آنکه آنها را ندیده و مشاهده نکرده است. و جهم در رد آنان اقرار می‌کند که خداوند دیده نمی‌شود، مشاهده نمی‌گردد و چیزی از او شنیده نمی‌شود. و نتیجه‌ی آن این می‌شود که سخنی نمی‌گوید. و اینگونه جهم نتیجه‌گیری می‌کند که توحید بدون نفی صفات، متحقق نمی‌گردد.^۲

ار آنجایی که جعد در سرزمین فلاسفه بزرگ شد و با یهودیان حشر و نشر داشت، این دیدگاه را از آنها فرا گرفت.

ابن کثیر می‌گوید: «ابن عساکر و دیگران گفته‌اند: جعد بدعت خود را از بیان بن سمعان فرا گرفت و بیان نیز آن را از دامادش (شوهر دخترش) طالوت که خواهر زاده‌ی لبید بن أعصم بود، اخذ نمود. طالوت نیز آن را از عبید بن أعصم؛ همان ساحری که رسول الله ﷺ را سحر کرد؛ فرا گرفت. و لبید هم آن را از یک نفر یهودی در یمن فرا گرفت»^۳.

بسیاری از اندیشمندان معتقدند که فلسفه‌های گوناگون و گمراهی‌های قدیم تأثیر شگرفی در ایجاد انحرافات داشته‌است.

شهرستانی می‌گوید: «واصل بن عطا آشکارا وارد مبحث نفی صفات گردید؛ اما یاران وی بعد از مطالعه‌ی کتابهای فلسفه به نفی صفات پرداختند»^۴.

۱- الرد علی الزنادقة و الجهمية (۲۳-۲۴).

۲- نگا تاریخ المعتزلة و الجهمية ص (۲۳) تألیف قاسمی.

۳- البداية و النهاية ابن کثیر (۳۵۰/۹) و نگا مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۲۰/۵).

۴- الملل و النحل (۴۶/۱).

همچنین می‌گوید: «ابو هذیل علاّف شیخ بزرگ معتزله با فلاسفه در اینکه خداوند با علم خویش عالم است و علم او همان ذات اوست، موافق بود و بدعت‌هایی در مورد سخن گفتن خداوند متعال و اراده‌اش، ایجاد کرد»^۱.

همچنین می‌گوید: «ابراهیم بن سیار نظام در دوران معتصم در مورد تثبیت مذهب فلاسفه بسیار افراط ورزید و بدعت‌هایی درباره‌ی قدر و غیره ایجاد کرد و خود را از سلف جدا نمود»^۲.

چهارم: نابود کردن اعتقادات بطور برنامه ریزی شده

دشمنان اسلام تلاش کردند تا با استفاده از زور و قدرت، اسلام را از بین ببرند؛ اما موفق نشدند. لذا تلاش‌های بسیاری از آنها متوجه تخریب اعتقادات مسلمانان گردید. برخی به این نتیجه رسیدند که نابودی اسلام از داخل آسانتر از نابودی آن از خارج است. لذا بسیاری از کسانی که می‌خواستند اعتقادات اسلامی را از بین ببرند، مسلمان شدند و ستمپاشی خود را در میان مسلمانان آغاز کردند و این مفاسدی که پخش کردند دستاویز خطرناکی برای منافقان و ملحدان و مشرکان گردید.

تا جایی که برخی از این رهبران ضلالت، هدف خود را به صراحت بیان کردند. اما اهداف بیشتر آنها بطور ناگهانی و ناخودآگاه از زبانشان آشکار می‌شود. همچنین گاهی اهداف آنها را اصول کفر آمیز و متناقض‌شان که اعتقادات اسلامی را بد جلوه می‌دهد و آموزش‌های قرآنی را نادیده می‌گیرد، آشکار می‌کند.

بر زبان ابو میمون قدام آمده است که: «من از دین محمد بسیار دلتنگم و سپاهی ندارم تا به جنگ با آن بروم و مال چندانی هم ندارم که در این راه صرف نمایم؛ ولی در ایجاد حيله بسیار ماهرم تا جایی که می‌توانم دین محمد را به کلی تغییر دهم»^۳.

ابن راوندی می‌گوید: «فصاحت اکثم بن صیفی برتر از فصاحت قرآن است»^۴.
در جایی دیگر می‌گوید: «قرآن حکیم نیست و در آن سخنان متناقض، اشتباه و محال وجود دارد»^۵.
همچنین می‌گوید: «آنچه که پیامبر آورده، بیشتر از دو حالت ندارد: یا معقول است یا غیر معقول».

۱- الملل و النحل (۳۰/۱).

۲- الملل و النحل (۳۱/۱).

۳- بیان الأدیان (۴۱-۴۲) تألیف عبد المعالی الحسنی.

۴- تاریخ الإلحاد (۱۲۱) تألیف عبد الرحمن بدوی.

۵- الإنصار (۱۲) تألیف خیاط.

اگر معقول باشد، عقل برای کشف آن کافی است و نیازی به پیامبر نداریم. اگر غیر معقول است، مقبول نیست؛ زیرا قبول چیز غیر معقول، خروج از دایره‌ی انسانیت به دایره‌ی حیوانیت است»^۱.
 قابل یادآوری است که این انسانهای گمراه برای فاسد کردن اعتقادات اسلامی دو روش را پیش گرفتند:

اول: راه افراط و مبالغه. **دوم:** راه تحریف و تأویل.

اکثر کسانی که راه افراط را در پیش گرفته‌اند، گروههای باطنی هستند؛ زیرا آنها در تعظیم امامان دچار افراط شده‌اند تا جایی که تعدادی از آنها امامان را به سطح خداوند رسانیده‌اند. شهرستانی می‌گوید: «غلات، نام کسانی است که در حق امامان افراط کردند، تا جایی که آنها را از دایره‌ی انسانیت خارج کردند و احکام الوهیت را به آنها دادند. آنان چه بسا که یکی از امامان را به خدا تشبیه می‌کنند. و گاهی نیز خداوند را به مخلوقات تشبیه می‌کنند. آنها در دو طرف افراط و تفریط قرار دارند. و شبهات آنها از مذهب حلولیت و تناسخ و مذاهب یهود و نصارا نشأت گرفته است. نخستین کسی که نقشه کشید تا با افساد اعتقادات، اسلام را از داخل نابود کند، عبدالله بن سبأ یهودی بود. بغدادی می‌گوید: «پژوهشگران اهل سنت می‌گویند: ابن سبأ فردی یهودی بود که می‌خواست با تأویلات خود در خصوص حضرت علی و فرزندانش در اعتقاد مسلمانان فساد ایجاد کند تا اینکه مسلمانان نیز راجع به حضرت علی همان دیدگاهی را داشته باشند که مسیحی‌ها نسبت به حضرت عیسی دارند»^۲.

این فرد خبیث و طرفداران و پیروان وی، راجع به علی و فرزندانش مدعی جایگاه والایی بودند تا جایی که او را خدا قلمداد کردند و صفات الوهیت را به علی دادند.
 اگر کسی در دیدگاههای جهیمه دقت کند، متوجه می‌شود که اعتقادات آنها در نهایت به انکار خداوند می‌انجامد. لذا علمای اهل سنت معتقدند کسانی که این دیدگاهها را مطرح و ابداع کردند، کفار و افراد زندیق بودند که خداوند را انکار می‌کردند؛ ولی آنها خود را پشت نظریات فلسفی و دیدگاههای گمراه، پنهان کردند تا بدون ظاهر شدن اهدافشان به مقصودشان برسند.
 همچنین کسانی که صفات خداوند را انکار می‌کنند، در حقیقت سخن آنها مانند سخن فرعون و نمرود است که خداوند را انکار می‌کردند؛ زیرا کسی که دارای صفات نباشد، وجود ندارد و نمی‌توان او را شناخت.

۱- تاریخ الإلحاد (۱۴۱) تألیف عبد الرحمن بدوی.

۲- الفرق بین الفرق ص (۳۳۵).

شیخ الاسلام می‌گوید: «آنچه که از سلف و امامان بزرگوار به ما رسیده، این است که آنها جهمی‌های محض را که منکر صفات خداوند هستند، تکفیر کرده‌اند. و حقیقت عقیده‌ی آنها این است که خداوند دیده نمی‌شود، سخن نمی‌گوید، از مخلوقات جدا نیست و دارای قدرت، علم، و بینایی و حیات نیست. بلکه قرآن مخلوق است و اهل بهشت مانند اهل جهنم خداوند را نمی‌بینند»^۱. همچنین می‌گوید: «در حقیقت، عقیده‌ی جهمیه همان عقیده‌ی فرعون می‌باشد؛ چرا که آنان مانند فرعون خداوند را انکار می‌کردند و کلام و دین او را تعطیل می‌کردند. فرعون هم همین کار را انجام می‌داد و می‌گفت:

﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [القصص: ۳۸].

«من خدایی بجز خودم برای شما سراغ ندارم».

و به موسی علیه السلام می‌گفت:

﴿لَئِنْ أَخَذْتُ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ [الشعراء: ۲۹].

«اگر جز مرا به پروردگاری برگزینی، تو را از زمره‌ی زندانیان خواهم کرد».

و می‌گفت:

﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ [النازعات: ۲۴].

«من والاترین پروردگار شما هستم».

همچنین او صحبت کردن خداوند با موسی علیه السلام را انکار می‌کرد و نمی‌پذیرفت که موسی خدایی فوق آسمانها دارد و می‌خواست عبادت و طاعت خداوند را تعطیل کند و خودش معبود و مطاع باشد.

از آنجایی که اندیشه‌ی جهمیه که صفات را نفی می‌کنند، منجر به عقیده‌ی فرعون می‌شود که انکار خداوند و عبادت و کلامش می‌باشد، سرانجام با ادعای تحقیق و توحید و عرفان آشکار گردید. این مدعیان می‌گفتند: هستی، خداوند است، وجود، واحد می‌باشد، موجود، قدیم و ازلی و خالق همان موجود محدث و مخلوق است، خدا همان عبد می‌باشد، و خدا و عبد و خالق و مخلوقی وجود ندارد.

لذا آنها از انبیا همچون نوح و ابراهیم و دیگران، خرده‌گیری می‌کردند و منزلت آنان را پایین می‌دانستند و فرعون را تعریف و تمجید می‌کردند و عبادت تمام مخلوقات و تمام بتها را جایز می‌دانستند.

آنها می‌گفتند: عبادت کنندگان بتها خداوند را می‌پرستند. خداوند خودش عابد و معبود است و او همه چیز و همه‌ی وجود می‌باشد. آنان با این دیدگاه، علناً خداوند را انکار و دین وی و پیام وی را رد می‌کردند. گروهی از آنها که آگاه به مسایل کلام و فلسفه و تصوف بودند، دچار گمراهی شدند؛ مانند ابن سعید، صدر قونوی؛ شاگرد ابن عربی؛ بلیانی و تلمسانی که وی از همه‌ی آنها علم و معرفت بیشتری داشت و با فعل، مذهبش را اظهار می‌کرد، شراب می‌خورد و محرّمات را انجام می‌داد^۱.

ابن تیمیه می‌گوید: فردی که مورد اعتماد من بود، گفت: کتاب «فصوص الحکم» ابن عربی را نزد تلمسانی خواندم با این اعتقاد که این سخن اولیای الهی و عارفان است. پس گفته‌اش را مخالف قرآن دیدم و به تلمسانی گفتم: این سخن، مخالف قرآن است. تلمسانی گفت: قرآن همه‌اش شرک است؛ بلکه توحید تنها در کلام ما می‌باشد.

همچنین می‌گوید: یکی از کسانی که با تلمسانی و یکی از هم مسلکان وی از راهی عبور می‌کرد، گفت: آن دو از کنار یک سگ گر که در کنار راه مرده بود، می‌گذشتند. رفیق تلمسانی پرسید: این هم ذات خداوند است؟ تلمسانی جواب داد: آیا چیزی غیر از ذات خداوند وجود دارد؟ بله، همه چیز ذات خداوند است.

شیخ الاسلام در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید: «حقیقت سخن آنها همان سخن فرعون است؛ اما فرعون از کسی نمی‌ترسید که مجبور به نفاق باشد. لذا با وجود اینکه در دلش خدا را قبول داشت، انکار می‌کرد. اما اینها از یک طرف، با مسلمانان دست به نفاق می‌زدند؛ چرا که نمی‌توانستند خداوند را آشکارا انکار کنند. و از طرف دیگر، گمراهانی بودند که تصور می‌کردند بر حق‌اند و معتقد بودند که خالق همان مخلوق است. پس سخن آنها با سخن فرعون یکی است؛ ولی فرعون معاندی بود که عناد و انکارش را اظهار می‌کرد. اما اینها یا افراد نادان و گمراهی بودند و یا منافقانی بودند که الحاد و انکار خود را پنهان می‌کردند و به ظاهر با مسلمانان، موافق بودند. همچنین شیخ بزرگوار برخی از ضلالت‌ها و اعترافات آنها را بیان داشته که آنها بر راه و روش فرعون هستند.»^۲

بله، تمام گمراهان تأویل را بعنوان راهی جهت گمراه کردن مردم و نابودی اسلام در پیش گرفتند و راه باطنیه هم همین است. محمد بن حسین دیلمی راجع به آنها می‌گوید: «مذهب باطنیه در سال ۲۵۰ هجری تأسیس گردید. گروهی از فیلسوفان، ملحدان، مجوسیها و یهودیان آن را بنا نهادند که

۱- مجموعه فتاوی‌ای شیخ الاسلام (۱۳/۱۸۵).

۲- مجموعه فتاوی‌ای شیخ الاسلام (۱۳/۱۸۶).

خود را مسلمان می‌پنداشتند؛ اما در حقیقت، دلشان پر از کینه نسبت به اسلام و مسلمانان بود. هدفشان از این کار این بود تا قدرت اسلام را بکاهند و مردم را بی‌دین کنند. آنها هیئت‌هایی را جهت دعوت مردم به این مذهب به سرزمین‌های مختلف اسلامی اعزام کردند تا شاید قدرتمندان و پادشاهان به دین آنها بگروند و بتوانند دین محمد را از بین ببرند.

آخرین دعوتگر آنها میمون بن قداح ثنوی بود. آنها وقتی که این مذهب را بنیان نهادند، ادعای شیعه و مذهب امامیه کردند و اصول اعتقادی‌شان مانند اعتقاد فیلسوفان بود. ظاهر مذهب آنان رفض و باطن آن کفر محض بود.

میمون بن قداح برای هر آیه و حدیثی، یک تفسیر و تأویل خاص قرار داد و می‌گفت: تمام فرضها و سنتها دارای رمز و راز و اشارات و مثلثایی است و همه‌ی ظواهر صرفاً پوسته و قشر است و باطن آنها مغز و هدف آن می‌باشد. و افراد را به تمسک به غایب مفقود و دوری جستن از حاضر موجود دستور می‌داد. و اصل دعوت خود را با حضرت علی و تقدیم وی در امامت آغاز کرد تا اینکه با جلالت اسلام و حضرت علی و فرزندانش کفر بسیار بزرگ و افتراهای قدیمی و الحاد واضح و طعن به تمامی صحابه و تابعین را پنهان کند. بلی، این فرد ملعون معتقد به یهودیت بود؛ اما خود را مسلمان جلوه می‌داد. و از آنجایی که یهودیان با نبی مکرم اسلام عداوت و دشمنی داشتند، برای نابودی اسلام بسیار تلاش می‌کرد.

باطنی‌ها ده لقب دارند: «اسماعیلیه، باطنیه، قرامطه، سبعیه، بابلیه، محرره، تعلیمی، قرمطیه و خرمندینه»^۱.

دیلمی بسیاری از تأویلات گروههای باطنی را ذکر کرده است؛ آنها می‌گویند: وحی و ملائکه و معجزات همه رمز و اشاره و مثالهایی هستند که اهل ظاهر اینها را نمی‌دانند؛ مثلاً مار موسی به معنای غلبه‌ی موسی بر فرعون است. و اینکه عیسی بدون پدر است، یعنی علم و دانش را از امام فرانگرفته بلکه از نائب امام اخذ نموده است. و جاری شدن آب در میان انگشتان پیامبر اسلام را به وفور علم وی تفسیر کرده‌اند. طلوع خورشید از مغرب را خروج امام تفسیر کرده‌اند. معنای قیام از قبر را که در قرآن و سنت ذکر شده، به قیام امام زمان تفسیر نموده‌اند. و معاد یعنی هر چیز به طبیعتهای چهارگانه‌ی خود بر می‌گردد. معنای غسل که در شرع آمده همان تجدید عهد با امام است. جماع یعنی سخن گفتن با کسی که با اهل باطن پیمان ندارد. زنا یعنی علم آموزی به کسی

۱- بیان مذاهب الباطنیة ص (۳) تألیف محمد بن حسن دیلمی با اندکی اختصار و تصرف.

که با آنها رابطه ندارد. احتلام یعنی پیشی گرفتن از مذهب اهل باطن. طهور یعنی بیزاری جستن از هر کسی که با مذهب باطنیه مخالفت می‌کند. تیمم یعنی فرا گرفتن علم مشروع. نماز یعنی دعا برای امام اهل باطن. زکات یعنی نشر علم میان کسانی که مستحق آن هستند و تزکیه می‌شوند. روزه یعنی کتمان علم از اهل ظاهر. کعبه همان پیامبر است و دروازه‌ی آن علی می‌باشد. صفا پیامبر و مروه علی می‌باشد و میقات امام باطنیان است. طواف هفتگانه خانه خدا همان طواف پیرامون محمد و امامان هفتگانه است. جهنم همان مکلف نمودن مردم به عبادات است، آنهم وظیفه‌ی کسانی است که علم باطن ندارند. و بهشت علم باطن می‌باشد.

طوفان، علمی است که اهل سنت در آن غرق شده‌اند. آتش ابراهیم خشم نمرود علیه او است. ذبح اسحاق اجرای عهدی بود که بر آن متعهد شده بود. عصای موسی دلیل او بود که هنگام مناظره بوسیله‌ی آن غلبه یافت. تسبیح کوهها همان مردان محکم باطنیان هستند. جن‌ها هم همان یاران سلیمان یعنی باطنیه‌ی آن دوران بودند. ابلیس و آدم همان ابوبکر و علی هستند. یأجوج و مأجوج اهل ظاهرند»^۱.

اندیشمندان دینی می‌گویند: هدف گروههای باطنی در ورای اینکه نصوص دینی دارای معنای ظاهر و باطن‌اند، بازیچه قرار دادن دین طبق دلخواه خودشان می‌باشد.

ابن جوزی می‌گوید «هدف آنها از این کار ابطال شریعت‌ها است؛ زیرا وقتی که عقاید را از موجب ظاهر، تحریف کنند، با ادعای باطن به دلخواه خودشان چنان تفسیر می‌کنند که مردم را از چهارچوب دین بیرون می‌کنند»^۲.

دیلمی می‌گوید: گروه باطنیه معتقدند که: «خداوند به اوصاف نفی و اثبات توصیف نمی‌شود؛ یعنی نمی‌توان گفت: خداوند موجود است یا غیر معدوم است، قادر یا غیر قادر است، عالم یا غیر عالم است و همچنین در سایر صفات اینگونه می‌گویند و هدف آنها از این کار، انکار خداوند می‌باشد. ولی با این عبارات خود را پنهان می‌کنند تا مردم هدفشان را نفهمند؛ زیرا هیچ نفی بلیغ‌تر و رساتر از این نیست که گفته شود: خداوند نه موجود است و نه معدوم»^۳.

غزالی نیز بعد از ذکر معتقدات آنها می‌گوید: «گویا آنها در نهایت می‌خواهند خداوند را نفی کنند؛ زیرا اگر بگویند خداوند معدوم است، کسی نمی‌پذیرد؛ لذا مردم را از اینکه بگویند خداوند

۱- منبع سابق ص (۵-۱۰).

۲- القرامطه ص (۳۷) تألیف ابن جوزی.

۳- بیان مذاهب الباطنیه ص (۷۲) تألیف دیلمی.

موجود است، منع می‌کنند. و این، عین نفی است؛ اما آنها مهارت بخرج داده و در عبارت آن تغییر ایجاد کرده‌اند و این نفی را تنزیه خداوند بشمار آورده‌اند و مخالفان این نظریه را متهم به تشبیه کرده‌اند تا دل‌ها بهتر متمایل به پذیرفتن آن گردند^۱.

پنجم: احادیث ضعیف و موضوع (ساختگی)

احادیث باطل نیز نقش بسیار مهمی در راستای افساد اعتقادات مسلمانان بازی کردند. در یک حدیث ساختگی آمده است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: خداوند از چه چیزی آفریده شده است؟ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «از آبی جاری که در آسمانها و زمین وجود ندارد. خداوند اسب‌هایی آفرید و آنها را وادار به دویدن نمود. در نتیجه، آنها عرق کردند. پس خودش را از عرق آنها آفرید»^۲.

یکی دیگر از احادیث باطل و منسوب به پیامبر این است که می‌گویند: پیامبر اکرم فرمود: «روز عرقه خداوند را دیدم که بر شتری قرمز رنگ سوار است و دو ازار بر تن دارد و می‌گوید: من از همه-ی مردم بجز ظالمان گذشت کردم»^۳.

در حدیث باطل دیگری آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند را در خواب در بهترین شکل دیدم؛ او به شکل مرد جوان پرتوانی در مکانی سبز و پر از گیاه بود و کفشهایی طلایی پوشیده بود و بر صورتش یک پروانه‌ی طلایی وجود داشت»^۴.

یکی دیگر از این احادیث باطل را ابن ابی عاصم در کتابش «السنة» ذکر نموده است: «هنگامی که خداوند کار آفرینش را به پایان رساند، به پشت دراز کشید و یک پایش را روی پای دیگرش گذاشت»^۵. قابل یادآوری است که محقق این کتاب شیخ ناصر الدین آل‌بانی در تعلیق خودش بر این حدیث می‌گوید: «سند آن ضعیف، و متن آن، منکر است. گویا یهودیان آن را وضع کرده‌اند»^۶.

۱- فضائح الباطنية ص (۲۹).

۲- تنزیه الشریعة المرفوعة عن الاخبار الشنیعة والموضوعة (۱/۱۳۴).

۳- منبع سابق (۱/۱۳۹).

۴- منبع سابق (۱/۱۴۵).

۵- السنة ابن ابی عاصم حدیث شماره (۵۶۸).

۶- منبع سابق.

فصل پنجم

مذهب سلف صالح در میدان مبارزه

مبحث اول: رقابت مناهج باطل با منهج رسول الله ﷺ

کسانی که در باب اعتقادات از منهج سلف صالح منحرف شدند، با سلف صالح به مخالفت می‌پردازند و گمان می‌کنند که منهج آنها سالم‌تر، محکم‌تر و علمی‌تر از منهج سلف است. برخی از آنها هم دست به فریبکاری می‌زنند و مدعی می‌شوند که منهج سلف سالم‌تر، و منهج خلف محکم‌تر است.

بعضی از مخالفان هم راه افراط را پیش گرفته و پایشان را از گلیم‌شان درازتر کرده و اصحاب بزرگوار را به ساده‌نگری متهم می‌کنند و می‌گویند: آنها حقی را که خداوند نازل نموده، خوب نفهمیده‌اند.

بله، این ستمگران به اندازه‌ای از حد و مرز خود تجاوز کرده‌اند که علم و دانش پیامبر بزرگوار اسلام را هم زیر سؤال برده‌اند. این افراد مغرور و فریب خورده مدعی‌اند که رسول اکرم ﷺ حقایق علوم الهی و کلیات را خوب نفهمیده است؛ لذا به گمان آنان، پیامبران این صلاحیت را ندارند که صاحبان علم و خرد و معرفت را مورد خطاب قرار دهند و صرفاً صلاحیت مخاطب قرار دادن عوام را دارند. برخی دیگر هم گمان می‌کنند که پیامبران حقایق علوم را درک کرده‌اند؛ اما برای مردم بیان ننموده‌اند؛ بلکه با مردم بر اساس تصورات آنان، صحبت کرده‌اند. و با این کارشان، پیامبران را به فریبکاری و گمراهی متهم می‌کنند.

گروهی دیگر گمان می‌کنند که پیامبران حقایق علوم را دانسته‌اند و بیان نموده‌اند؛ اما نمی‌توان حق را از کلام آنها شناخت؛ بلکه سخن آنها نیاز به تأویل دارد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه این گروه را اهل تخیل، اهل تأویل و اهل تجهیل نام نهاده و در تألیفات خود در مورد آنها بسیار نوشته است؛ زیرا آنها با دستورات پیامبر به مخالفت برخاسته و راه فریبکاری و دجل را با مردم در پیش گرفته‌اند.

«اهل تخیل، همان فیلسوف نمایان، متکلمان، صوفیان و فقیه نمایانی هستند که می‌گویند: آنچه را که پیامبر در مورد ایمان به خدا و روز آخرت فرموده در حقیقت چیزهای خیالی است تا اینکه مورد استفاده‌ی طبقه‌ی عوام قرار گیرد نه اینکه حق را بیان نموده و مردم را هدایت کرده و حقایق را توضیح داده است.

اینها دو گروهند: گروهی از آنها می‌گویند: پیامبر حقایق را آنگونه که هستند، درک نکرده است و معتقدند که: بعضی از فیلسوفان خدا شناس و همچنین افرادی به نام اولیای خداوند وجود دارند که آن حقایق را می‌دانند. و گمان می‌کنند که برخی از فیلسوفان و اولیای خداوند بیشتر از پیامبران به خدا و روز آخرت علم دارند. این سخن همان فیلسوفان و باطنیه‌های ملحد است. مثل باطنیان شیعه و باطنیان صوفی. و فارابی و امثال او چنین اعتقادی دارند.

گروهی دیگر از آنها می‌گویند: پیامبر حقایق را فهمیده؛ اما ضد آنها را بیان داشته است و قصدش این بوده که مردم ضد آن حقایق را بفهمند؛ زیرا مصلحت مردم در اعتقاداتی است که با حق مطابقت ندارد. از گروه می‌توان به ابن سینا اشاره کرد.

همچنین این گروه می‌گویند: واجب است که پیامبر مردم را به اعتقاد به تجسیم دعوت نماید، هر چند که باطل است. و به معاد جسمانی دعوت دهد هر چند که باطل است. و به مردم خبر دهد که بهشتیان غذا می‌خورند هر چند که باطل است.

زیرا دعوت مردم فقط از این راه ممکن است که حاوی دروغ برای مصلحت‌بندگان است. بله، این است سخن این گروه در مورد ایمان به خدا و روز آخرت»^۱.

«اما اهل تأویل می‌گویند: پیامبر در مورد نصوص وارده در خصوص صفات خداوند این هدف را دنبال نکرده که مردم به باطل اعتقاد داشته باشند؛ بلکه هدفش معانی‌ای بوده‌اند که آنها را بیان ننموده و حتی به آنها اشاره‌ای هم نکرده است. بلکه خواسته تا مردم خود بدان بنگرند و حق را با عقل خودشان درک نمایند. سپس برای عدول از مدلول این نصوص تلاش علمی کنند. و هدف از این کار، امتحان آنها بوده است تا ذهن خویش را برای عدول نصوص از مدلول و مقتضای خود بکار ببرند و حق را از باطل بشناسند. این، سخن جهمیّه، متکلمین، معتزله و کسانی است که در بعضی از این اعتقادات آنها را همراهی کرده‌اند»^۲.

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۳۲/۵) و نگا: مجموعه فتاوی (۴۴/۱۶).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۳۴/۵) و نگا: مجموعه فتاوی (۴۴۱/۱۶).

و صنف سوم که همان اهل تجهیل هستند، تعدادی از اهل سنت و پیروان سلف هستند که می‌گویند: «پیامبر و جبریل معانی آیات وارده در خصوص صفات را درک نکرده‌اند و و سابقین اولین نیز آنها را ندانسته‌اند. همچنین در مورد احادیث وارده در خصوص صفات می‌گویند: هیچ کس بجز خداوند معنای آنها را نمی‌داند، هر چند که پیامبر خود آنها را بیان داشته است. لذا براساس این سخن آنان، پیامبر سخنانی بیان نموده که معنای آنها را ندانسته است»^۱.

مبحث دوم: دلایل مبنی بر اینکه اعتقادات سلف صالح علمی‌تر، سالم‌تر و محکم‌ترند

۱- «از نظر عقلی و دینی محال است که چراغ پر فروز نبوت، آن کسی که خداوند او را بسوی مردم فرستاده تا آنها را از تاریکی به سوی نور هدایت کند، قرآن را بر وی نازل فرموده تا اختلافات مردم را فیصله نماید و به مردم دستور داده که در صورت اختلاف در مسایل دینی به او مراجعه کنند. آن پیامبری که مردم را طبق دستور خدا به راه راست دعوت می‌نمود، خداوند به وی اعلام داشته که دین او کاملترین دین است و نعمت خود را بر او و امتش کامل نموده است؛ با تمام این ویژگیها و سایر ویژگیهای دیگر محال است که پیامبر اکرم موضوع ایمان به الله و شناخت او را رها کند و این امر عظیم را برای مردم ملتبس و مشتبه بگذارد و اسم‌ها و صفات لازم خداوند متعال و همچنین امور جایز و ممتنع در حق او را بیان ننماید.

چرا که معرفت این امور، اصل دین و اساس هدایت به شمار می‌رود و بهترین و واجب‌ترین چیزی است که دلها کسب می‌کنند و اندیشه‌ها درک می‌نمایند؛ پس چگونه ممکن است که قرآن و پیامبر و بزرگترین انسانها بعد از انبیا، این موضوع را از نظر اعتقادی و عملی در زندگی‌شان پیاده نکرده باشند»^۲.

۲- خداوند در مورد پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار و پیروان راستین آنها گواهی داده که آنها بر حق هستند، آنها را مورد ستایش قرار داده است و رضایت خویش را از آنان اعلان نموده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأَوْلَىٰ أَوْلَىٰ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالنَّاصِرِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«خداوند از پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان خوشنود گردید و آنها نیز از خدا خوشنود شدند. و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته که در زیر - درختان و کاخهای - آن

۱- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۳۴/۵) و نگا: مجموعه فتاوی (۴۴۲/۶).

۲- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۶/۵).

رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این، پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است.»

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی گردید. پس خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان - از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام - نهفته بود. لذا اطمینان خاطر می‌بخشید که دلهایشان داد و فتح نزدیکی را پاداش‌شان قرار داد.»

همچنین خداوند کسانی را که راهی را غیر از راه آنها در پیش می‌گیرند، تهدید به عذاب نموده است:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵].

«و هرکس که با پیامبر بعد از آن که راه هدایت برایش روشن شده است، مخالفت کند و راهی بجز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به حال خودش وا می‌گذاریم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است.»

بدون شك، راه مؤمنان که در آیه‌ی فوق بدان اشاره شده است همان راه صحابه و مهاجرین و انصار است؛ همان راه قرآن و پیامبر است و این راه، بسیار واضح و روشن می‌باشد. و کسانی که مدعی هستند که صحابه راه ایمان و اسلام را نشناخته‌اند، دروغ بزرگی به خداوند نسبت می‌دهند. در سنت به ثبوت رسیده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همه چیز حتی روش قضای حاجت را به صحابه آموزش داد و فرمود:

«تَرَكَكُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ الْيُسْطَىٰ لَيْلَهَا كَنْهَارَهَا، لَا يَرْبِغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ»^۱.

«شما را بر راه و روش بسیار واضح و روشنی گذاشتم که شب آن مانند روز آن می‌باشد و بجز انسان هلاک شده کسی بعد از من از آن تخطی نخواهد کرد.»

همچنین به صحت رسیده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَىٰ خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ،

وَيُنْذِرَهُمْ شَرًّا مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ»^۱. «بر هر پیامبری که قبل از من مبعوث گردیده است واجب بوده که

امتش را بر هر کار خیری که می‌داند، هدایت نماید و از هر کار شری که می‌داند، برحذر دارد.»

۱- روایت ابن ماجه (۴۳) و حاکم (۹۶/۱) و أحمد (۱۲۶/۴) و آل‌بانی در سلسله‌ی صحیحہ (۵۹) آنرا صحیح

ابوذر می‌گوید: «پیامبر وفات کرد حال آنکه همه چیز را برای ما بیان داشت حتی در مورد پرنده‌ای که در آسمان بال می‌زد، معلوماتی به ما آموخت»^۱.

عمر بن خطاب می‌گوید: «پیامبر آمد و همه چیز را برای ما بیان داشت، از همان مراحل اول آفرینش انسان تا داخل شدن انسان مسلمان به بهشت و انسان گناهکار به جهنم. بعضیها آن را حفظ و برخی دیگر آن را فراموش کردند.» [روایت بخاری]

پس محال است که پیامبر با بیان همه‌ی مسائل مفید دینی اموری را که مردم به زبان می‌آوردند و بدانها در مورد معبودشان اعتقاد داشتند، ترک نماید؛ حال آنکه شناخت خداوند غایت همه‌ی شناختها و عبادت او جزو والاترین مقاصد بشمار می‌رود؛ بلکه شناخت خداوند چکیده‌ی دعوت پیامبران و رسالت‌های الهی است. پس چگونه کسی که ذره‌ای ایمان و عقل داشته باشد، تصور می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نهایت تلاش خود را در این باب ننموده است؟

و از آنجایی که پیامبر همه‌ی این امور را بیان نموده، محال است که بهترین افراد این امت (صحابه) و بهترین نسل‌های آن در این باب با اضافه و کم کردن، دچار کوتاهی شده باشند.

۳- کسانی که با راه و منهج صحابه‌ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت می‌کنند، جوجه‌های فیلسوف نمایان، پیروان هند و یونان، وارثان مجوس و مشرکین، گمراهان یهود و نصارا، صابئین و امثال آنها هستند. چگونه اینها از وارثان پیامبران و صاحبان قرآن آگاهی بیشتری دارند؟

مبحث سوم: تناقض گویی متکلمین و سرگردانی آنها

یکی از اموری که ما را بر محکم‌تر بودن، سالم‌تر بودن و علمی‌تر بودن مذهب سلف صالح راهنمایی می‌نماید، این است که بسیاری از بزرگان متکلمین از اندیشه‌ی خود رجوع کردند و آن را مورد مذمت قرار دادند. بعضی از آنها در مسیر زندگی رجوع کردند و برخی دیگر توبه‌ی خود را بر بستر مرگ اعلام نمودند. و گروهی هم متوجه گمراهی و سرگردانی خود شدند اما راه هدایت را نشناختند.

«بله، این فخرالدین رازی است که در نهایت عمرش بعد از اینکه این مسیر او را از پای درآورد و در این راه رنج‌های فراوانی را متحمل گردید، اعلان می‌کند که به نتیجه‌ای نرسیده است. آری، او از منهج قرآنی و نبوی فاصله گرفت و بدنبال نتایج اندیشه‌های بشری افتاد. اما افکار و اندیشه‌های بشر او را به آن یقینی نرساند که فرد استفاده‌کننده از چشمه‌ی زلال وحی به آن می‌رسد. لذا در نهایت

۱- روایت صحیح مسلم (۴۸۸۲). ناشر

۲- روایت طبرانی در المعجم الکبیر (۱۶۴۷) و آلبانی در سلسله‌ی صحیحہ (۱۸۰۳) آنرا صحیح دانسته است. ناشر

عمرش این واقعیت را درک کرد که روحش از چشمه‌ای که به آن وارد شده، سیراب نگردیده و هدفی که برای آن تلاش نموده، متحقق نشده و آنچه را که بدانها اعتماد کرده و به جمع آوری آنها پرداخته، صرفاً سخنانی متناقض و متضاد هستند.

من هر گاه اشعارش را که در کتاب «اقسام اللذات» آورده، می‌خوانم، بوی نوحه‌ی غمگینی را که از قلبی مجروح متضاد می‌گردد، استشمام می‌نمایم. این آه و ناله‌ی نفسی است که زندگی‌اش را در غیر راه حق ضایع ساخته است. گوش کنید که او چگونه برای خودش گریه و شیون می‌کند و می‌گوید:

نهاية اقدم العقول عقل ونهاية سعي العالمين ضلال
 وارواحننا في وحشة من جسمونا وحاصل دنيانا اذى ووبال
 ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا سوى ان جمعنا فيه قيل وقالوا
 فكم قد رأينا من رجال ودولة فبادوا جميعاً مسرعين وزالوا
 وكم من جبال قد علا شرفاتها رجال فزالوا والجبال جبال^۱

«حاصل و ثمره‌ی کار خردها پیچیدگی و گره است و حاصل سعی و تلاش علمای کلام و فلسفه، گمراهی و سردرگمی است؛ روح ما در خوف و هراس بدن بوده و نتیجه‌ی دنیایمان نیز جز رنج و عذاب چیز دیگری نیست؛ در طول عمر خود از تحقیق و بررسی و مباحثه هیچ سودی عاید ما نشد جز جمع آوری و اندوختن قیل و قال؛ چندها بزرگ مرد و دولت را دیدیم که آمدند و به سرعت نابود شدند و رفتند و چندها کوه را دیدیم که مردانی به قله‌هایشان رسیدند و رفتند اما کوهها به جای خود باقی ماندند و هنوز هم کوه هستند».

ایشان روزی خدمت شهاب‌الدین غوری رفت و عرض کرد: «ای سلطان العلماء! نه سلطان تو باقی می‌ماند و نه شک و شبه‌های رازی»^۲.

ابن صلاح می‌گوید: «قطب طوغانی دوبار به من گفت: شنیدم که فخرالدین رازی می‌گفت: ای کاش! خود را مشغول علم کلام نمی‌نمودم و شروع به گریه کرد»^۳.

۱- الصواعق المرسله ص (۷) تألیف ابن قیم و مقدمه‌ی کتاب اعتقادات فرق المسلمین ص (۲۳) تألیف رازی.

۲- مقدمه‌ی کتاب اعتقادات فرق المسلمین ص (۲۳) تألیف رازی.

۳- منبع سابق.

همچنین رازی در کتاب «اقسام الذات» خود می‌گوید: «من روش کلامی و فلسفی را مورد مذاقه قرار دادم و متوجه شدم که دردی را درمان نمی‌کند و تشنه‌ای را سیراب نمی‌نماید. و مشاهده کردم که نزدیکترین راهها، راه قرآن است. من در مورد اثبات این آیات را می‌خوانم:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵].

«خداوند مهربان بر عرش قرار گرفت».

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ [فاطر: ۱۰].

«گفتار پاکیزه به سوی خدا اوج می‌گیرد».

و در مورد نفی نیز این آیات را می‌خوانم:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیز مانند خداوند نیست».

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰].

«ولی آنان به آفریدگار احاطه‌ی علمی ندارند».

آنگاه سخن خود را با این جمله به پایان می‌رساند و می‌گوید: «هرکس که تجربه‌ای مانند تجربه‌ی من داشته باشد، به شناختی مانند شناخت من می‌رسد»^۱.

عبدالکریم شهرستانی در مقدمه‌ی کتاب خود «نهاية الكلام في علم الكلام» وضعیت پیروان کلام را در خصوص علوم اعتقادی بیان می‌دارد و می‌گوید:

لعمري لقد طفت المعاهد كلها وسيرت طرفي بين تلك المعالم
فلم أر إلا واضعاً كف حائر على ذقن أو قارعاً سن نادم

«به جانم سوگند، تمام مراکز آموزشی - فلسفی - را سرزدم و به تمام آثار فلسفی نگاهی انداختم؛ بجز انسان سرگردانی که دست به چانه زده یا از شدت پشیمانی، دندانهایش را به یکدیگر می‌مالد، چیز دیگری ندیدم».

نباید در اینجا سخن جوینی را به بوته‌ی فراموشی بسپاریم؛ کسی که امام الحرمین خوانده می‌شد و شما می‌دانید که او در علم کلام و بحث و نظر از درجه‌ی بسیار بالایی برخوردار بود. او هنگامی که در اواخر عمرش به مسیر زندگی و دستاوردهایش نگاه می‌کند، مانند زنی که فرزندش را

۱- الفتوى الحموية الكبرى ص (۷) تأليف ابن تيمية.

از دست داده باشد، گریه می‌کند. وی بخش بزرگی از زندگی‌اش را در مسیری ضایع ساخت که او را به ساحل نجات نرساند. وی در دریای افکار و عقایدی غواصی نموده بود که هر کس به غواصی در آنها بپردازد، روی آرامش را نمی‌بیند. هم اینک به سخنانش گوش فرا دهید که در لحظات سكرات موت، یارانش را وصیت می‌کند و می‌گوید: «من در دریای بسیار عمیقی فرو رفتم، مسلمانان و علوم دینی را رها کردم و مشغول چیزی شدم که مرا از آن، منع کردند. پس وای بر من، اگر رحمت خداوند مرا در نیابد و شما شاهد باشید که من هم اکنون بر عقیده‌ی مادرم می‌میرم»^۱.

و این یکی دیگر از متکلمین است که هنگام مرگ دستاوردهای زندگی‌اش را بررسی می‌کند و هیچ چیز حقی نزد خودش نمی‌یابد؛ لذا اعلام می‌کند و به افراد پیرامون خودش می‌گوید: «شاهد باشید که من اکنون می‌میرم و تا به حال چیزی ندانسته‌ام جز اینکه ممکن نیامند واجب است. و افتقار و نیاز یک امر عدمی است. پس من هیچ چیز نمی‌دانم»^۲.

و یکی دیگر از متکلمین می‌گوید: «بیشترین کسانی که به هنگام مرگ دچار شک می‌شوند، متکلمین هستند»^۳.

شمس الدین خسرو شاهی که یکی از بزرگترین شاگردان فخر الدین رازی بود، روزی نزد یکی از علما رفت و گفت: به چه چیزی معتقد هستی؟ گفت: به آنچه که مسلمانان بدان معتقدند. گفت: احساس شرح صدر و آرامش می‌کنی و بدان یقین داری؟ گفت: بله. گفت: خدا را بر این نعمت سپاس کن. به خدا سوگند، من نمی‌دانم که به چه چیزی معتقدم. سپس آنقدر گریه کرد که محاسنش خیس شد^۴.

مرتضی یمانی مشهور به ابن وزیر می‌گوید: «برخی از متکلمان و بدعت‌گران با روش انبیاء، اولیاء، امامان بزرگوار و سلف صالح مخالفت کردند و تکلف و تعمق نمودند و معانی واضحی را با عباراتی خفی تعبیر کردند و بعد از یک سفر طولانی به شک و تردید و دشمنی و تکذیب رسیدند.

و بسیاری از متکلمان به افتادن در سرگردانی و مسایل مشکل و متعارض اعتراف کرده‌اند. یکی از افراد متأخری که عمیقاً وارد بحث‌های کلامی شد و هیچ فایده‌ای نصیبش نگردید و گرفتار حیرت و سرگردانی شد، شوکانی بود؛ او در مورد خودش می‌گوید: «من برای شما در مورد خودم

۱- نهاية الاقدام في علم الکلام شهرستانی ص (۳).

۲- الصواعق المرسله ابن قیم ص (۷).

۳- منبع سابق.

۴- شرح العقيدة الطحاوية ص (۲۲۸).

صحبت می‌نمایم و از وضعیت دیروزم شما را باخبر می‌کنم. من در اوج جوانی مشغول علمی شدم که گاهی آن را علم کلام، گاهی علم توحید و گاهی علم اصول دین می‌گویند. به مطالعه‌ی کتاب‌های گروه‌های مختلف آنها روی آوردم به این امید که فایده‌ای بدست آورم؛ اما بجز حیرت و سرگردانی هیچ چیزی عاید من نشد و این یکی از اسبابی بود که مذهب سلف صالح را نزد من محبوب گرداند.

هرکس، نگاهی به سرگردانی متکلمین بیندازد، به صداقت قول شیخ الاسلام در مورد آنان پی خواهد برد که می‌گفت: «به آنها ذکاوت داده شده؛ اما پاک نیستند. فهم دارند؛ اما آنها علم و دانش ندارند. گوش و چشم و دل دارند؛ اما ﴿فَمَا أَعْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَرُهُمْ وَلَا أَفْقِدْتُهُمْ مِّنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِءَ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ [الاحقاف: ۲۶]». «گوشها و چشم‌ها و دل‌هایشان سودی بدانان نبخشید؛ چرا که آیات خدا را تکذیب می‌کردند و چیزی آنان را فرا گرفت که مسخره‌اش می‌کردند - و آن عذاب خدا بود».

شیخ الاسلام در بیان حال متکلمین می‌گوید: متکلمین بیشتر از همه دچار شک و اضطراب می‌شوند و از نظر علم و یقین از همه ضعیف‌ترند. این موضوعی است که آنها در درونشان احساس می‌کنند و مردم هم مشاهده می‌نمایند. لذا می‌بینید که بیشتر از همه مبتلا به درد بی‌ثباتی در سخن‌اند طوری که در یک جا معتقد به چیزی و در جایی دیگر معتقد به نقیض و تکفیر گوینده‌ی آن می‌باشند. و این، دلیل بر عدم یقین آنهاست.

آنها تنها فضیلتی که دارند این است که از توان انتقاد، جدل و مباحثه‌ی بالایی برخوردارند. و بسیار واضح است که: اعتراض و جدل علم نیست و هیچ نفعی ندارد؛ بلکه علم در پاسخ دادن به سؤال می‌باشد. لذا بیشتر استدلال آنها شبیه یکدیگر است؛ چرا که هر یک از آنها دیگری را زیر سؤال می‌برد.

برخی می‌گویند: با اینکه ابو الحسن اشعری بیشتر از دیگران به سنت نزدیک بود و سناخت او هم به آن بیشتر بود، در آخر عمر خود کتابی را در خصوص تشابه دلایل اهل کلام تألیف نمود.

ابن واصل حموی که یکی از بزرگان فلسفه و کلام بود، می‌گفت: «من به پشت سرم دراز می‌کشم و با ملافه‌ای نیمی از صورتم را می‌پوشانم. سپس اندیشه‌ها، دلایل و اعتراضات گروه‌های مختلف را بیاد می‌آورم تا اینکه صبح می‌شود در حالی که هیچ نظری را ترجیح نداده‌ام»^۲.

راز این سرگردانی و اضطرابی که بزرگان متکلمین از آن صحبت می‌کنند این است که طبیعت

۱- مجموعه فتاوی‌ای شیخ الاسلام (۱۱۹/۵).

۲- مجموعه فتاوی‌ای شیخ الاسلام (۲۷/۴).

روشی که آنها دنبال می‌کنند هیبت خداوند را از دلها دور می‌کند و آنگونه که جنید بغدادی رحمه الله می‌گوید قلبی که خالی از هیبت خداوند باشد، ایمان از آن رخت می‌بندد^۱.

علم کلام همانگونه که در مورد خداوند صحبت می‌کند، در مورد سایر موضوعات و مخلوقات بدون هیچ تفاوتی میان آنها صحبت می‌نماید. علاوه بر این، تکیه‌ی علم کلام بر دلایل عقلی است و از آنجایی که این دلایل ساخته و پرداخته‌ی انسان هستند، مجال گسترده‌ای برای پذیرش و رد آنها وجود دارد. غزالی رحمه الله تعالی می‌گوید: «ایمانی که از دلایل کلامی به دست آمده باشد، بسیار ضعیف است و با اندک شبهه‌ای از بین می‌رود. و ایمان راسخ و محکم ایمانی است که عوام آن را به طور متواتر از طریق سماع (شنیدن) بدست آورده‌اند»^۲.

ایمان سلف صالح مانند ایمان پیرزنان نیست

مطلبی را که در آخر مبحث قبلی از غزالی نقل نمودیم مبنی بر اینکه ایمان راسخ ایمان عوام است و یا برخی دیگر که از آن به عنوان ایمان پیرزنان تعبیر کرده‌اند و مانند اینها ایمان دانشمندان پیرو منهج قرآنی و نبوی نیست. بلکه اندیشمندان سلف و پیروان روش قرآنی و نبوی ایمانی مبتنی بر یقین داشتند که هیچ شک و تردیدی به آن راه نداشت. چرا که منهج قرآنی باعث شک و تردید و سرگردانی آنان نمی‌شود؛ زیرا آنان بر اساس برهانی از جانب پروردگارشان حرکت می‌کنند. لذا وقتی که ایمان عوام اهل سنت اینگونه باشد، ایمان اهل علم و فضل، این حافظان کتاب الله و سنت رسول الله که عوام از آنها پیروی می‌کنند، چگونه خواهد بود.

مرتضی یمانی حال عوام اهل سنت نه علمای آنان را اینگونه توصیف می‌نماید: «اگر تمام فلاسفه جمع شوند و از هوش سرشار متقدمین و متأخرین خود استفاده کنند و شبهاتی را مطرح کنند که افراد زیرک را متحیر می‌کند و قدم انسانهای با هوش را می‌لغزاند، عوام اهل سنت به سخنشان وقعی نمی‌نهند و تمایلی نشان نمی‌دهند و شبهات قوی آنان آتش شک و تردید را در دلهايشان شعله ور نمی‌سازد و در اعتقاد راسخ‌شان هیچ شک و تردیدی ایجاد نمی‌کند.

این ایمان از طریق نظری بوجود نیامده است؛ زیرا بسیاری از علمای اهل کلام که از طریق تئوری ایمان آورده‌اند، هنگام این گونه شک و شبه‌ها مرتد شده‌اند»^۳.

۱- اقاویل الثقات ص (۱۱۳) تألیف شیخ مرعی بن یوسف الکریمی.

۲- الجواهر ص (۹۹) تألیف غزالی.

۳- البرهان الساطع فی اثبات الصانع ص (۵۲) تألیف محمد بن ابراهیم الوزیر.

مبحث چهارم: موضع گیری علمای سلف در برابر مخالفان

علمای سلف بیم داشتند که مبدا شبهات گمراهان در صفوف مسلمانان اهل سنت نفوذ کند؛ لذا بسیار تلاش نمودند تا با شیوه‌های مختلف اهل سنت را در برابر دیدگاه‌های گمراه کننده واکنش دهند. ما در این مبحث به بیان برخی از این شیوه‌ها می‌پردازیم:

۱- اهل سنت را از مجالست با صاحبان بدعت برحذر می‌داشتند. ابن بطه می‌گوید: عبدالله بن سری گفت: «روش ما این نیست که پاسخ اهل هوا را بدهیم؛ بلکه نباید با آنها صحبت کنیم»^۱.

۲- اعتقاد صحیح را در میان مردم گسترش می‌دادند و برای مردم بیان می‌نمودند و این کار را علمای ما در تمام زمانها انجام داده‌اند. شیخ الاسلام ابن تیمیه نقل نموده است که: ابو اسحاق اسفراینی که امام عصر خود بشمار می‌رفت، روزهای جمعه هنگامی که به نماز می‌رفت، در مکانی که رباط نام داشت و طلاب علوم دینی که از مناطق مختلف به بغداد آمده بودند، در آن سکونت داشتند، توقف می‌نمود و می‌گفت: گواه باشید که من اقرار می‌کنم قرآن کلام خداوند و غیر مخلوق است آنگونه که امام احمد می‌گوید نه آنگونه که باقلانی می‌گوید.

و هنگامی که از وی فلسفه‌ی تکرار این سخن را در هر جمعه پرسیدند، گفت: تا در میان همهی مردم و در همهی سرزمینها پخش شود و مردم بدانند که من از آنچه باقلانی و یارانش می‌گویند، بیزارم^۲.

۳- بدعت را در میان مردم پخش نمی‌کردند و به رد آن نمی‌پرداختند مگر اینکه در میان مردم پخش می‌شد و باعث بیماری دلها و اندیشه‌های مسلمین می‌شد؛ اینجا بود که آنها چاره‌ای بجز رد کردن آن و بیان عیوبش نداشتند.

بغوی روایت کرده که سفیان ثوری گفت: «هرکس بدعتی را شنید، نباید آنرا برای دوستانش نقل نماید؛ مبدا که در دلهایشان جای گیرد»^۳.

همچنین امام احمد فردی را که می‌خواست به اهل بدعت پاسخ دهد، نصیحت نمود و گفت: «این کار را نکن»^۴.

قابل یادآوری است که سلف صالح از اهل بدعت نمی‌ترسیدند؛ اما آنها از اهل بدعت دوری می‌نمودند تا مبدا بدعت و گمراهی آنان میان مردم گسترش یابد. ولی هر گاه وارد صحنه‌ی نبرد

۱- الابانة (۲/۳۶۵).

۲- شرح العقيدة الاصفهانية ص (۳۶).

۳- الشرح السنة ص (۳۶) تألیف بغوی.

۴- الابانة (۱/۴۴) تألیف ابن بطه.

می‌شدند، با اهل باطل به مبارزه می‌پرداختند. لذا شما انوار حق را مشاهده می‌نمایید که ارتش‌های ظلمت و تاریکی را شکست می‌دهد و شمشیر حق شبهات باطل را می‌شکافد و مغلوب می‌نماید. ابن عباس رضی الله عنهما با خوارج به مناظره پرداخت و توانست پرده‌های گمراهی و ضلالت را از جلوی چشمان دو هزار نفر از آنان بردارد و آنها را به حق بازگرداند.

همچنین محمد بن عبدالعزیز با خوارج و قدریه مناظره نمود و آنها را مغلوب ساخت. و هنگامی که امام احمد در برابر جهمیه و جوجه‌های معتزلی مسلک آنان قرار گرفت، با حقی که همراه داشت، باطل آنها را درهم کوبید. در نتیجه، هنگامی که در میدان حجت و برهان مغلوب شدند، سلطان را علیه او تحریک کردند.

یکی از پرچمداران اهل سنت به نام عثمان بن سعید دارمی، متوفای (۲۸۲ هـ) در مقدمه‌ی کتابی که در رد بشر مریسی نوشته، روش و منهجی را که علمای ما در رد کسانی که در موضوع اسماء و صفات خداوند از راه حق منحرف شده‌اند، ذکر نموده و می‌گوید: «اگر این فرد معارض نشر گمراهی‌های مریسی را آغاز نمی‌کرد و آنها را در میان شما پخش نمی‌کرد، ما با ذکر سخنانش خودمان را مشغول نمی‌ساختیم؛ زیرا بیم آن می‌رود که برخی از سخنانش بر دل انسان‌های نادان بنشیند و آنها را نسبت به خالقشان دچار شک و تردید کند و در گمراهی بیندازد یا اینکه آنها را وادار به تأویل‌های محال او کند؛ زیرا تمام سخنان او در واقع، تنقیص، عیب جویی، استخفاف و سب و شتم پروردگار متعال می‌باشد و بیم آن می‌رود که تنازع و اختلاف در این موارد، انسان را به کفر بکشاند.

و شاید به همین سبب است که عبدالله بن مبارک می‌گوید: «نقل سخنان یهود و نصارا برایم بهتر از نقل سخنان جهمیه است.» ما هم به همین سبب، اشتغال به این امور و پخش نقایص وی را ناپسند دانستیم تا اینکه این شخص معارض به پخش و نشر آنها پرداخت. لذا برای ما هیچ راهی باقی نماند مگر اینکه در برابر پخش‌کننده‌ی آنها بایستیم، پاکی خداوند را بیان کنیم، اسما و صفاتش را اثبات نماییم، مردم را به راه راست هدایت کنیم و از افراد ضعیف و ناتوان و زنان و کودکان غافل دفاع نماییم تا مبادا گمراه شوند و دچار فتنه گردند؛ زیرا فردی که این سخنان را میان مردم پخش می‌کند، به نوعی اشاره می‌شود که از فقه و بصیرتی برخوردار است.

علی بن خشرم نامه‌ای به من نوشت و گفت: شنیدم که یونس می‌گفت: «با جهمیه همنشینی نکنید و جریان آنها را برای مردم بیان کنید تا آنها را بشناسند و از آنان برحذر باشند»^۱.

۱- رد الامام الدارمی عثمان بن سعید علی بشر المریسی ص (۴).

هرکس که در این نقل قول دارمی دقت کند، به منهج سلف صالح در مورد رد اهل بدعت پی خواهد برد.

مسئله‌ی دیگری که جا دارد در اینجا به آن اشاره نماییم این است که: روش سلف صالح در رد منهج اهل بدعت اینگونه است که شبهات گمراهان را بطور مجمل ذکر می‌کنند؛ اما بطور مفصل به آنها پاسخ می‌دهند. و این روش کاملاً با روش قرآن موافق است؛ لذا شما می‌بینید که قرآن کریم اقوال گمراهان را بطور اجمالی ذکر می‌نماید و بطور تفصیلی پاسخ می‌دهد. مانند این ادعای نصارا که عیسی را پسر خدا می‌دانند و خداوند آن را بطور مفصل رد می‌نماید.

مبحث پنجم: بد جلوه دادن مذهب سلف صالح

مخالفان منهج سلف صالح بدنبال بد جلوه دادن مذهب اصلی و واقعی هستند. ما در این مبحث به مهم‌ترین روش‌هایی که آنها برای متحقق ساختن اهدافشان بدانها متوسل می‌شوند، می‌پردازیم:

اول: ادعای اینکه آنها پیروان بهترین منهج‌اند

ما قبلاً این موضوع را مورد بررسی قرار دادیم و بیان داشتیم که به خلاف این ادعا مذهب سلف صالح سالمترین و بهترین منهج است.

اما کسانی که حقایق را وارونه جلوه می‌دهند، گمان می‌کنند که منحرفان از راه راست امثال معتزله و فلاسفه تنها صاحبان منهج اصیل عقلی‌اند. و آنها آزاد اندیشان مسلمان هستند. پژوهشگر کتاب «رسائل العدل والتوحید» اثر قاضی عبدالجبار معتزلی و دیگران معتقد است که این رساله‌ها «نصوصی اسلامی‌اند که از چشمه‌های فکر عقلانی سرچشمه گرفته‌اند» و گمان می‌کند که شناخت معتزله از توحید - همان شناختی که بوسیله‌ی آن صفات خداوند را نفی کردند - «بینش برتری است که عقل انسانی بدان رسیده است».

همچنین تصور می‌کند که نویسندگان این رساله‌ها «چراغهای فروزانی هستند که یکی پس از دیگری در عصرهای مختلف درخشیدند» و خیال می‌کند که «مدارس و جریانهای فکری شیعه، معتزله، امامیه، زیدیه و اهل سنت در این اصول فکری و اساسی مثل توحید و عدل با هم اتفاق نظر دارند و این دو اصل، خلاصه‌ی فلسفه‌ی انسان مسلمان و تصور وی در مورد ذات خداوند متعال است»^۱.

۱- مقدمه‌ی کتاب «رسائل العدل والتوحید» ص (۸).

باید دانست که چنین سخنانی وارونه جلوه دادن حقایق است؛ زیرا معتزله جزو بهترین افراد این امت بشمار نمی‌روند، آزاد اندیش اسلامی بحساب نمی‌آیند و صاحبان منهج اصیل اسلامی را نمایندگی نمی‌کنند؛ چرا که آنان به گواهی تاریخ، بیشتر از دیگران استبداد رأی داشتند و در برابر مخالفان تنگ نظری بیشتری نشان می‌دادند. بله، هنگامی که دستگاه سیاسی به آنان گرایش داشت، به مخالفان ظلم و ستم می‌کردند، به اذیت و آزار همه‌ی امت می‌پرداختند، مردم را مجبور به پذیرش اعتقادات خودشان می‌کردند، نصوص قرآنی و نبوی و عقلانی را زیر پا می‌گذاشتند و خودشان را با وضع اصول و قواعد مخالف با نصوص وحی از خالق آسمانها و زمین آگاه‌تر می‌دانستند. خلاصه‌ی دستاورد آنها نفی صفات و متهم کردن اثبات کنندگان صفات به شرک و تشبیه می‌باشد. و چنین دستاوردی نمی‌تواند دلیلی برای رشد عقلی و آزاد اندیشی آنها باشد؛ بلکه آنها از روش و منهج حق منحرف شدند و حق را درست نفهمیدند.

دوم: ادعای برخی از مخالفان سلف صالح مبنی بر اینکه آنها پیروان مذهب سلف صالح هستند

چه بسا که بعضی از مشبهه و نفی کنندگان صفات ادعا کنند که اندیشه‌های بدعتی آنها اقوال سلف صالح است. و اینگونه حق را با باطل درآمیزند و مردم را دچار سرگردانی کنند. پاسخ ما این است که مذهب سلف صالح مشهور و معروف است و در کتابها تدوین و ثبت و ضبط شده است. و آنان هرگز دارای اعتقادی سری، پنهانی و مجهول نبوده‌اند. پس هرکس ادعا می‌کند که قول وی مطابق و یا برگرفته از اقوال سلف صالح است، باید برای سخنان خویش به اقوال آنها استناد کند.

ما قبلاً برخی از اقوال سلف صالح را که بیان کننده‌ی فکر و اندیشه‌ی آنها است، بیان داشتیم. جای بسی تعجب است که افرادی امثال اینها ادعا کنند که از سلف صالح پیروی می‌کنند؛ آنگاه با اصول و قواعدی که سلف بیان کرده‌اند، مخالفت کنند؛ زیرا که هرکس پیرو مذهب فردی باشد از او پیروی می‌نماید و با وی مخالفت نمی‌کند.

آنها چگونه پیرو مذهب سلف صالح‌اند حال آنکه سلف را گمراه می‌دانند و تخطئه می‌کنند؛ بلکه بسیاری از مخالفان سلف امثال خوارج و روافض آنها را تکفیر می‌کنند. همچنین معتزله بسیاری از صحابه را فاسق می‌دانند و علمای بزرگ این امت را متهم به جهل، قلت علم و دانش و عدم آشنایی به فنون روز می‌کنند.

پیروان روش‌های مخالف سلف صالح خوب می‌دانند که آنها بر راه و روش سلف صالح نیستند؛ ولی در عین حال، دست به تزویر و فریبکاری می‌زنند. لذا شما مشاهده می‌نمایید که بعضی از کسانی که مدعی مذهب سلف صالح هستند، در کتابهایشان خلاف اندیشه‌های آنها می‌نویسند.

سوم: متهم کردن اهل سنت به القاب زشت

هرکس، نگاهی به کتابهای مخالفان منهج اهل سنت بیندازد، مشاهده می‌کند که آنها القابی را به اهل سنت نسبت می‌دهند تا مردم را از آنان متنفر کنند. می‌توان از میان این تهمت‌ها به تهمت تجسیم و تشبیه اشاره نمود. آنها با این تهمت‌های باطل و وارونه جلوه دادن حقایق تلاش کردند تا چهره‌ی سفید و درخشان سلف را نزد مسلمانان آلوده و چرکین نشان دهند و اینگونه مردم را از راه و روش آنان منصرف گردانند. اما چگونه باطل می‌تواند جلوی خورشید حقیقت را بگیرد و چگونه ظلمت و تاریکی می‌تواند انوار فروزان حق را بپوشاند.

حتی شیخ الاسلام ابن تیمیه را نیز متهم به این القاب زشت کردند. دشمنانش در دوران حیات و بعد از مرگش به او تهمت زدند. اما شیخ الاسلام بطلان این تهمت را در تألیفاتش بر ملا نمود و طرفداران حق و حقیقت نیز بعد از وفاتش به دفاع از او پرداختند. با وجود این، امروزه هم افرادی وجود دارند که این تهمت باطل را به او نسبت می‌دهند.

در مورد مناظره‌ای که میان شیخ الاسلام و علمای عصر وی رخ داد و منجر به نوشته شدن کتاب العقیده الواسطیة گردید، شیخ الاسلام می‌گوید: «مناظره کنندگان با من شروع به نفی تشبیه و تجسیم کردند و سخن را در این زمینه به درازا کشیدند و اشاره به اموری می‌کردند که برخی از مردم در این باره به ما نسبت می‌دادند»^۱.

در این میان، ابن بطوطه ادعا کرده و می‌گوید: من شنیدم که ابن تیمیه از بالای منبر در حالی که یک پله پایین آمد، گفت: خداوند به آسمان دنیا پایین می‌آید، اینگونه که من پایین می‌آیم.

کسانی که در این زمینه به تحقیق و بررسی پرداخته‌اند، دروغ بودن سخن ابن بطوطه را به اثبات رسانده‌اند؛ زیرا تحقیقات نشان می‌دهد که ابن تیمیه در سال ورود ابن بطوطه به دمشق در زندان بوده است. علاوه بر این، شیخ الاسلام دیدگاه‌های اعتقادی خود را تدوین نموده و اعتقادش را در این خصوص در ده‌ها جا از کتابهایش بیان نموده است که همگی موارد بر براءت ایشان از آنچه که به

۱- العقیده الواسطیة ص (۳۰).

او نسبت داده‌اند، دلالت می‌کند.

همچنین معاندان پیروان امام اهل سنت؛ احمد بن حنبل؛ را به تشبیه و تجسیم و حشویه بودن متهم کردند. شما می‌دانید که امام احمد بن حنبل در برابر معتزله که می‌خواستند این دین را ترور کنند و نور آن را خاموش کنند، ایستاد.

به همین سبب، بسیاری از پژوهشگران این مقولات را رد کرده، آنها را پاسخ داده و ماهیت دروغین‌شان را فاش ساخته‌اند.^۱ یکی از کسانی که در این زمینه صحبت کرده است، شیخ مرعی بن یوسف کرمی می‌باشد. وی می‌گوید: «با وجود اینکه امامان حنبلی مسلک ما معتقد به مذهب سلف هستند و خداوند را آنگونه که خودش و پیامبرش توصیف نموده‌اند، بدون تحریف، تعطیل، بیان کیفیت و تمثیل توصیف می‌نمایند، بسیار جای تعجب است که افرادی که در دین‌شان احتیاط نمی‌کنند، آنها را به تجسیم نسبت می‌دهند؛ حال آنکه آنان مجسمه را کافر می‌دانند بر خلاف مذهب شوافع که تجسیم نزد آنها کفر محسوب نمی‌شود. پس کسانی که اهل تجسیم را کافر می‌دانند، چگونه خودشان معتقد به تجسیم هستند؟»^۲.

آنها تنها به متهم ساختن پیروان ائمه به این القاب ناپسند و زشت اکتفا نکردند بلکه بعضی از آنها جلوتر رفته و خود امامان بزرگوار را نیز به این تهمت‌های باطل متهم ساخته‌اند تا مردم را از مذهب آنان متنفر کنند.

رازی رحمه الله تعالی می‌گوید: «گروهی از معتزله امام احمد، اسحاق بن راهویه و یحیی بن معین را متهم به تشبیه می‌کنند؛ ولی این یک اشتباه بزرگ است؛ زیرا آنها از اندیشه‌ی تشبیه و تجسیم کاملاً پاک و بری هستند. اما آنان در مورد تشابهات صحبت نمی‌کردند. بلکه می‌گفتند: ایمان آوردیم و تصدیق نمودیم. علاوه بر این، آنها یقین جازم دارند که خداوند هیچ هم‌تا و مانندی ندارد و پر واضح است که این اعتقادات کاملاً با اندیشه‌ی تشبیه فاصله دارد»^۳.

آنها به متهم ساختن ائمه هم اکتفا نکردند؛ بلکه پیامبران را هم با این القاب زشت متهم ساختند. شیخ الاسلام می‌گوید: «هنوز هم معتزله و جهمیه دروغ می‌گویند و تهمت می‌زنند و کسانی را که صفات خداوند را اثبات می‌نمایند، متهم به تشبیه می‌کنند تا جایی که برخی از آنها

۱- العقيدة الواسطية ص (۳۰).

۲- اقاویل الثقات في تأویل الاسماء و الصفات ص (۶۴) تألیف مرعی بن یوسف حنبلی.

۳- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص (۱۶) تألیف رازی.

دچار افراط شده و پیامبران بزرگوار را نیز متهم به تشبیه کرده‌اند؛ بعنوان نمونه، یکی از رؤسای جهمیه بنام ثمامه بن اشرس می‌گوید: از میان پیامبران سه نفرشان مشبهه هستند: یکی موسی عليه السلام است که گفت: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ﴾ [الاعراف: ۱۵۵]. «این - درخواست رؤیت، یا وقوع زلزله، یا کار گوساله پرستی - جز آزمایش تو چیز دیگری نیست». دومی عیسی عليه السلام است که گفت: ﴿تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾ [المائدة: ۱۱۶]. «تو از راز درون من باخبری، ولی من از آنچه که در نفس توست، بی‌خبرم». سومی محمد صلى الله عليه وآله که گفت: «خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید»^۱.

و اینگونه روشن می‌شود که از دیدگاه آنها تمام کسانی که صفات را برای خداوند اثبات می‌نمایند، مشبهه و مجسمه هستند. ولی برخی از آنان صرفاً پیروان این منهج را متهم می‌کنند و جرأت نسبت دادن این القاب را به ائمه ندارند. برخی دیگر هم که جسارت بیشتری دارند؛ ائمه را نیز متهم می‌کنند و تعدادی دیگر حتی پیامبران را هم متهم ساخته‌اند.

شیخ محمد بن محمد بن ابی العز حنفی رحمته الله می‌گوید: «تمام کسانی که به نحوی اسماء و صفات خداوند را نفی می‌کنند، اثبات کنندگان اسماء و صفات را مشبهه می‌نامند. غالیان زندیق که همان قرامطه و فلاسفه هستند و معتقدند که نمی‌توانیم خداوند را عالم و قادر بنامیم، می‌گویند: هرکس که خداوند را عالم و قادر بنامد، مرتکب تشبیه شده است؛ زیرا اشتراک در اسم موجب اشتباه در معنا خواهد شد.

همچنین غالیان جهمیه که اسم‌ها را اثبات می‌کنند ولی معتقد به مجازی بودن آنها هستند، معتقدند که هر کس خداوند را حقیقتاً عالم و قادر بداند، مشبه است.

همینگونه کسانی که صفات را انکار می‌کنند و خداوند را دارای صفات علم، قدرت و اراده نمی‌دانند، معتقدند که هر کس صفات را اثبات کند، مرتکب تشبیه و تجسیم شده است.

قابل یادآوری است که کتابهای نفی کنندگان صفات یعنی جهمیه، معتزله، رافضه و امثال اینها پر از این تهمت‌ها و القاب زشت نسبت به اثبات کنندگان صفات است. آنها در کتابهایشان می‌گویند: یکی از گروههای مجسمه، قومی هستند که به آنها مالکی می‌گویند. آنها منسوب به فردی به نام مالک بن انس هستند. گروهی دیگر هستند که به آنها شافعی می‌گویند و منسوب به فردی به نام محمد بن ادريس شافعی هستند.

تا جایی که مفسران‌شان امثال عبد الجبار، زمخشری و دیگران معتقدند که هرکس یکی از صفات خداوند را اثبات نماید و معتقد به رؤیت خداوند در آخرت باشد، مرتکب تشبیه شده است. و این اصطلاح نزد غالب گروه‌های متأخرین شایع شده است.

اما مشهور نزد علمای معروف اهل سنت این است که: نفی تشبیه نزد آنها به معنای نفی صفات نیست و هرکس که صفات را اثبات نماید، مشبهه گفته نمی‌شود. بلکه نفی تشبیه نزد آنها به این معناست که خداوند در اسماء، صفات و افعالش هیچ مشابهتی با مخلوقات ندارد. و این، معنای سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. خداوند متعال در این آیه داشتن مثل را نفی می‌نماید و صفت سمع و بصر را اثبات می‌کند.^۱

گفتنی است که متهم ساختن اهل سنت و جماعت به تشبیه و تجسیم و عیجویی اهل اثر یکی از ویژگیهای افراد گمراه بشمار می‌رود که پیروان حق آنها را بوسیله‌ی آن می‌شناسند. محمد بن محمد بن ابی العز حنفی می‌گوید: «اسحاق بن راهویه می‌گوید: اوصاف جهم و یارانش این است که آنها به دروغ می‌گویند: اهل سنت مشبهه هستند. همچنین بسیاری از امامان گذشته معتقدند که یکی از ویژگیهای جهمیه این است که اهل سنت را مشبهه می‌نامند».^۲

ابن ابی حاتم می‌گوید: «علامت افراد مبتدع بد و بیراه گفتن اهل حدیث است و علامت افراد زندیق این است که اهل سنت را حشویه (ظاهر بین) می‌خوانند و هدفشان از این کار، باطل گردانیدن احادیث است. و علامت جهمیه این است که اهل سنت را مشبهه می‌نامند».^۳

گفتنی است که علما این اقوال را نقل نموده و در تألیفات و سخنرانی‌هایشان متذکر شده‌اند.^۴

آری، این منحران از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ گمان می‌کنند که تراوش‌های فکری آنان حق است؛ به همین سبب، کسانی را که بر منهج حق حرکت می‌نمایند، خطا کار و گمراه می‌دانند. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «منحران از سنت رسول الله ﷺ باید بدنبال نقضی برای اهل سنت باشند تا بوسیله‌ی آن، آنها را مذمت کنند و نام‌های دروغینی بر آنان بگذارند».^۵

۱- شرح العقيدة الطحاوية ص (۱۲۱).

۲- شرح العقيدة الطحاوية ص (۱۲۱).

۳- شرح اصول اعتقاد اهل السنة ص (۱۷۹). تألیف لالکائی.

۴- منبع سابق (۱۸۲/۱) و عقيدة السلف ص (۱۰۱) تألیف صابونی.

۵- مجموعه فتاوی شیخ الاسلام (۱۱۱/۵)

چهارم: متهم کردن اهل سنت به شرک و کفر

یکی از بزرگترین چیزهایی که وِزوز می‌کنند این ادعای آنان است که خودشان بر توحید هستند و اهل سنت که صفات خداوند را اثبات می‌کنند، مشرکند؛ چرا که به گمان آنان، اثبات صفات به معنای اثبات یک قدیم و ازلی‌ای دیگر با خداوند متعال است. و مقتضای توحید این است که صفات خداوند نفی شود تا او همچنان یگانه و بدون شریک باقی بماند. ما قبلاً بی‌مایگی این شبهه را بیان داشتیم و دیگر بدان نخواهیم پرداخت.

پایان و نتیجه‌ی کل مطالب

حتماً باید منهج اهل سنت بطور یگانه باقی بماند و با دیگر مذاهب آمیخته نشود. یکی از بزرگترین نعمتهای خداوند بر مسلمانان این است که منهج ایمانی و قرآنی‌ای که خداوند بر پیامبر نازل فرموده بطور شفاف و روشن و بدون دست‌خوردگی باقی مانده و با هیچیک از اعتقادات فاسد و مذاهب گمراه‌کننده آمیخته نشده و این همان حراست خداوند از دینش است که قرآن آن را ضمانت فرموده است.

قبل از اسلام، ادیان و مذاهبی وجود داشتند و بعد از ظهور و استقرار اسلام نیز مذاهب دیگری سر بر آوردند. پیروان این مذاهب و ادیان تحریف اسلام را از مسیر اصلی خودش، در دستور کار خود قرار دادند و گمان می‌کنند که آنها می‌توانند میان اسلام و دیگر ادیان تحریف شده و باطل سازگاری ایجاد کنند.

امروزه نیز فراخوانهای بسیار داغی برای ایجاد سازگاری میان اسلام و مسیحیت و یهودیت و کمونیسم مطرح می‌شود و اینها گمان می‌کنند که هدف خیر دارند.

گروه‌های اسلامی‌ای که از مسیر اسلام منحرف شده و روش اعتقادی و رفتار جداگانه‌ای را تشکیل داده‌اند، برخی از پیروانشان ندای سازگاری و نزدیک‌سازی با پیروان منهج حق را سر می‌دهند. برخی از پیروان اهل حق هم فریب این فراخوانها را خورده و گمان می‌کنند که این برای اسلام و مسلمانان مایه‌ی خیر و رحمت است.

ما اعلام می‌داریم که: ما هرگز گفتگویی را که هدفش کشف حقایق و پرده برداشتن از اعتقادات گمراه و منحرف باشد، رد نمی‌کنیم. زیرا این دین ما است که ما را به این کار دعوت می‌نماید. اما ما گفتگویی را رد می‌کنیم که در آن حقایق اسلام بخاطر پیوستن با خرافات مسیحیت و یهودیت و کمونیسم، تحریف شود.

لذا ما تلاشهایی را که برخی از پیروان منهج حق برای ایجاد پلی با منهج‌های نادرست در باب اسماء و صفات و سایر مسایل دنبال می‌کنند، ناپسند می‌دانیم.

بسیار با ارزش و مهم است که منهج حق و راستین برای جویندگان حق، شفاف و روشن باقی بماند، آشکارا نور افشانی کند، مسیر و راهش روشن باشد و تفاوت میان این راه و راههای دیگر بطور برجسته باقی بماند، تا حجت خداوند بر خلقش تمام شود و پویندگان حق در شناخت آن مشکلی نداشته باشند. خداوند متعال یهودیانی را که حق را با باطل درآمیختند و دین خدا را با امور دیگر خلط کردند و ویژگیهای دین الهی را تغییر دادند، مورد مذمت قرار داده است؛ چرا که در این صورت، رسیدن به حق برای جستجوگران بسیار دشوار خواهد بود.

بنده خودم بسیاری از پژوهشگران بزرگوار معاصر را دیده‌ام که فریب اینها را خورده‌اند و بعنوان نمادی تقریب بین منهج حق و دیگر منهج‌های باطل عمل می‌کنند و گمراهیهای اهل باطل را توجیه و برای آنها عذر می‌آورند. در حقیقت، منهجی که ما بر اساس آن حرکت می‌نماییم، منهجی است که خداوند در دستور به پیامبرش به ما آموخته است:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸].

«بگو: این راه من است که من - مردمان را - با آگاهی و بینش به سوی الله می‌خوانم و پیروان من هم چنین می‌باشند. و خدا را منزه می‌دانم و من از زمره‌ی مشرکان نمی‌باشم.»
و در پایان، همان چیزی را می‌گوییم که خداوند به ما دستور داده است:

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۸۰﴾ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۸۱﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۸۲﴾﴾ [الصافات: ۱۸۰-۱۸۲].

مفابع ومراجع

- ١- ابن ابى عاصم، السنة، المكفب الاسلامى، بيروت، چاپ نخست، ٤٠٠هـ / ١٩٨٠م.
- ٢- ابن أثير، جامع الأصول فى أحاديث الرسول، مكتبة الحلوانى وآخرون، سوريه.
- ٣- ابن الجوزى، القرامطة، انتشارات: المكفب الاسلامى، بيروت، ١٤٠١هـ..
- ٤- ابن العربى، أحكام القرآن، مكتبة عيسى البابى الحلبى، ١٣٠٧هـ / ١٩٦٧م.
- ٥- ابن القيم الجوزية، أعلام الموقعين، دارالكتب الحديثة، قاهره، ١٣٨٩هـ / ١٩٦٩م.
- ٦- ابن القيم الجوزية، بدائع الفوائد، دارالكتاب العربى، بيروت.
- ٧- ابن القيم، الصواعق المرسله، چاپخانه امام، قاهره.
- ٨- ابن القيم، الفوائد، چاپخانه صبيح، قاهره.
- ٩- ابن القيم، مفتاح دار السعادة، چاپخانه صبيح، قاهره.
- ١٠- ابن الوزير، البرهان الساطع، المكتبة السلفية، قاهره.
- ١١- ابن الوزير، إيثار الحق، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ نخست، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م.
- ١٢- ابن الوزير، ترجيح أساليب القرآن على أساليب اليونان، دارالكتب العلميه، بيروت.
- ١٣- ابن بدران، العقود الياقوتية، چاپخانه: صحابه، كويت، چاپ نخست، ١٤٠٤هـ / ١٩٨٤م.
- ١٤- ابن تيمية، ارساله المدنيه، دار طيبة، رياض، چاپ نخست، ١٤٠٨هـ.

- ١٥- ابن تيمية، العقيدة الواسطية، مكتبة السلفية، قاهره، چاپ نهم، ١٣٩٩ هـ..
- ١٦- ابن تيمية، شرح العقيدة الاصفهانية، دار الكتب الحديثة، قاهره.
- ١٧- ابن تيمية، مجموع فتاوى شيخ الاسلام، جمع آورى: ابن قاسم، نشر: دولت عربستان سعودى.
- ١٨- ابن حجر، تلخيص الحبير، چاپخانه: شركة الطباعة الفنية، قاهره.
- ١٩- ابن حجر، فتح البارى، مكتبة السلفية، قاهره، چاپ اول.
- ٢٠- ابن حزم، المحلى، المكتب التجارى، بيروت، تحقيق: احمد شاکر.
- ٢١- ابن عبد البر، التمهيد لمل في الموطأ من المعانى و الاسانيد، انتشارات: وزارت اوقاف كشور مغرب، ١٣٩٩ هـ / ١٩٧٩ م.
- ٢٢- ابن كثير، البداية والنهاية، مكتبة المعارف، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ١٣٩٤ هـ / ١٩٧٤ م.
- ٢٣- ابن كثير، تفسير ابن كثير، چاپ: دار الأندلس، بيروت، چاپ نخست، ١٣٨٥ هـ / ١٩٥٤ م.
- ٢٤- ابن ماجه، سنن ابن ماجه، چاپخانه: دار إحياء الكتب العربية، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، قاهره، ١٩٧٣ هـ / ١٩٥٣ م.
- ٢٥- ابن ماجه، صحيح سنن ابن ماجه، مكتب التربية لدول الخليج، ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨ م.
- ٢٦- ابو الحسن أشعري، مقالات الاسلاميين، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
- ٢٧- ابو الحسن اشعري، الإبانة، مطبوعات الجامعة الاسلامية، مدينه منوره.
- ٢٨- احمد بن حنبل، الرد على الزنادقة و الجهمية، چاپخانه: مطبعة السلفية، قاهره، ١٣٩٩ هـ.
- ٢٩- امام احمد، مسند الامام احمد، تصوير المكتب الاسلامى، بيروت.
- ٣٠- بخارى، صحيح بخارى، بر اساس متن فتح البارى، چاپخانه سلفيه، قاهره، چاپ اول.

- ٣١- ترمذى، سنن ترمذى، دار التراث العربى، بيروت.
- ٣٢- ترمذى، صحيح سنن الترمذى، مكتب التربية لدول الخليج، ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨ م. تنزى.
- ٣٣- الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة والموضوعة.
- ٣٤- جمال الدين قاسمى، تاريخ المعتزلة و الجهمية، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ نخست، ١٣٩٩ هـ / ١٩٧٩ م.
- ٣٥- سفارينى، لوامع الانوار البهية، نشر: دولت قطر.
- ٣٦- شرباصى، موسوعة الأسماء الحسنى، چاپ نخست، ١٤٠٢ هـ / ١٩٨١ م.
- ٣٧- شوكانى، التحف في مذاهب السلف، داخل مجموعه الرسائل المنيرية به چاپ رسیده است.
- ٣٨- شوكانى، نيل الاوطار، مصطفى البابى الحلبى، قاهره.
- ٣٩- شهرستانى، الملل والنحل، دار المعرفة للطباعة، بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٥ هـ / ١٩٧٥ م.
- ٤٠- شهرستانى، نهاية الإقدام فى علم الكلام، مكتبة المثنى، بغداد.
- ٤١- شيخ حافظ بن احمد حكيمى، معارج القبول، انتشاراتك دائرة الافتاء، عربستان سعودى.
- ٤٢- صحيح الجامع الصغير، المكتب الاسلامى، بيروت، چاپ اول.
- ٤٣- صحيح مسلم بشرح النووى، چاپخانه و كتابفروشى: مصرية،
- ٤٤- صديق حسن خان، أبجد العلوم، وزارة الثقافة، سوريه، چاپ نخست، ١٩٨٨ م.
- ٤٥- صديق خان، الدين الخالص، مكتبة دارالعروبة، قاهره، ١٣٧٩ هـ / ١٩٧٩ م.
- ٤٦- صنعانى، سبل السلام شرح بلوغ المرام، دار الفرقان، عمان.
- ٤٧- طبرى، تفسير طبرى، مصطفى البابى الحلبى، قاهره، چاپ دوم، ١٣٧٣ هـ / ١٩٥٤ م.
- ٤٨- عبد القاهر بغدادى، الفرق بين الفرق، دارالمعرفة، بيروت، تحقيق: محمد محى الدين عبد الحميد.

- ٤٩- عرفان عبد الحميد، دراسات فى الفرق و العقائد الاسلاميه، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ نخست، ١٤٠٤ هـ / ١٩٨٤ م.
- ٥٠- غزالى، فضائح الباطنية، الدار العربية للطباعة و النشر، ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٤ م.
- ٥١- فيروزآبادى، بصائر ذوى التميز، چاپ: المجلس الأعلى للشؤون الاسلاميه، قاهره.
- ٥٢- قاضى عبد الجبار و ديگران، رسائل العل و التوحيد، دار الشروق، قاهره، چاپ دوم، ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨ م.
- ٥٣- لالكائى، شرح أصول إعتقاد اهل السنة و الجماعة، انتشارات: دار طيبة، رياض.
- ٥٤- لسان العرب، مرتب و آماده كردن: يوسف خياط و نديم مرعشلى، دار لسان العرب، بيروت، چاپ نخست.
- ٥٥- محمد بن حسن ديلمى، مذهب الباطنية، انتشارات: دار ابن قتيبة، كويت.
- ٥٦- محمد بن محمد بن أبو العز حنفى، شرح العقيدة الطحاوية، المكتب الاسلامى، بيروت.
- ٥٧- محمد خليل هراس، دعوة التوحيد، مكتبة طنطا، مصر.
- ٥٨- محمد صديق خان، خبيثة الأكوان فى إفتراق الأمم على الأديان، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ نخست، ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٤ م.
- ٥٩- مشكاة المصابيح، المكتب الاسلامى، چاپ اول.